مذهب اصالت عشق

«اسرار عشق قرآنی»

جلد 5

******

THE RELIGION OF PURE LOVE

استاد علی اکبر خانجانی

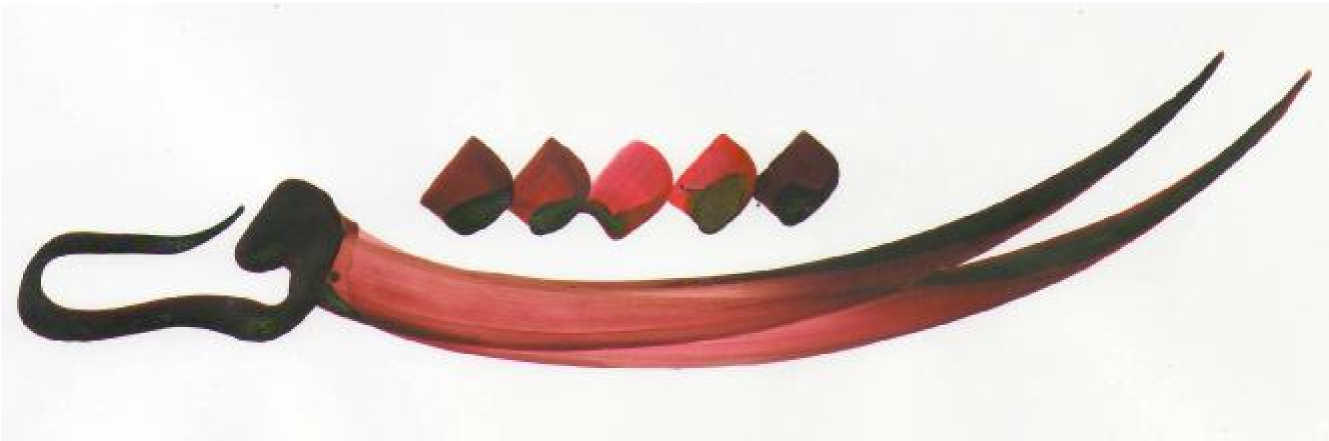
بسم الله الرّحمن الرّحیم

عنوان کتاب : **مذهب اصالت عشق (جلد پنجم)**

مؤلف : **استاد علی اکبر خانجانی**

تاریخ تألیف : **دی** 1390 **ه .ش**

تعداد صفحه : 100



عشق شمشیر است آنهم با دو سر　　　یک سرش بر خود زند یک سر، دگر

ع.خ

مقدمه:

شأن نزول لا اله الا الله

بس که دل در داغ هجر یار هر دم آه کشید		زهر لا اله را جان هر نفس بالا کشید
دل چو شد خاکستر و جان هم بشد خاکش بسر		ناگهان خاکستر دل نقش الا اللّه کشید
اندک اندک نقش بر خاکستر دل پاک شد		یار آمد در میان و نعره اللّه کشید
چون که آن نقّاش ناپیدا عیان شد در میان		جای دیرین دلم را صورت مولا کشید
چون بود ال لا ، مطلق لای معروف وجود		پس جمال دلبران در پرده های لا کشید
هر که شد در پرده های لا به لای دل فنا		در پس آن آخرین پرده حجاب از لا کشید
از پس هر پرده ایی آهی زند آتش به جان		آه آخر شعله اش اندر دل مولا کشید
عاقبت مشهود آمد آن رخ عیّا رمان		پرده ها در مرتبت از منظر اللّه کشید

ع.خ

بسم ربّ العاشقین

۱- «سوگند به قلم و آنچه می نویسند که تو به نعمت پروردگارت دیوانه نشده ای» .
مخاطب این آیه همه اهل قلم هستند و در رأس آنها محمد مصطفی ص که صاحب قلم خداست و همه عارفان محمدی که وارثان این قلم می باشند. از این آیه درمی یابیم که اهل قلم هر چند که کذاب باشند ولی دیوانه نیستند و این از نعمت خاص قلم و نوشتن از نزد خویشتن است و چون قلم نظر به خویشتن خویش نویسنده دارد لذا هر بیگانه ای را از خود دور میسازد زیرا هر بیگانه ای که نفس آدمی را تسخیر کند او را مجنون می سازد یعنی از خود بیگانه می کند چه جن و شیطانباشد و چه انس و خناس و ناس. و بدان که جنون طیف و انواع کثیری دارد که فقط یکی از کمیابترین آن متهم به جنون میشود و سر از دارالمجانین درمی آورد. هر که اندیشه و احساس و اراده و عملش از خود خودش نباشد در رده مجنونین است. این بدان!

۲- از نزد خود اندیشیدن و احساس کردن و نوشتن سه نوع کلی دارد: ذهنی، قلبی و روحی! یعنی قلم عالمانه، قلم عاشقانه و قلم ربّانی! ولی آن قلمی که هوی نویسنده اش را می نگارد حامل این هر سه قلم است. و رساله حاضر از قلم هوی جان پدید آمده است و در جریان است زیرا برخاسته از قرآن وجود و وجودی قرآنی است که سراسر هوئی است.

۳- «براستی که خداوند پروردگار من و شماست پس بپرستید او را که اینست صراط المستقیم» .
بنگرید که در اینجا سخنگو هر که هست (رسول یا مؤمنی) مخاطبان خود را دعوت به خدای خودش میکند که مردم هم خدای او را خدای خودشان بدانند و بپرستند و این معنای صراط المستقیم است. منظور اینست که سخنگوی این آیه مردم را دعوت به خدای آسمانی و بیگانه از خودش نمی کند زیرا در اینصورت همه این خدای آسمانی و بسیار دور را که خدای کفر است بقول قرآن، به گمان و ادعای خودشان می پرستند و لذا این دعوتی بیهوده و بلکه گمراه کننده و کافرانه خواهد بود. یعنی فرد دعوت کننده به خداپرستی، مسئولیت این دعوت را در عمل و به لحاظ وجودی می پذیرد زیرا می گوید که: بیائید خدائی را که من می پرستم با هم بپرستیم و من خود اسوه و مسئول این پرستش خواهم بود. یعنی بیائید از خدای من اطاعت کنید همانطور که من از او اطاعت می کنم. یعنی فرد دعوت کننده خود را حجت این پرستش قرار می دهد و مسئولیت آنرا هم می پذیرد. این امر بمعروفی حقیقی و توحیدی و عاشقانه است. وگرنه دعوت کردن مردم به خدای آسمانی و بی خاصیتی که عامه مردم مشغول بازی با آن هستند که بقول قرآن همان هوای نفس آنهاست هنری ندارد و خود نوعی سرگرمی و برای بسیاری یک شغل است و اشاعه مذهب شرک. «بدانید که اکثر مردمان هوای نفس خود را خدای می خوانند و این شرک و ظلم عظیم است...» قرآن-

۴- پس فقط عاشقان حق هستند که مردم را به خدای خود می خوانند خدائی که ماهیت و عملکرد و موقعیتش روشن است و هیچ جای بازی و شرک ندارد و خود عاشق مسئولیت آنرا عملاً برعهده گرفته است و خود مدافع آن است. این از عشق به خدا و خلق است.

۵- هر کجا که خداوند دیدار شود قبله ای است از برای دیدارکننده اش و مؤمنان به این دیدار. ماجرای تغییر قبله در اسلام هم حاصل معراج رسول خدا بود. «به تحقیق که ما روی تو را در آسمان می بینیم پس به تو قبله ای را که دوستش می داری اعطا می کنیم پس رویت را بسوی مسجدالحرام بگردان. پس شما مردم هم هر کجا که باشید روی خود را بسوی آن بگردانید...» بقره ۱۴۴- یعنی خداوند جمال محمد را در آسمان می بیند همانطور که محمد جمال خدای را از زمین نظاره می کند و این همان است. پس محمدیان هم به همان سوی روی می کنند. یعنی آنکه خدای را دیدار می کند خود نیز قبله ای است برای مؤمنانش. و لذا صلوات بر محمد و جمالش عین قبله است. و این همان معنای قبله عرفانی است که مریدی قبله دلش را جمال مرادش قرار می دهد که بدون چنین قبله جمالی اصلاً نماز راست نمی آید «بی امام را صلوة نیست».

۶- «هر کسی را جمالی است بسوی خدا. پس در نیکی سبقت جوئید هر کجا که هستید و بدانید که به گرد خدا جمع می آئید و براستی که خدا بر هر چیزی تواناست.» بقره ۱۴۸-
یعنی هر که بسوی خداست و نه هوای نفس خود، از بابت جمالی است که به مثابه قبله اوست و همه این جمالها و قبله ها و عشق ها به خدای واحد می رسد.

۷- و آنکه مردم را به خدای خود می خواند نیز بایستی صاحب جمالی بسوی خدا باشد یعنی خدا دیده باشد. و اگر چنین نباشد اصلاً چنین قدرتی ندارد و اجابتی هم نمی شود. «اگر تو را حجّت گیرند بگو که جمال خود را برای خدا قرار داده ام و آنکه مرا پیروی کند» آل عمران ۲۰-

۸- «رنگ خدا بهترین رنگهاست و ما او را می پرستیم» بقره ۱۳۸- یعنی خدای را بواسطه رنگی زیبا می پرستیم. یعنی او را به جمال می پرستیم!

۹- فقط و فقط از منظر مذهب اصالت عشق و دین بعنوان راه عشق جمالی است که امر حجاب و عفت در محور و اساس شریعت الهی قرار می گیرد و قابل درک و اطاعت است و بدون چنین حق و معرفتی، امر حجاب و عفت سراسر غرق ریا و نفاق و فحشائی مضاعف و پیچیده تر می گردد.

۱۰- اینجانب به تجربه دوران درمانگری و روان درمانی دریافتم که حجاب و عفت فاقد ایمان و امام و عشق عرفانی چگونه روان آدمی را به مهلکترین روشی رنجور و تباه می سازد که درمانش براستی جز بقدرت معرفت و شفاعت مردان حق ممکن نمی آید. و مفاسد و امراض روانی افراد آشکارا بی عفت و هرزه، بسیار سبکتر و قابل علاجتر است.

۱۱- یعنی دین و آئین و عبادات بی عشق مخوفترین قلمرو مفاسد و امراض فرهنگی و روانی و اجتماعی است.

۱۲- بی عفّتی در لباس عفّت براستی دل آدمی را تباه می سازد در حالیکه بی عفتی در بی حجابی بمراتب کم ضررتر است که تن و سطوح بیرونی نفس را آلوده می کند.

۱۳- یعنی بی عشق همه تلاشهای بشری خاصه تلاشهای معنوی اش حاصلی وارونه ببار می آورد.

۱۴- «کرند و کورند و خرند و عقلی ندارند» زیرا فقط به نور عشق است که حواس و هوش آدمی زنده می شود زیرا دل زنده می شود و دل منشأ نور و حیات حواس و هوش انسان است: مثل کافران مثل کسی است که داد می زند بی آنکه بداند که منظورش چیست زیرا کرند و کورند و خرند (لالند) و عقلی ندارند. بقره۱۷۱-

۱۵- جوامع مدرن براستی مصداق آیه مذکورند که همه عربده می کشند و بجان هم می افتند زیرا هیچکس نمی داند که چه می گوید. هر کسی شعاری بدست دارد بی آنکه اصلاً آنرا فهم کند. اینهمه تظاهرات و انقلابات را شاهدیم که با پیروزی تازه معلوم می شود که هیچکس منظور خودش را نمی دانسته است زیرا کسانی بقدرت می رسند که گوئی خصم انقلابیون هستند یعنی مردم دشمنانی شقی تر را به قدرت می رسانند «کافران واژگونند» قرآن-

۱۶- توده مردم همواره در طول تاریخ فقط به نور عشق جمال انبیاء و اولیاء و مصلحین خود به حرکت آمده اند نه بقدرت معرفت و حقیقت و عدالت. و پس از بیداری و احیای جان و دل به قدرت عشق جمالی است که نوبت عقل و حکمت می رسد.

۱۷- «علمی که از روی حرص و حسد و برتری جوئی حاصل شود به کفر و تفرقه در دین می انجامد»آل عمران۱۹- این همان علم بغی است که اساس همه علوم و فنون عصر جدید می باشد. آیا براستی علم غیر بغی چگونه بدست می آید؟ علمی که عاشقان حاصل کنند که از سخاوت و محبت و ایثار است و به هدایت و صلح و عدالت می انجامد. «گمراه نشدند الا اینکه به علمی بغی رسیدند» قرآن-

۱۸- «خداوند شما را از خودش برحذر می دارد و بسیار مهربان است با پرستندگانش. بگو اگر خدای را عاشقید مرا پیروی کنید تا خدا هم شما را عشق ورزد و ببخشاید که خدا بخشنده و مهربان است»آل عمران۳۱-۳۰- این ترجیع بند قرآنی که: «از خدا پرهیز کنید و مرا اطاعت نمائید» سراسر دعوت به کشف و شناخت خدا و رحمت و محبتش در رابطه با مردان خداست. و دست کشیدن از خدای ذهنی و شخصی خویشتن که هوای نفس است. و لذا پرستندگان خدای شخصی در پشت دربهای بسته مظاهر کبر و غرور و انکار و شقاوت و بولهوسی هستند و پرستندگان خدای عرفانی در رابطه با عشق با پیر طریقت و امام هدایت، مظاهر محبت و خشوع و خدمت و همدلی با مردم هستند. پس آن پرستش شیطانی خداست و این پرستش انسانی خدا! آن شرک است و این ایمان!

۱۹- «آنانکه پس از ایمان آوردن دوباره کافر شدند کافرتر گشتند پس خدا توبه شان را هرگز نپذیرد و مورد لعنت خدا و ملائک و مردمانند...» آل عمران۹۰-۸۶-
از آنجا که ایمان همان عشق به امام است موجب احیای دل است و تبدیل شقاوت به رحمت و محبت با مردمان. پس کفر دوباره با دلی که هنوز زنده است به مفاسد و تباهی های بیش از کفر قدیم می انجامد و لذا مورد لعنت مردمان هم قرار میگیرند زیرا عامه مردم فطرتاً محبت را بر شقاوت ترجیح میدهند. و این خیانت به فطرت هستی است و لذا لعنت خدا و ملائک را هم بهمراه دارد.

۲۰- «به حقیقت که خداوند منت نهاد بر مؤمنان چون برانگیخت در ایشان رسولی از خودشان که بخواند بر ایشان آیات او را و پاکشان سازد و کتاب و حکمت آموزدشان. گرچه قبل از این در گمراهی آشکار بودند» آل عمران ۱۶۴- این آیه ای

اعجاز آمیز است که ظهور امام هدایت را گوشزد می نماید در بیانی واحد که هم امامت باطنی و هم بیرونی را شامل میشود که باز سخن از تحویل منِ خداست به مؤمنین (منّت) که همان وقوع عشق است که یا عشق الهی است اگر باطنی باشد و عشق عرفانی به امام استَ اگر بیرونی باشد.

۲۱- «خداوند گفت که من با شما هستم هر گاه که نماز برپا دارید و زکات بدهید و به رسولانم ایمان آورید و یاریشان دهید و خدای را قرضی نیکو دهید همه بدیهای شما را درگذرم و شما را در بهشت هائی وارد کنم که از زیرشان نهرها جاریست...» مائده۱۲-
وقتی خدا با کسی باشد او عاشق است و عاشقانه زندگی می کند یعنی به ذات هستی خود و به نور جاودانگی اتصال دارد و آن هنگامی است که جمالی از جمالهای پروردگار را بر روی زمین و بر صورت بشری، مورد خطاب و لطف و محبت قرار می دهید در جریان اقامه صلوة که روی در روی جمال امام دارید یا به وقت زکات که درمانده ای را یاری می دهید و یا رسولان خدا را باور نموده و یاری می رسانید و یا به کسی قرضی حسنه می دهید. این رویاروئی با وجهی از وجوه الهی در بشر است که وجه جاودانه هستی است زیرا «همه نابودند جز جمال خدا». و لذا این نور جاودانگی همه بدیها را می زداید زیرا همه بدیها حاصل ابتلای به نابودگی است و هراس نابود شدن. و بدینگونه آدمی بر بهشت جاوید وارد می شود که قلمرو هستی جاوید است که در آن نهر جاودانگی جاریست.

۲۲- «ولی آنانکه بدلیل پیمان شکنی از میانه راه هدایت گمراه شدند آنان را لعنت می کنیم و دلشان را سخت می سازیم و آنگاه سخنان را از جایگاه حقیقی خود منحرف می سازند و بهره حکمت ها از یادشان می رود و خیانتها از آنان آشکار میگردد پس از آنان درگذر و روی بگردان که خدا نیکوکاران را دوست می دارد» مائده-۱۳-
آنانکه از میانه راه هدایت، منحرف و گمراه میشوند همانهائی هستند که عهد خود با امامشان را زیر پا می نهند زیرا هدایتی جز در عهد و اطاعت نسبت به امام طریقت نیست. که برای توجیه این پیمان شکنی به حرافی و مغلطه گوئی میپردازند ولی اعمالشان خیانت آنان را عیان می کند و با این پیمان شکنی دلشان سنگ می شود زیرا دل مؤمن در اتصال به دل مردان خداست که نرم و لطیف و محبت پذیر می شود.

۲۳- «از خود مران کسانی را که هر بامداد و شام روی پروردگارشان را طلب می کنند...» انعام۵۲- این خطاب به پیر طریقت و رسول هدایت است در قبال مریدان عشق عرفانی که در نمازشان وجه الله اعلای خداوند را جستجو می کنند و جمال پیر طریقت آئینه و سمت آنست و لذا بی جمال پیر، اصلاً نمازی نیست.

۲۴- «و اینکه صلوة را اقامه کنید و بر حذر باشید از او که او آن کسی است که بسویش محشور خواهید شد» انعام-۷۲
یعنی اینکه ای مؤمنان بدانید که بر خداوند صلوة نمی کنید بلکه برای او و بسوی او و به نیت حشر با او و لقای او صلوة می کنید بر امام. پس از خداوند در این باره برحذر باشید و به امام پناه برید «بترسید از خدا و اطاعت کنید مرا» قرآن-

۲۵- «کسانی هستند که خداوند خودش هدایت کرد آنان را. پس به هدایتشان اقتدا کن.» انعام۹۰-
اینان همان اولیای هدایت حق بر روی زمین هستند و امامان زنده که مصداق نور علی نور می باشند. زیرا نور، خداست و اینان نوری هستند برخاسته از نور خدا که هدایت می کند خدا مؤمنان را بواسطه چنین نوری- سوره نور۳۵- اینان همانهائی هستند که خداوند اطاعت از آنان را برای مؤمنان بر اطاعت از خودش ارجح و احق دانسته است. یونس۳۶-۳۵-

۲۶- «و اوست که آفرید شما را از نفس واحده که دو جایگاه است برای آن که یکی محل استقرار است و دیگری به امانت بودنی...» انعام۹۸-
این آیه از معجزات اکبر قرآن است در قلمرو تأویل معرفت و تکثیر حکمت خاصه در عالم بشری. همانطور که از هر نفسی یک زوج آفریده است که یکی محل استقرار آن است و دیگری محل امانت مثل زن و شوهر، مراد و مرید و عاشق و معشوق! این بیان همان دو نوع هستی است که قبلاً به تفصیل شرح نموده ایم: هستی در خویش و هستی در دیگری (در معشوق)! در این معنای عظیم بسیار تأمل نما! خاصه در معنای دو جلوه از امامت: امام صامت و امام ناطق: امام زمانعج و عارف واصل! و ازلی ترین تجلی این دو کانون وجود (مستقر و مستودع) همانا خالق و مخلوق است یا ذات و تجلی! این بنیادی ترین بیان عشق است و تجلی!

۲۷- «دیدگان او را نمی بینند بلکه اوست که دیدگان را می بیند زیرا او بسیار لطیف و آگاه است. پس براستی از نزد پروردگارتان دیدگانی به نزد شما آمد. پس هر که بینا شد بر خودش بینا شد و هر که کور ماند بر خودش کور ماند...» انعام۱۰۴-۱۰۳
این آیات تصدیق کامل واقعه رؤیت پروردگارست که اهل شهود با چشمان خدایش دیدارش می کند چشمانی که از نزد خدا به انسان داده می شود. و اینکه کمال رؤیت حق همانا رؤیت جمال اعلای پروردگارست از خویشتن و رؤیت جمال اعلای

خویشتن است که از پروردگار و در نزد اوست. «تو در نزد خدایت چیزی نداری که بخواهی الا جمال اعلای پروردگارت را...» لیل ۲۰-۱۹- همانطور که اینجانب نیز کاملترین رؤیت حق را از جمال خودم دیدار نمودم.
در این معنا بسیار بمانید ای اهل عرفان عملی و ای منکران شهود حق در عالم ارض!

۲۸- «و اگر خداوند نمی خواست احدی شرک نمی آورد...» انعام۱۰۷-
شرک را فقط در قبال اخلاص می توان فهم کرد و اخلاص را اگر عین عشق الهی درنیابیم کل قرآن امکان درک توحیدی ندارد و تبدیل به کتاب جبر برای جبریون می گردد و توجیه هر فساد و ستمی به حساب خدا!
آیا عاشق می تواند به معشوقش بگوید که حق نداری به غیر از من به کس دیگری نگاه کنی و در دلت غیر از من ردپای دیگری باشد و برای این کار مأموری هم بگمارد که شبانه روز معشوقش را بپاید و محافظت کند؟ در اینصورت اصل عشق منتفی شده و تبدیل به شقاوت و ستم و جبر و بردگی می شود همانطور که در بسیاری چنین می شود. پس اصل گوهره عشق در اختیارست و اگر خدا می خواست هیچکس غیر او را در دلش راه نمی داد و شریکی پدید نمی آمد و شرکی رخ نمی داد ولی اصل و حق خلقت انسان که عشق و اختیارست نابود می شد. این را فهم کن در همه ابعاد واقعه که اساس دین خداست و اصل حساب و کتاب و قیامت و معاد و بهشت و دوزخ و اجر و جزا! آزادی حق عشق و حق دین و حق خدا در بشر است.

۲۹- «مخورید چیزهائی را که بر آن یاد خدا نیست که این فسق است» انعام۱۲۱-
آیا براستی چگونه بر همه کالاهای مورد مصرف خودمان در روزمرگی یاد خدا تواند بود که حلال و پاک باشد و فسق نباشد؟ فقط در عشق است که یاد خدا بلاوقفه در قلوب جاریست و این همان مقام ذاکرین و دائم الصلوة است. عشق الهی عارفان و عشق عرفانی مریدان تضمین کننده این آیه است و لاغیر!

۳۰- یکی از خوانندگان آثار ما نوشته بود که: «تا این حوادثی که برای شما رخ نموده برای خود من هم رخ ندهد ایمان نمی آورم...» و او بظاهر اهل قرآن بود و لذا پاسخش را به قرآن دادم که: «و چون آید ایشان را حجتی، گویند ایمان نمی آوریم مگر اینکه به ما هم همان چیزهائی داده شود که به رسولان داده شده است و خدا بهتر می داند که رسالت خود را در کجا قرار دهد. زود باشد که این گناهکاران را رسوائی فرا رسد از نزد خدا. و عذابی شدید بواسطه مکرشان.» انعام۱۲۴- یعنی مشکل اینان ناباوری نیست بلکه نخواستن است. ایمان نمی آورند چون نمی خواهند و علتش گناهان است که بدان مشغولند. «کافران نجواکنان می گویند که ای کاش ما هم ایمان می آوردیم. ولی آنچه که مانع ایمان آنهاست اعمال زشت آنهاست که بدان مشغول هستند.» قرآن-

۳۱- امر ایمان و هدایت و رستگاری و رشد و تعالی بشر، امر عشق به حق و مردان حق است و لذا معجزه پرستان و کرامت بازان و شفاعت فروشان بزرگترین دشمنان این امرند و هر چه که آیات برتری ببینند بر کفر و عداوت خود می افزایند. و این یک سنت تاریخی است که در قرآن بارها ذکر شده است. بنده در تجربه شخصی خود نیز این سنت کافران را بارها شاهد بودم که کسانی که حجت ها و آیات و شفاعت و کرامت و درمان معجزه آسا دیدند کافرتر و عدوتر شدند و حرف معتدلترینشان این بود که: این امری ذاتی و خدادادی و مادرزادی است...!! و این انکاری بمراتب کافرانه تر است.

۳۲- «پیروی کنید از آنچه که از جانب خدا و مربّی الهی به شما می رسد و نه از دوستانتان. ولی اکثراً پند نمی گیرند» اعراف۳- تضاد و نبرد بین محبت پیر طریقت و دوستان قدیمی در دل تازه مؤمن، از مسائل سرنوشت ساز امر هدایت عرفانی در مرحله آغاز راه است. و این نبرد قلبی برای پاکسازی دل از غیر حق و جای دادن حق در دل است. زیرا در یک دل دو محبوب جای نگیرد. دوست قدیمی مرید نفسانیت اماره توست و دوست جدید (پیر) خواهان غیرزدائی از دل است. و اینست که اکثراً در این تقابل در میانه راه منحرف شده و دل را به پیر هدایت خود نمی سپارند. سر همانجا نِه که باده خورده ای! بسیاری از اصحاب کبار رسول خدا بدلیل رجعت به دوستی های عرصه جاهلیت دچار نفاق شده و عاقبت در مقابل علی ع که وصی منتخب رسول بود ایستادند که اکثر اعضای شورای سقیفه از این جرگه بودند که دوستی خدا و رسولش را فدای دوستی جاهلانه و نفسانی خود ساختند که معروفترین نمونه آن ماجرای طلحه و زبیر است.

۳۳- «بر اعراف مردانی عارفند که همه مردم را به جمالشان تشخیص هویت می دهند...» اعراف۴۶-
این عارفان همان کسانی هستند که خداوند از نزد خودش به آنها نگاه ویژه ای بخشیده که با چشمان خدا می بینند و مصداق عین الله هستند. انعام۱۰۴- و این نگاه الهی در چشم عارفان حاصل رؤیتی از جمال اعلای پروردگارست که همان جمال اعلای انسان در اعلی العلیین است که: آفریدیم انسان را در عالیترین مقام و سپس در پست ترین پستی ها ساقط نمودیم. تین۵-۴- یعنی این نگاه عاشقان حق است که جانشین نگاه خدا در عالم ارض است. «شما را جانشینان خود بر روی زمین نموده ایم...» قرآن- و این عارفانند که تأویلی از قرآن از نزد خدا در نزد آنهاست تا مؤمنان را بدان وسیله هدایت و تربیت کنند: «براستی که دادیم به ایشان کتابی را که شرح می دهد به آنها علم هدایت و رحمت را برای مؤمنان. آیا می خواهید

بدانید که این چه تأویلی است...» اعراف۵۳-۵۲- این آیات نشان می دهد که عارفان حامل باطن قرآن و تأویل و مطلع آن هستند که همان علم هدایت است و رحمت. و این علم شعبه ای از کرامات عشق حق در قلوب عارفان است. عارفان دارای علم هدایت هستند که علمی لدنی و ویژه آنهاست و این همان ربّانیون هستند در منطق علی در نهج البلاغه که علی(ع) در فراقشان می سوزد. این بدان که اینان همان مهدی های عرصه غیبت امام زمانند که بتدریج علم و اسرار قرآنی امام زمان را پیشاپیش برای مردمان آشکار می کنند و زمینه ظهور آن حضرت را مهیا می کنند. «آیا تعجب می کنید که از جانب پروردگارتان ذکری بر مردی نازل شده تا شما را هشدار دهد و رحم آورد.» اعراف۶۳-

۳۴- عارفان مخاطب این کلام خدایند که «خداوند را در درون خودتان یاد کنید و هوشیار بمانید و غافل مباشید زیرا با عاشقانی مواجه می شوید که خدای را خالصانه می پرستند» اعراف۲۰۶-۲۰۵- یعنی در دل خود با اولیای الهی و امامان معصوم و انبیای مرسل و ملائک مقرب روبرو می شوید و علیین را می یابید. «مقربین به علیین می رسند که کتابی ناطق هستند.» قرآن-

۳۵- «بسیاری از آدمیان و جنیان را برای دوزخ آفریدیم... و برخی را هم برای هدایت حق آفریدیم...» اعراف۱۸۱-۱۷۹- از این آیات ظاهراً برمی آید که کفر و ایمان و هدایت و ضلالت امری ازلی و بر جبر اراده الهی است و مخلوقات در آن اختیاری ندارند. پس در این آیه از واژه «خلق» و «فطر» یا «بدأ» و یا حتی «جعل» استفاده نشده است بلکه لفظ «ذرأ» به کار رفته است که به معنای آفرینش نیست در حالیکه همه ترجمه ها به این معنا آمده اند. واژه «ذرأ» به معنای بذرافشانی و زراعت، می باشد که در اینجا منظور خلقت ژنتیکی و نژادی است یعنی اینکه برخی مردمان در نژادها و ذریه ها یا خانواده هایی کافر و دوزخی به دنیا آمده و رشد کرده اند و این یک هویت روبنایی و دنیوی است و نه در خلقت ازلی و ذاتی. بنابراین در این آیه مطلقاً معنای کفر و گمراهی ذاتی وجود ندارد که در خلقت و فطرت انسان سرشته باشد. و اما در این موارد همانطورکه بنده در تجربیات خودم قبلاً متذکر شده ام خداوند برای این نوع افراد خانواده و نژادهایی که در شرایط ضلالت و کفر زیسته اند همواره رسولانی زنده و امامان هدایت بسویشان می فرستد تا آنان را با حیات ایمانی و بهشتی آشنا کند و آیات الهی را بر آنها بخواند و آشکار کند و سپس بین کفر و ایمان و حیات دوزخی و بهشتی انتخاب نمایند. این فقط یک روی حقیقت است یعنی اراده شخصی آدمیان هم کاملاً دخیل است و اراده خدا منطبق بر اراده آنهاست «اراده نمی کنید الا اینکه خدا اراده می کند». قرآن- اینجانب به تجربه شاهد دهها تن از این دوزخیان بالفطره بوده ام و با هزاران رنج آنان را از دوزخ خارج نموده و به حیاتی ایمانی و بهشتی آوردم ولی مدت چندانی تاب تحمل این هویت جدید را نداشتند و به اختیار خود دوباره به هویت دوزخی بازگشتند یعنی نتوانستند با چشمانی بینا و گوشی شنوا و دلی زنده و هوشمند به زندگی ادامه دهند الا فقط مواردی بسیار اندک که در اصل هویت خود تجدید نظر نمودند. و همین موارد اندک دال بر این حقیقت است که آدمی همواره انتخاب خدا را انتخاب می کند و با این انتخاب احساس رضایت دارد و خود را در آن می یابد و احساس وجود می کند و نیز عکس این امر یعنی خداوند انتخاب باطنی هر کسی را در زندگی محقق می کند و مرید اراده انسان است. یعنی هر که هدایت را برگزیند خداوند مجرای هدایتش را فراهم می سازد و هر که ضلالت را گزیند خداوند او را در همان سو راه می نماید. یعنی هدایت و ضلالت در وادی انتخاب از آن انسان است ولی در وادی حرکت و عمل از آن خداست و اینست معنای این آیه مکرر در قرآن که «خداست که هدایت یا گمراه می کند که هدایت هر کسی در سوی خود آن فرد است و گمراهیش نیز در خلاف وجود اوست» یعنی هر که بسوی خودش حرکت کند در هدایت است و هر که بر خلاف خودش زندگی کند این گمراهی است. و این همان خود – خواهی یا غیر – خواهی است. ولی هر که خود را بخواهد و بسوی خود حرکت کند به او میرسد و هر که بر خلاف خود زندگی کند و غیرپرستی پیشه کند عاقبت بخود میرسد. این دو روی واقعه عشق است که در تعامل بین اراده الهی و اراده انسانی رخ میدهد که معنای بس حیرت آور و دیالکتیکی دارد که این دیالکتیک همان عشق است که آگاه و ناآگاه بر انتخاب انسان و روند زندگیش حاکم است. این بدان معناست که ذات حیات و هستی انسان بر خلافت و جانشینی استوار است. و فقط عارفانند که چون بر هدایت و رحمت حق، علم دارند و حامل کتابی از نزد پروردگارند که همان تأویل کتاب خداست لذا کل این کشتی عشق الهی را بر زمین رهبری می کنند که خلفای الهی نامیده می شوند در درجات خلافت!

۳۶- «و بخوان بر ایشان خبر آن کسی را که به او نشانه های خود را نمودیم و او بیرون آمد به جستجوی شیطان و از گمراهان شد». اعراف۱۷۵-
این بدان که همه آیات و نشانه های الهی بی تردید حجت های رحمت مطلقه پروردگار و عشق او به بنده است که یا بیواسطه بر فردی نازل می شود و یا از جانب یکی از مردان خدا به او روی می نماید و او به بازی با آن می پردازد و مشمول آیه مذکور می شود و آنگاه خداوند او را لعن می نماید و انسانیت را از او می ستاند «پس چون انکار نمودند به آنان گفتیم که گم شوید و بوزینه گردید» اعراف۱۶۶- تمام طرد و لعن شدگان درگاه رحمت حق بازیگران با عشق الهی بودند که سلسله جنبان آنها همان ابلیس است که عاقبت به خدایش تهمت زد و به جهنم شد: «پروردگارا مرا فریب دادی...» قرآن- و آنانکه اولیای عشق الهی را به بازی گرفته و خدعه نمودند و بسوی شیطان رفتند تا در بازار، بقایای آن عشق را

به تجارت و فسق گذارند: «و پروردگارت اعلان نمود که هر آینه تا روز قیامت کسانی را بر علیه آنان برمی انگیزد تا عذابشان کنند بد عذابی. بدان که پروردگارت سریع العقاب است و بخشنده و مهربان» اعراف۱۶۷-

۳۷- و اینست که در قیامت کبرا میزان نهائی عشق است یعنی پرسیده می شود که با عشق چه کردید زیرا «نعیم» همان حاملان عشق خدا بسوی خلق اویند. «در آن روز سئوال می شود که با نعیم چه کردید» قرآن- زیرا تمام بهانه های آدمی اینست که: هیچکس نبود که ما را برای خودمان دوست بدارد و بتوانیم به عشق او تکیه کنیم و لذا خود را فروختیم و بسراغ شیطان رفتیم و... و لذا در آن روز به آنها گفته می شود که «دروغ می گوئید و می دانید که دروغ می گوئید» قرآن-

۳۸- آری از عمومی ترین شرکهایی که آدمیان در عشق با خداوند دخیل می سازند همسر است و فرزندان. و لذا خداوند آنان را دشمنان ایمان فرد خوانده است. «بدانید که همسر و فرزندانتان فتنه های ایمان شمایند» قرآن- و اینست که در امر هدایت، مذهب ابراهیم حنیف الگوی همه مؤمنان باید باشد. «خداوند شما را برگزید تا در او جهاد کنید و پیرو ابراهیم حنیف باشید» قرآن-

۳۹- آنانکه برای عشق الهی شریک قائل می شوند و خدای را کافی نمی دانند از اراده خویشتن ساقط می شوند چون نخواستند که اراده خود را تسلیم اراده عشق سازند. «براستی آنانکه غیر خدا را شریک امر او قرار می دهند پس اینک بخوانند شرکای خود را تا شاید اجابت شوند. آیا ایشان را پاهائی است که با آن بر اراده خود راه بروند یا دستهائی که بگیرند و یا چشمهائی که ببینند و گوشهائی که بشنوند...» اعراف ۱۹۵-۱۹۴-

۴۰- «آنانکه شوق و امیدی به دیدار ما ندارند دل به زندگانی مادی دنیا بستند و آرمیدند به آن و راضی شدند چرا که از نشانه های ما در دنیا بی خبرند. آنان جایگاهشان آتش است بواسطه آنچه که کسب می کنند» یونس۸-۷
پس معلوم است که تنها راه دل ندادن به دنیا و دنیاپرستی همان شوق و امید و جهاد برای دیدار با خداست. یعنی جز به عشق عرفانی امکان دل کندن از دنیا و اهلش نیست. یعنی ایمانی جز از عشق عرفانی برنمی آید ایمان بمعنای کل دنیا را بخدمت دین حق گرفتن و نه بعکس، آنگونه که اکثر مردمان دارند که دین در خدمت دنیایشان است که در منطق قرآنی همان مذهب کفر است.

۴۱- شوق دیدار ربّ نیز دارای درجات است. این ربّ برای اولیای الهی خود خداوند است ولی برای سائر مؤمنان کسی جز امامشان نیست و همین شوق دیدار اساس معنویت و حق پرستی و دل و دین ندادن به دنیاست. درک ربوبیت خداوند در درجاتش امری بس حیاتی در معرفت قرآنی است که اهمیتش در خود قرآن هم آشکارست و موسوم است به علم درجات! آل عمران۱۶۳ - انعام۱۳۲ - انفال ۴ - احقاف۱۹ -

۴۲- «ربّانیون» خلفا و وارثان ربوبیت حق بر روی زمین هستند از برای مردمان. یعنی برای یک مؤمن صاحب امام، مصداق رب در نماز کسی جز امام نیست امامی دارای جمال و وجه الله. و همین شوق جمال است که اساس تقوای الهی و دل ندادن به حیات حیوانی می باشد.

۴۳- «آنانکه ملاقات با خداوند را منکرند هدایت نمی یابند» یونس۴۵- در اینجا آشکارا امری مطلق عیان شده که شرط واجب هدایت است. پس هدایت امری جمالی و عاشقانه است. و هدایت هم چیزی جز آن راهی که به لقاء الله منجر می شود نیست و این کل راه و صراط المستقیم است که: خدایم بر صراط المستقیم در انتظار من است. قرآن- یعنی هدایت و سیر الی الله همان عشق عرفانی و جمالی به ربّ است در درجات و لاغیر!

۴۴- «آیا می توانی کران را بشنوانی... و آیا می توانی کوران را بنمایانی... آنان ملاقات پروردگارشان را انکار کردند و اینست که هدایت نمی شوند» یونس۴۵-۴۲-
یعنی این کوری و کری و خری و حماقت حاصل بی عشقی است. نه تنها عشقی ندارند بلکه نمی خواهند که داشته باشند. این بدان!

۴۵- «هوشیار و آگاه باشید که هر آنچه در زمین و آسمانهاست برای خداست و آگاه باشید که وعده خدا حق است ولی اکثر مردمان نمی دانند» یونس۵۵-
همه چیز برای خداست! این یعنی چه؟ آن وعده خدا چیست که حق است. و آن حق چیست که کل زمین و آسمانها برای آن برپا شده است؟ حق خدا چیست؟ «گنجی نهان بودم چون به عشق ظهور آمدم آفریدم...» یعنی هر چیزی برای ظهور خداست و کل جهان هستی عرفات الله است. پس هر چیزی فی ذاته وجه الله است و بایستی محل تجلی خداوند باشد. «بهر کجا که رو کنید روی خداست» قرآن-

۴۶- پس وعده خدا ظهور اوست و ظهور او حق اوست که همان حق عالم هستی است و لذا کل جهان هستی به قیامت می رسد که عرصه جبری و جهانی ظهور جمال اوست برای کافر و مؤمن. پس هنر در دیدار اوست قبل از قیامت کبرا و در حیات دنیا. و اینست فرق مؤمن از کافر و هدایت یافته از گمشده!

۴۷- پس حق هر چیزی یعنی وجه الله هر چیزی و تجلی خدا از آن چیز! پس واضح است که حق انسان هم جز این نیست زیرا انسان برحق ترین مخلوق اوست که محل ظهور جمال اعلای خداست. «هیچکس را در نزد خدا چیزی نیست که باز خواهد الا جمال اعلای پروردگارش که او را خوشبخت می سازد» لیل۲۱-۱۹

۴۸- «...مشرکین، شرکای خود را تبعیت نمی کنند بلکه ظنّ خود را پیروی می کنند...» یونس۶۶- یعنی شرک عملاً محال است وگرنه جهان از بنیادش می گندید. پس شرک که اساس تباهی انسان در دین و دنیاست چیزی جز خیال پرستی و اندیشه پرستی فاقد عشق نیست. یعنی شرک در یک کلمه بی عشقی است. «و بدانید که از طریق ذهن به حقی نمی رسید...» یونس۳۶-
یعنی از طریق ذهنیت نمی توان به دیدار خدا رسید زیرا حقی جز دیدار خدا در جهان نیست که آن به قدرت عشق ممکن می آید.

۴۹- «و خداوند حقش را در کلماتش محقق (آشکار) می سازد هر چند که گناهکاران را خوش نمی آید» یونس ۸۲-
این همان دیدار با خدا در قرآن و کلام خدا از زبان اولیای اوست همانطور که امامان معصوم در این باره سخن گفته اند. و این برترین معجزه قرآن است که برترین اعجاز در دین خدا و رسولان الهی و اولیای حق می باشد که از زنده کردن مرده هم برتر است و این از برتری دین محمد ص و عرفان علوی است که همان کمال نعمت در عرصه ختم نبوت است.

۵۰- خود اینجانب بارها حقانیت و وقوع این آیه مذکور را از زبان خودم در رابطه با دیگران شاهد بوده ام. یعنی در حالیکه با عشق و حضور قلبی مشغول بیان و شرح آیه ای برای کسی بودم بناگاه دیدم که مخاطب منقلب گشته و به شهود رسیده است یعنی حق را از بطن کلام خدا از زبان این بنده، دیده است. این همان «یحقّ الله الحقّ بکلماته» می باشد. که در برخی موارد بناگاه شاهد اوج گیری کفر و عداوت مخاطب بوده ام به عنوان اتمام حجت. «هر چند که گناهکاران را خوش نمی آید» یونس۸۲-

۵۱- سالها پیش از این خانمی با حالتی کنایه آلوده و بهمراه مکری زنانه به نزدم آمد و گفت: «آیا براستی امام زمانی فی الواقع وجود دارد یا سرکاری است... ؟!» بنده بدون توجه به مکر و کنایه او با خلوص تمام با اتکای به قرآن و احادیث و عقلانیت سخن آغاز کردم که بناگاه در دل و جانم حضوری الهی احساس نمودم و دقیقاً دانستم که خداوند می خواهد بواسطه وجود من، وجود واقعی آن حضرت را بر این منکرش آشکار ساخته و حجت را بر او تمام کند. بناگاه دیدم که رنگ از رویش پرید و چون مرده ای افتاد. به هوش که آمد برخاست و گریخت و عاقبت هولناک انکارش.... «پس براستی آنانکه ظهورِ حقِ کلمه خدا بر آنان واجب شد ایمان نمی آورند» یونس ۹۶- مگر نه اینکه کلام متقین به قوت و حقانیت کلام الله است: «سوگند به پروردگار زمین و آسمان که این سخن حق است همچون سخن شما» ذاریات ۲۳- در این معنا بمان و اندیشه بسیار کن!

۵۲- عشاق الهی محل نزول و ظهور و عروج حق هستند برای مردمان. «پس اگر از آنچه که بر تو نازل کرده ایم در شکی هستی بپرس از آنهائی که می خوانند کتابهای پیشین را. پس بدان که به حقیقت بر تو از جانب پروردگارت حق نازل شده است پس شک مکن.» یونس ۹۴- بی تردید مخاطب این آیه پیامبر مرسل نیست زیرا او درباره نبوت خود تردیدی ندارد پس مخاطب این آیه اولیای محمدی در عرصه ختم نبوت هستند همان عارفان مهدوی که آئینه امام زمان عج و تأویل گران کتاب خدایند . اعراف ۵۳-۵۲

۵۳- «و تمام شد سخن پروردگارت که هر آن پر کنم جهنم را از جنیان و همه مردمان. الّا آنکسی که پروردگارت بر او رحمت آورد و او را برای چنین رحمتی آفرید.» هود ۱۱۹-
فهم این آیه به مثابه فهم کل دین خدا و کل واقعیت حیات بشری بر روی زمین است. همه در دوزخند الا انگشت شماری که در بیرون از جهنم مشغول تیمار و خدمت و شفاعت دوزخیان هستند و اصرار در راضی نمودن آنان برای خروج از دوزخ! یعنی همه به میل خود در دوزخند میلی که عین اراده خدا هم هست. «اراده نمی کنید الا اینکه خدا اراده می کند.» انبیای الهی و امامان معصوم همین مستثنیات دوزخند که بدون آنکه دوزخی باشند به آتش دوزخیان می سوزند در جهت خدمت و شفاعت و هدایتشان برای نجات از دوزخ! اینان همان عبادالله المخلصین هستند که در کل قرآن مستثنی از هر قاعده اند. اینان بالاخره موفق می شوند انگشت شمارانی را از دوزخ ترخیص نمایند که همان مقامات و درجات ولایت این انبیاء و

امامـان معصـوم مـی باشـند از متقین، اصـحاب اعـراف، ربّـانیون و اولیـای مهـدوی در آخرالزمـان کـه جانشـینان انبیـاء و معصومین می باشند در دوران ختم نبوت و غیبت امام زمان.

۵۴- این بدان معناست که در حیات خاکی، بهشت برای پاکان ارزش ماندن ندارد در حالیکه همـه عزیـزان و همنوعانشـان در دوزخند. و لذا همه در دوزخند! مگر آنکه بالاخره درب دوزخ بسته شده و بسـاطش از عـالم برچیـده شـود بـه قدرت شفاعت عشاق خدا و خلق. «پروردگارا مرا به جای همه مردمان به دوزخ کشان و به جای همه آنان عذاب کن تا تو را حمد و شکر نمایم» شیخ خرقانی –

۵۵- وقتی می بینی که محبوب تو در آغوش شیطان در دوزخ به سر می برد چگونـه توانی بهشت را تاب آوری! اگر نتـوانی رسول رحمت خدا به سوی دوزخیانی! و اگر توانی خود از دوزخیانی!

۵۶- هر که عشق مردان حق را کتمان و متهم نمود در حقیقت عصمت ذات و پـاکی فطرت خـود را کـه مـورد نظر حـق بـوده انکار و متهم ساخته است و لذا در درک اسفل ساقط می شود و در اشد فساد غرق می گردد بـه دسـت و اراده خـویش! جعده یک مثال کامل در تاریخ است. هشدار!

۵۷- بدان که مؤمنان جمله برگزیده آستان حق و مد نظر ذات پروردگارند و ذاتشان برگزیده شده است به ذات حق! پس وای بر خائنـان و مکاران و بازیگران این آستان! و اینست که هولناکترین عواقب در قرآن کریم مشمول این نوع مؤمنان است کـه کور و کر و خر و دیوانـه شـدن از جملـه این عذابهاست! عذاب عظیم! این همـان عذابی است کـه بقول مولانـا هیچ شفا و شفاعتی نمی پذیرد: حماقت! زاحمقـان بگریز کـه عیسی خـود گریخت! خیانـت بـه خدا و رسول! «اینـان بخودشـان خیانـت و خدعه کرده اند پس آنان را سرزنش مکن که خود تا قیامت مشغول سرزنش خویشند». قرآن –

۵۸- پس بدان که مؤمن در قاموس قرآن یعنی برگزیده و محبوب درگـاه حق یـا مستقیماً و یـا بواسطه یـک مـرد خـدا! عشـق الهی و عشق عرفانی (امامی).

۵۹- «انّ المتّقین فـی جنّـات و عیـون» ذاریـات- یعنـی متقین مقیم در بهشـت نگـاه پروردگارنـد و در چشـم حـق جـای دارنـد! هشدار و غافل مباش!
چشم من کی می تواند جلوه روی تو دید.
که تو خود ساکن چشمی و به چشم تابنده ای! انعام ۱۰۴-۱۰۳
پس تو ای مشهود، اناالحق را شهید
«آن» بسوزان تا شود حق بنده ای . ذاریات ۲۳-

۶۰- «و به نوح گفتیم که با چشمان ما کشتی ات را بساز» قرآن- در این معنا تا ابد بمان تا شاید تو هم در چشم خدای جـای گیری و نور چشم او شوی و قرةالعین یابی! سجده۱۷-

۶۱- آری عشاق حق مقیم در نگاه حق اند زیرا حق مقیم در نگاه آنهاست. این همان ارض ملکوت و جبروت و لاهوت است و یا به قول حکمای یونانی مسلک ما همان هویت هورقلیائی. این همـان قلمرو وجودی امـام زمـان عج بـا یـاران اسـت. پس افسانه مثلث برمودا و امثالهم را افسون دان که: چو ندیدند حقیقت ره افسانه زدند! و دل آدمی می سوزد از اینکه اهل قرآن مبتلای به این هذیانها شوند و برای اثبات وجود امام خود متوسل به تکنولوژی شوند!

۶۲- یکی از روحانیون مشهور بر منبر در عظمت وجود امام زمان عج می گفت: «چون امام ظهـور کنـد بـه تکنولـوژی برتـر از آنچـه کـه آمریکـا دارد دسـت مـی یابـد و بـا ایـن تکنولـوژی همـه بمـب هـای اتمـی غـرب را نـابود مـی کنـد!!؟ و سـپس بـا تکنولوژی برتر خود (High Tech) کل جهان را مقهور خود مـی کنـد!!» در واقـع چنـین تصـوّری از امـام زمـان عین دجّـال است و خرش!

۶۳- وقتی از قرآن چنین بیگانه شویم که تنها خاصیتش اپرای عربی باشد دجّال هم خود را امـام زمـان معرفـی مـی کنـد و دل از همه مسلمانان ناب می برد.

۶۴- آدمی بر سه نوع است: یا احساس وحدت وجود می کند و درد و رنج دیگران عین عذاب خـود اوسـت کـه ایـن مـؤمن و عاشق است و فرستاده رحمت خداست به سوی اشقیاء که این انسانی بهشتی است. و یا محدود به تن خویشتن است کـه ایـن در زمره چارپایان است و انسانی برزخی است. و یا خصم وجود خویشتن است و مردمان. که از شادی آنان رنـج مـی کشـد و

از رنجشان شاد است که این شقی و دوزخی است. و انسان نوع وحدت وجودی که تعدادش همواره انگشت شمارست فرستاده رحمت خداست به سوی آن دو گروه دگر! «تمام شد سخن پروردگارت که اراده کرد که جمع مردمان را بر دوزخ وارد کند الا کسی را که بر او رحمت آورده و او را برای رحمتش آفریده است» هود ۱۱۹-

۶۵- در حقیقت فقط از منظر عشق است که می توان این مشیت الهی را جبر و ستم او ندانست و بلکه کمال رحمت او دید. یعنی واضح است آنکه برای دوزخ آفریده شده مطلقاً بدتر از آنکه برای رحمت آفریده شده نمی باشد زیرا ربطی به آدمی ندارد و اما آنچه که به آدمی مربوط می شود عمل اوست در رابطه با دیگران! «خداوند زمین و آسمانها را در شش روز آفرید و آنگاه بر عرش مستقر شد تا ببیند که کدام یک از شما نیکوکارتر است» قرآن – و نیکوکاری یعنی تواضع و محبت و ایثار اهل رحمت به اهل شقاوت و دوزخ. و محبت پذیری اهل شقاوت از اهل رحمت. یعنی نیکی جز مبادله محبت نیست و تصدیق و تبعیت از آن! این بدان!

۶۶- یعنی هیچ برتری و ارزشی در ژن و خلقت قدیم و نژاد و وراثت و شرایط و جبرهای محیط زیست نیست. ارزش در عمل افراد بشری در قبال یکدیگر است که آن دو نوع است: ایثار محبت و پذیرش محبت! حکم خدا و قضاوت حق در دنیا و آخرت و قیامت فقط بر این اساس است. «میزان نهائی در قیامت همان عشق است» علی (ع) -

۶۷- «خداوند مردمان را در گروههای متفاوت آفرید و بعضی را بر بعضی دگر برتری داد تا شما را بیازماید...» قرآن- بدان که همه امتحانات الهی امتحان عشق ورزی و عشق پذیری است در درجات و لاغیر! اینکه آیا اهل رحمت و فضیلت حاضر است که بی مزد و منت ایثار کند و اهل شقاوت و ذلت هم حاضر است که آنرا بپذیرد و شکر کند و تصدیق نماید.

۶۸- «ما حکایت می کنیم بهترین ماجراهایی را که به تو وحی کرده ایم و تو تا قبل از این در این باره بی خبر بودی» یوسف ۳- یعنی بهترین ماجرای قلمرو وحی به رسول خدا همان ماجرای عشق یوسف و زلیخاست که رسول تا قبل از این، از این برتری غافل و بی خبر بود که عشق برترین واقعه در عالم هستی است و گل سر سبد وحی و قرآن است.

۶۹- از داستان یوسف در قرآن کریم آشکارا در می یابیم که همه الطاف و عزتها و کرامتهای بشری و نیز همه شقاوتها و جنایتها و مفاسد بشری برخاسته از دو نوع برخورد آدمی نسبت به عشق است: عشق پذیری و عشق ناپذیری! فرق یوسف از سائر برادرانش در همین دو وضعیت است و نه در امر نبوت. زیرا حتی امر نبوت هم معلول عشق پذیری است. یوسف، عشق نبوی پدرش را با تمام وجود می پذیرفت و تصدیق و شکر می نمود و سائر برادرانش چنین نبودند. و لذا بر این پندار خطا بودند که پدرشان تبعیض قائل می شود. حال آنکه پدر غیر نبی هم در محبت به فرزندانش تبعیض قائل نمی شود و اتفاقاً فرزند ناتوان تر را مورد محبت بیشتری قرار می دهد و این عدالتی غریزی در پدران است در حالیکه در مادران اینگونه نیست زیرا دارای اراده به پرستیده شدن و احساس خالقیت هستند.

۷۰- یوسف هم عشق پذیری بزرگ بود از پدر و مادر و خاله اش. و هم ایثارگر عشق بود در دربار فرعون و زندان. و این ایثار او را از بردگی به سلطنت رسانید خاصه ایثارش نسبت به زلیخا که بدترین ستمها را به او نمود.

۷۱- آنانکه فقط عشق پذیرند و آن را برای اشقیاء ایثار نمی کنند این عشق در دلشان متمرکز و ثقیل شده و آنان را تبدیل به خودپرست ترین موجودات کرده و عاقبت شقی ترین انسان می شوند. این سرگذشت بسیاری از زنان محبوب و فرزندان محبوب در خانواده هاست که فقط مصرف کننده عشق اند و بس! پس عشق می تواند مبدل به اشد شقاوتها شود. و بعکس نیز یعنی اشد شقاوتها در دل آدمی می تواند تبدیل به عالی ترین عشقها شود همانطور که در دل یوسف در زندان چنین اتفاقی رخ نمود.

۷۲- علم تعبیر خواب و علم مبارزه با بحران قحطی و خشکسالی در یوسف از محصولات عشق ورزی در اوست. علم نبوَد غیر علم عاشقی! «خداوند متقین را در نزد خود تعلیم می دهد» قرآن- متقین یعنی کسانیکه با خودپرستی نفس خود جهاد می کنند و نفس را وادار به ایثار می نمایند!

۷۳- «و چون به غایت بلاغت (رسانائی) رسید او را علم و حکمت عطا نمودیم و اینگونه نیکوکاران را پاداش می دهیم» یوسف ۲۲- یعنی چون عشق و رحمت خود را به غایتش به مردمان رسانید و آنانرا در این مجرا به دین خدا دعوت نمود وی را علم و حکمت دادیم. زیرا قدرت رسانائی کلام حق به مردمان جز عشق به مردمان نیست و بی عشق، کلام حق به قلوب مردم نمی رسد! این بدان!

۷۴- پیراهن یوسف هم که چشم نابینای پدرش را شفا داد از خاصیت عشق وجود یوسف و هیکل نوری او در لباسش بود. بدان که هر کرامتی و شفاعتی از وجود مردان خدا جز از نور عشق وجودشان نیست که گاه اشیای پیرامونشان را هم عشیق و غفور و رحیم و شفیع می سازد. پس وای بر آدمی که چه سخت و کافر و عدوی خویشتن است و عشق ناپذیر! «چه واژگونسالارند کافران» قرآن-

۷۵- «اگر عجب می داری پس تعجب کن از این سخنشان که: آیا چون خاک شویم بر آستانه آفرینشی جدید قرار داریم» رعد-۵-
آری آفرینش جدید یا خلق عرفانی و روحانی برای عامه مردمان با خاک شدن جسمشان آغاز می شود ولی برای مؤمنان با خشوع و خاکساری نفسشان از همین دنیا آغاز می شود که موسوم به حرکت جوهری یا عروج روحانی نیز می باشد. الا عباد الله المخلصین ..... فی جنّات النعیم و ان المتقین فی جنات و عیون اشاره به این خلقت جدید دارد و انسانی جدید که در عالم خاک ولی حیاتی بهشتی دارد یعنی حواس و هوش او به نور عشق و عرفان زنده شده است و از جمله رسولان رحمت و هدایت خلق است. در فراق عشق است که نفس آدمی خاک می شود و آماده برای آفرینشی دگر و برتر است که مصداق فتبارک الله احسن الخالقین است.

۷۶- «یاری دهید خودتان را بواسطه صبر و صلوة. و بدانید این کاری کبیر است و ممکن نمی آید الا بر خاشعین» قرآن – صبر بر صلوة همان صبر در فراق جمال یار مطلق است. و چون آدمی در این فراق و صبرش خاک و خاشاک شد در سجده، آنگاه آماده آفرینش جدید است و انسان عاشق خلق می شود که در جرگه این گروه است که «بزودی عده ای را پدید می آوریم که بر ما عاشقند و بر آنان عاشقیم.»

۷۷- بدان که در دوره قحطی عشق به سر می بریم که جرمی بزرگتر از عشق شناخته نمی شود در سراسر جهان. چرا که خورشید عشق در چاه است و در فراق مطلق! اینست راز تقیه عاشقان در آخرالزمان که اگر از آن خارج شوند از دین خارجند. چرا که دینی جز عشق نیست!

۷۸- «خداست که بر پا نمود آسمانها را بی ستونی که می بینید سپس مستقر گردید بر عرش و به تسخیر آورد خورشید و ماه را هر یک در مدارشان تا مدتی معین و تدبیر می کند امرش را و آشکار می سازد نشانه هایش را تا شاید در دیدار با پروردگارتان یقین کنید» .
در این باب در دفاتر قبلی به تفصیل سخن گفته ایم که آسمان و ماه و خورشید و تدبیر امرش و آشکارسازی نشانه هایش بواسطه آن تا آستانه دیدار با او چه واقعه ای است. و واقعه به هم آمدن ماه و خورشید (کسوف) که قلمرو ظهور بزرگترین نشانه و وجه اعلای پروردگار است. این بار همه این نوع آیات را یک جا جمع آورده ایم تا تردیدی نماند که کل قرآن برمحور رؤیت جمال پروردگار بسیج شده است و معنا می یابد و ایمانی جز یقین در این رؤیت نیست.

۷۹- وقتی کل وجود عاشق را معشوق و کل وجود معشوق را عاشق فراگرفته باشد این خلافت کامل است و عرصه ظهور جمال عشق! که «چون مؤمنی به دیدار مؤمنی رود خدای دیدار شود» بی تردید در اینجا منظور از مؤمن جز عاشق نیست. وگرنه نماز خوانها هفت روز هفته یکدیگر را در مساجد دیدار می کنند و چیزی دیدار نمی شود جز ...

۸۰- «کافران می گویند پس چرا بر تو نشانه ای از خداوند نازل نشده است. بگو که من فقط بیم دهنده ام و هدایتگر کس دیگری است و برای هر قومی یک هادی هست» رعد-۷
این تفاوت نبی و امام است. و فقط امام است که نوری از خداوند را با خود داراست که بواسطه این نور است که مؤمنان هدایت می شوند که همان نوری از خدا و نور علی نور است. «من بیم دهنده ام و علی هدایت کننده» رسول اکرم ص – و این نور القاء کننده عشق عرفانی است و امر هدایت بر این عشق ممکن می شود که موجب اطاعت بی چون و چراست که گوهره سیر و سلوک الی الله و مکاشفات غیبی و ظلمات پیمائی است و ظلمات را نمی توان با منطق علیت طی طریق نمود و این هادی خود دمادم تحت ولایت و هدایت حق است. «او راست پشتیبانانی بلاوقفه از پشت سر و پیش روی که حفاظتش می کنند از امر خدا.» رعد-۱۱- «و آنانکه در دیدار جمال پروردگارشان صبر پیشه نمودند عاقبت به خیرند...» رعد ۲۲- «خدای را چنان عبادت کنید که گوئی می بینیدش» رسول اکرم ص -

۸۱- از آیه فوق الذکر درمی یابیم که همواره در هر قومی امام هدایت گر وجود دارد جدای امام زمان عج. اینان همان مهدی های دورانها و سرزمین هایند که حاملان عشق الهی برای مؤمنان و جویندگان حق می باشند و نوری واحدند تحت عنوان مذاهب گوناگون که جملگی از نور وجود امام زمان عج منشعب می شوند.

۸۲- آنچه که جهان را برای آدمی حلال می سازد یعنی جهان را در انسان حل می کند بی هیچ رسوب و ثقلی، عشق است. زیرا در عشق، عاشق در جهان شهید می شود. لذا بی عشق، هر کاری فسق است زیرا بدون یاد خداست. «چون بر هرچیزی یاد خدا نباشد فسق است.» قرآن- چون عاشق در هرچیزی اثری از یار می بیند و جمال یار، وجهی از وجه الله است.

۸۳- اینست که عاشق به غایت قانع است زیرا غنی است چون هر چیزی در او به تمام و کمال حل و جذب می شود و تفاله ای باقی نمی گذارد .

۸۴- پس فقط عاشق است که انسانی جهانی است به معنای حقیقی و کامل کلمه. و این وجه الله یارست که او را جهانی کرده است. به هر سو بنگرم روی تو بینم! «به هر کجا که رو کنید روی خداست» قرآن-

۸۵- این است که عاشق محرم اسرار خلایق است زیرا غیری نمی بیند. «زمین و آسمانها و هر آنچه بین آنهاست برای اوست» قرآن- یعنی هر چیزی مثل اعلائی از خداست: آیت الله! «و خدای را در جهان مثل اعلاء است» قرآن-

۸۶- اگر هر چیزی انسان را به یاد خدا اندازد آن مثل اعلائی از اوست و تجلی جز این نیست! «هر چیزی بر شکل دهنده اش عمل می کند» قرآن- یعنی در هر چیزی بایستی جمال خالق را دید. «کورند و کرند و باز نمی گردند... مرده اند مپندار که زنده اند»، قرآن- پس اعتراف بر کوری و مردگی خود سرآغاز بینائی و زندگی است و اساس توبه جز این نیست اینست توبه نصوح: مردگی را زندگی پنداشتی نیستی ات را هستی ات می داشتی!

۸۷- همه در جنات و عیون به سر می برند تفاوت در کوری و بینایی است که علتش پاکی و ناپاکی است: پاکان در بهشت نگاه زندگی می کنند – ذاریات زیرا دارای نور چشم هستند و خدا مقیم در چشمانشان است! و خداوند به آنان نگاهی اعطاء نموده است!

۸۸- کورند و کرند و خرند و نمی فهمند: آیا این آیه در قرآن چند بار تکرار شده است؟ کدامیک از ما به وقت تلاوت این آیات خودمان را مخاطب می یابیم؟ پس هرگز قرآن تلاوت نکرده ایم. «فقط زبانتان را به قرآن نجنبانید» قرآن-

۸۹- هر که قرآن را بخواند و خود را در آن بیابد هموست هدایت یافته! و در غیر اینصورت یا کافری است که بواسطه قرآن گمراه می شود و یا منافقی که بواسطه آن رسوا می گردد.

۹۰- پس هر که در قرآن خود را بیابد و توبه کند اجابت شود و بینا و شنوا و هوشمند گردد یعنی عاشق شود و اینست هدایت! این بدان که ثواب قرآن اینست و مابقی معصیت قرآن خوانی است و ضلالتش! پس قرآن کتاب عاشقی است زیرا آنرا عاشق ترین کسان یعنی خدا گفته و عاشقترین انسان هم نوشته یعنی محمد! و عاشقان آنرا فهم می کنند و لاغیر!

۹۱- «زمین و آسمانها و هرآنچه که بین آنهاست برای خداست» شاید این مکررترین آیه در قرآن باشد که دهها بار آمده است. براستی خداوند چه می گوید در اینهمه تکرار مکرراتش؟ یعنی همه مخلوقاتش به کار خاص خودش می آید یعنی برای ظهور اوست زیرا اصلاً جهان را برای معرفی خود آفریده است. پس در هر چیزی او را بجو و بخوان و ببین! یعنی نشانه اش و سمتش و جمالش و کلامش و رنگ و بویش را. همه چیز برای ظهور خداست نه اینکه مال و املاک او باشد او بی نیاز از مالکیت و ثروت اندوزی و ذخیره است می خواهد چه کارشان کند می خواهد از آنها رخ نماید! و لذا همین اندازه آیه درباره لقای الهی و رؤیت پروردگار آمده است. در این معنای آشکار اندکی بمان ای قرآن خوان!

۹۲- و این یعنی زمین و آسمانها و هر آنچه که در آنهاست برای عشق ورزی با بندگان است: روی بنما و وجودم همه از یاد ببر!

۹۳- «اوست که به من آب و غذا می دهد و تیمارم می کند...» قرآن- پس او در همه جا حاضر است هر کجا که رزقی هست او هم هست و او از رزقش جدا نیست! این بدان!

۹۴- او از جهانش جدا نیست و غیر آن نیست هرچند که خود آنهم از چشم کورمان نیست! او بر هرچیزی از درون و برون محیط و مماس است «خدا بر هر چیزی محیط است» قرآن –

۹۵- اوست که بر هر چیزی محیط است بر هر چیزی شاهد و شهید است بر هر چیزی وکیل و دلیل است بر هر چیزی قادر و قدیر است بر هر چیزی عالم و خبیر است بر هر چیزی خالق است و خلقش مستمر است «و او هر آن در مقام و موقعیتی دگر است...» قرآن – یعنی همه چیز هر چیزی خدایی است و اصلاً چیزیت هر چیز همان خداست.

۹۶-«خداوند گروه کثیری از آدمیان و جنیان را برای دوزخ آفرید که چشم دارند ولی نمی بینند و گوش دارند و نمی شنوند... و مپندار که زندگانند» ، قرآن – اینان خود نشانه ای آشکار از بودِ نبودند یا و جودِ عدم! پس اینان خود مظهری از حضور و ظهور خدایند که هست و نیست! و قبلاً نشان دادیم که این دیالکتیک همان منطق و معنای عشق در عالم ارض است. درست مثل هر محبوبی که دوست داشتنی و پرستیدنی هست و نیست. خدائی هست و نیست. هست و نیست! در این معنا بمان! «چرا به یاد نمی آورید» قرآن – این آیه نیز از فراوانترین نوعش در قرآن می باشد. چه را به یاد نمی آورید؟ چه کسی را؟ خدای را!

۹۷- خود عشق عاشق در عالم ارض نیز همینگونه است یعنی هر آن شدیداً عاشق هست و نیست. و گاه بهمان شدت که عاشق است متنفر است. آیا نه اینست! در این معنا نیز تأمل کن! این ویژگی عالم ارض و حیات خاکی بشر است که آنرا وضعیت برزخی یعنی چیزی بین بود و نبود نامیده اند! و اصلاً عشق حاصل چنین موقعیت دو گانه و اضدادی می باشد و اینست وضعیت وجودی و روانی عاشقان و معشوقان! و تردید جادوئی موجود در نفس عشق بزرگترین ویژگی عشق است که بهمان شدت موجب یقین و ایمان و اطمینان است. بمان!

۹۸- و کل امتحانات الهی در بشر که امتحان عشق است برخاسته از این حس و ادراک اضدادی بین دو شک و یقین مستمر و پالاینده است که جان آدمی را دمادم می تکاند و می جهاند و می رهاند و می رماند و دمادم می کشد و زنده می کند. «بنگر که چگونه خداوند هر دم از مرده، زنده می آورد و از زنده هم مرده...» قرآن- گاهی به داغم می کشی گاهی به باغم می کشی پیش چراغم می کشی تا چشم من بینا شود! اصلاً عشق یعنی همین، که کل کار و بار جهان و جهانیان و سنت آفرینش است و خالقش. «و در سنت خدا هیچ تغییری نیست» قرآن –

۹۹- اگر عشق و نفرت نمی بود، فراق و وصال نمی بود، مرگ و حیات نمی بود، گرسنگی و سیری نمی بود، خوب و بد نمی بود و کفر و ایمان نمی بود و... چیزی نمی بود. و این عشق ورزی خداست با آدمی تا وی را حیات و هستی جاوید خودش اعطا کند. اینها همه تمرین هستی پذیری و وجود است که سراسر عشق و عشق ورزی است. پس آرام باش و سعی کن بهتر فهم کنی و شاهدی محرم باشی و عربده نکنی!

۱۰۰- «براستی که قیامت در راه است و می خواهم برای مدتی پنهانش دارم» طه ۱۵-
و این قیامت پنهان داشته شده از چشم و هوش کافران و غافلان است ولی برای عاشقان عارف عیان است و اینست راز لقاء الله در حیات دنیا زیرا قیامت آمده است با ظهور محمدی! «حق آمد و باطل رفت زیرا باطل قرار بود که برود» قرآن – هر چه غیر خدا باطل است زیرا خودش فرموده که «همه نابودند جز جمال پروردگار که ابدیست» و اینست که علی ع در هر چیزی جز خدا نمی بیند و همه علویان و عاشقان حق به درجات دارای چنین مشاهده ای هستند. و این پنهان داشته شدن قیامت برای نامحرمان است که جز عاشقان جمال او را دیدار نکنند زیرا کافران با دیدار جمالش نابود می شوند پس این پنهان داشته شدن نیز از کمال رحمت حق درباره فاسقان است. «در آن روز کافران می گویند که ای کاش خاک می بودیم ... و خود را با صورت در آتش می اندازند» ، .

۱۰۱- اینجانب از آغاز واقعه نزول روح تا مدتی همه علائم قیامت در قرآن را در جهان طبیعت به بیداری شاهد بودم و اگر این شهود ادامه می داشت بنده به کلی از ادامه زندگی عادی خود ساقط می شدم و می بایستی غارنشینی پیشه می نمودم و مطلقاً امکان و مجال و انگیزه نگارش این آثار هم نمی بود. این بود که خداوند پس از نشان دادن بزرگترین آیاتش که مربوط به قیامت است آنرا از چشم بنده هم پنهان نمود الا گهگاهی که در امری نیاز به ذکری خاص و درک رازی از قرآن باشد. برخی از این مشاهدات را در کتاب «اشراقات دازگاره» ذکر نموده ام. نکته قابل ذکر دیگری در این باب اینست که در همه آن دوره شهود آثار قیامت براستی غرق در عشقی مستانه بودم زیرا بهمراه این مشاهدات وجه الله در تجلیات گوناگون از همه سو آشکار بود: بهر کجا که رو کنید روی خداست!

۱۰۲- «روی برگردان از لذایذ حقیر زناشوئی و حیات دنیوی که مفتونشان شوی بدان که رزق تو در نزد خدا بهتر و جاودانه است. و بجای آن مؤمنانی را که گرد تو آمده اند تحت هدایت و رحمت خود قرار ده» قرآن –
این خطاب به رسولان هدایت است در همه دورانها چرا که تمام انرژی و عشق خود را صرف مردمان می کنند و لذا این امر موجب تضعیف پیوند زناشوئی و نژادی می گردد و لذایذ آنرا هم مختل می کند. در عوض خداوند بواسطه نور چشمی که به این رسولان هدایت اعطا می نماید لذایذی بهشتی می بخشد و یاران و رفیقان بهشتی از ارواح طیبه انبیاء و اولیاء الهی را

با آنان محشور می کند تا از این تنهایی و محرومیت نجات یابند. آنچه که این عارفان هدایتگر را در قلمرو خانواده دچار محرومیت می کند جدال همسر و فرزندان و فامیل با ایمان و اخلاص آنهاست و بخل و عداوتشان بر علیه مؤمنان که: «چرا همسر و پدر ما درباره ما نسبت به بیگانگان تبعیض قائل نمی شود و بلکه مؤمنان بیگانه را مورد محبت و توجه بیشتری قرار می دهد. او اگر اینقدر بخشنده و مهربان است پس بایستی با ما بسیار مهربانتر باشد» عدالت این رسولان هدایتگر موجب عداوت نژاد با آنان می شود و لذا محرومیت آنها از عواطف خانوادگی! ماجرای شیخ خرقانی و همسرش یک نمونه مشهور تاریخی است.

۱۰۳- این بدان که از میان جمله علوم الهی علمی برتر و مهم تر از علم هدایت نیست و علم رحمت. و این علم که عقل کلش محمد مصطفی ص است و اوصیای معصومش، وارثانش در عرصه غیبت معصوم همانا عارفان بالله هستند که بواسطه اشد حبّ الهی این علوم را می یابند. «به آنان کتابی دادیم که در آن علم هدایت و رحمت برای مؤمنان است...» اعراف ۵۳-۵۲ و بنا بر خود قرآن کریم این علم در نزد انبیای الهی هم نیست مگر آنانکه به امامت هم رسیده باشند مثل اولوالعزم ها. «بگو که من فقط تنذیر می کنم و برای هر امتی یک هادی وجود دارد...»- علم رحمت و هدایت همان عرفان عملی و علم سیر و سلوک عرفانی و حرکت جوهری و سیر الی الله است تا لقاء الله!

۱۰۴- «و روزی که برانگیزانیم از هر امتی شاهدی را بر آن امّت از جنس خودشان. و تو را هم شاهد بر این شاهدان قراردادیم...» نحل -۸۹-
این شاهدان همان عارفانند که هر کسی را به سیمایش تشخیص هویت می دهند که وارثان علم رسول هستند و رسول هم شاهد بر عارفان است. این شهادت به معنای نظارت نیست بلکه به معنای حضور در نفس مشهود است. یعنی رسول در باطن عارفان حاضر است و عارف از چشم رسول شاهد بر مردمان است و چشم عارف در باطن مردم قرار دارد و لذا همه برخودشان بصیرت دارند و می دانند که کیستند و چه می کنند و آیا به راه حق می روند یا باطل. این بدان.
و چنین روزی از شهادت همان آخرالزمان یا روز پنجاه هزار ساله است که در آن قرار داریم که عرصه قیامت است که خداوند آنرا از عامه مردمان پنهان داشته است که این نیز مهلتی مضاعف برای توبه کردن است. «براستی قیامت هر آن جاریست و می خواهم آنرا برای مدتی پنهان دارم...» طه-۱۵

۱۰۵- یکی از مهمترین رسالت این عارفان مهدوی در هر عصر و قومی همانا تبیین کلام الله و معارف دینی به زمان و زبان آن عصر و قوم است بر اساس مسائل و بن بست ها و بحرانهای آن دوران. و این یعنی الساعه نمودن قرآن و دین و به روز ساختن آن. این همان کتابی از تأویل است که ویژه هر عارف صاحب رسالت می باشد. «به آنان کتابی دادیم که علم هدایت و رحمت است و تأویلی از قرآن...» اعراف-

۱۰۶- امروزه با نظری به مسائل و بن بست ها و بحرانهای اخلاقی و شرعی و اقتصادی و سیاسی و خانوادگی و تربیتی و علمی در جهان اسلام و همچنین جامعه خودمان در یک کلام فقدان تبیین به روز معرفت دینی، ام المسائل همه دردهای بی درمان است. و این فقدان جز در آثار ما جبران نشده است به اعتراف همه خوانندگان صدیق و اهل درد. این همان فقدانی است که دکتر شریعتی در آخرین ایام حیات دنیوی خود بر آن اصرار داشتند و همه متفکران اسلامی را دعوت به تبیین ایدئولوژی اسلامی می نمودند. این همان چیزی است که امروزه تحت عنوان تبیین الگوی پیشرفت ایرانی- اسلامی در کشور ما مورد بحث است که هنوز در آغاز راهش قرار دارد.

۱۰۷- «هر امتی را اجلی است و هر اجلی را کتابی است»، قرآن- این کتاب اجل اقوام و تمدنهای بشری همان کتابهایی است که عارفان دورانها عرضه کرده اند به مثابه تأویل قرآن و تعیّن آیات آن برای هر دوره و قومی.

۱۰۸- «براستی که فرستادگان ما را پیش از این هم مسخره نمودند و تمسخرشان خودشان را به مسخرگی کشاند. بگو که چه کسی شما را شبانه روز از خدای رحمان محافظت می کند. ولی ایشان از یاد پروردگارشان روی برمی گردانند» انبیاء ۴۲-۴۱
این همان رسولان هدایت و عارفان حامل تأویل کتاب خدایند که مردم را در قبال خدایشان حراست و رهبری می کنند تا به غضب و آتش حق مبتلا نشوند ولی اکثر مردمان این حفاظت را انکار می کنند و لذا به عذاب می افتند. «از خدا حذر کنید و از رسولانش پیروی نمایید» قرآن- ولی شاهدیم که حتی در ترجمه این آیات هم آشکارا دخل و تصرف می کنند و آیه مذکور را چنین ترجمه می کنند: «بگو که جز خدا چه کسی شما را شبانه روز حراست می کند»!؟ قرآن به ترجمه ... این مترجمین می پندارند که اگر بجای رسول، خدا را قرار دهند به مردم لطف کرده اند حال آنکه غضب کرده اند زیرا رسولان الهی درب رحمت خدایند و بدون ورود از این درب و تلاش مذبوحانه ارتباط مستقیم با خدا به مثابه ورود به نارست. و این راز دوست دوست است.

۱۰۹- و بدان که «ذکر ربّهم» همان رسولان الهی و وارثان آنان یعنی عارفان بالله و علمای ربانی هستند. همانطور که در احادیث هم مکرراً آمده که وجود اولیای الهی و بلکه حتی مؤمنان مبتدی هم مردمان را به یاد خدا می آورد یعنی «ذکر ربّهم» هستند. و البته هر چه درجه قرب عندالله برتر باشد شدت و عمق و روشنائی این یاد (ذکر) هم در قلوب مردمان بیشتر است. همانطور که رسول خدا ص میفرماید «در هر جمعی اگر فقط یک مؤمن حضور داشته باشد همه اعضای آن جمع تا زمانیکه در آنجا حضور دارند مؤمنانند» و چون خارج شدند، کافران نجوا کنند و ایمان خود را انکار کنند و به تمسخر رسول یا آن مؤمن پردازند. بدین معنا هر مؤمنی به درجه ایمانش رسولی از جانب خداست که نور ایمان را برای مردمان به ارمغان آورده است رسول ایمان! و این نور ایمان در قلوب مردمان همان نور محبت خداست که از دل رسولان بر می تابد.

۱۱۰- بدان که اولیای الهی جمال رحمت و محبت پروردگارند و جمال نور الله هستند و جز همین اولیائی که در سلسله مراتب تعالی خود به ارتباط بیواسطه با حق رسیده اند مابقی مردمان بدون این ارتباط رحمانی با خدا در مسیر تلاش و تقوا و عبادات خود به قهر وغضب و نار الهی مبتلا می شوند. و لذا در تأویل صراط المستقیم و صراط الذین انعمت از امامان ما آمده است که این صراط و نعمت همان وجود امام حیّ است که غیر از آن راه مغضوبین و ضالین است.

۱۱۱- آری! پیروان مذهب کفر، یعنی مذهبی که در آن دین وسیله بولهوسی دنیاست و خدا، ایده ای ملعبه اراده اماره آنهاست شرکی مقدس تر و ابلیسی تر از نماز پرستی و قبر پرستی و ورد پرستی و تسبیح پرستی و روضه پرستی و شعائر پرستی نیست یعنی شریعت پرستی و نه حق پرستی. و اینست سیمای مذهب ضد مذهب که کارگاه نفاق به مثابه اشد کفر است که در قبال اولیای الهی بکار می افتد! یعنی شعائر را می پرستند تا به ولایت حق در اولیای خدا تن در ندهند!

۱۱۲- «گفت بلکه پروردگار شما پروردگار آسمانها و زمین است که آفرید آنها را. و منم بر آن از شاهدان» انبیاء ۵۶- این سخن ابراهیم ع است که مقام شهادت خود را بر زمین و آسمانها و مردمان گواهی میدهد و از منظر همین شهادت است که ملکوت آسمانها را نظاره می کند یعنی وجه الله را در همه مخلوقات خدا می بیند. یعنی به مثابه چشم خداست که در همه مخلوقاتش حضور دارد و این مقام ولایت و شهادت است و خلافت و محبت.

۱۱۳- «و برخی از مردمان خدای را به حرف می پرستند که چون خیری به آنان رسد ایمان دارند و چون بلائی رسد از خدا رویگردانند. اینان در دنیا و آخرت زیانکارند و این ضرری آشکارست»حج -۱۱-
خدا پرستی صرفاً کلامی و با الفاظ تو خالی همان عبادات فاقد دل و عشق است یعنی عبادت بی امام زنده که حامل رحمت و محبت خدا به مؤمنان است. اینان زیانکارترین مردمانند زیرا نه در آخرت توشه ای دارند و نه در دنیا به کامی رسیده اند. این همان پرستش خدای خیالی است که کلمه «خدا» را خود خدا می پندارند. اینان پرستنده ایده و واژه خدایند که در نفاق گرفتار می آیند. زیرا خدا و دین را برای دنیا می خواهند لذا در وضع سود دنیوی مؤمن هستند و در مضرات و عذابهایش کافرند.

۱۱۴- «آنانکه چون خداوند در ایشان یاد شود دلهایشان روشن و متجلّی گردد همان صابران بر مصیبت هایند و مقیمان در صلوة و انفاق کنندگان از هر آنچه که به آنان داده می شود» حج ۳۵-
اینان حاملان امام زنده ای در دل خویشند که چون امامشان بر آنان صلوة کند بناگاه دلشان به نور حق روشن و متجلی می گردد و اینان در بلایا هم روی به خدایند و مقیم در صلوة هستند زیرا مقیم در امامند به حبّ امام. و خود را مالک شش دانگ رزق خود نمی دانند زیرا محبت امام که محبتی بر کل خلق خداست از دلشان به سوی خلق جاریست و دیگران را هم از رزق خود بهره مند می سازند.

۱۱۵- «و تا آنانکه علم داده شدند بدانند که او حق است از جانب پروردگارت تا به او ایمان آورده و دلهایشان برای او نرم و متواضع گردد. و براستی که خداوند هادی کسانی است که به صراط المستقیم ایمان آورده اند» حج ۵۴- در اینجا نیز «او» که حق است همان رسول هدایتگر و مهدوی و عارف است که مقصود خدا از علمی است که به مردم می دهد تا حق او را دریابند و اهل صراط المستقیم شوند زیرا صراط المستقیم هموست و کسی که بر این صراط باشد بواسطه خدا هدایت می شود. «ما همان صراط المستقیم هستیم» امام علی ع –

۱۱۶- «و آن از این است که خداوند هموست که حق است و اینکه آنچه غیر او می خوانند باطل است و اینکه او همان علی کبیر است» حج -۶۲- «بگو که او خداست و یکی است» توحید-۱- «علی مصداق سوره توحید است» رسول اکرم ص - در این معنا بمان جاودان!

۱۱۷-«نشناختند خدای را و حق قدرش را. و براستی که خداوند قوی و عزیز است. و خداوند از فرشتگان و مردمان، رسولانی برمی گزیند و خداوند شنوا و بیناست. و می داند آنچه که جلوشان و پشت سرشان است و همه امور به سوی خدا

رجعت می کند. ای کسانی که دعوی ایمان دارید ربّ خودتان را رکوع و سجده و پرستش کنید و نیکی نمائید تا باشد که رها گردید. و در خدا جهاد کنید برای حق جهادش. که او برگزید شما را و در دین شما هیچ سختی قرار نداد که آن کیش پدرتان ابراهیم است که شما را مسلمان نامید از پیش. تا فرستاده خدا شهید در شما باشد و شما هم شهید در مردمان. پس بر پا دارید صلوة را و بدهید زکات را و به خداوند متصل گردید. او چه نیکو سرور و یاوریست.» حج ۷۸-۷۴
امامان هدایت از معصومین تا اولیای مهدوی جمله عین حق و قدر خداوند در عالم ارض هستند به درجات تجلّی. که هیچ سرزمین و قومی تهی از این مردان نیست که خداوند خودش آنان را از پس و پیش حفاظت می کند که رکوع و سجده و پرستش آنان عین پرستش و عبادت خداست و عبادت خدا بی وجودشان عین خود پرستی و حشر با ابلیس است. «خدا جز در وجود ما شناخته و پرستیده نمی شود» علی ع - این مردان همان حق جهاد خداوند هستند زیرا فنای در ذات اویند یعنی در خدایند (فی الله). پس شما هم در خدا جهاد کنید که این عین صلوة بر امام است همانطور که امام محل صلوة خداست. و این صراط المستقیم و آسانترین راه رستگاری و هدایت است که در آن هیچ سختی نیست هر چند که کیش ابراهیم است که ابراهیم شاقه ترین جهادها را در خدا به عمل آورد. و رسول (امام هدایت) شهید در شماست یعنی چشم و گوش و هوش قلبی شماست و بهترین سرور و رهبر و یار و یاور است.
این بدان که رابطه بین الله و هو در قرآن به مثابه قلب قرآن و اسلام است و همه اسرار قرآنی هم برخاسته از این قلب است.

۱۱۸- «براستی که انسان را از گل صاف شده آفریدیم و سپس آنرا نطفه گردانیدیم و سپس آن نطفه را خونی لخته ساختیم و سپس آنرا گوشتی نمودیم و استخوانی. و سپس بر آن استخوان گوشتی پوشانیدیم. و آنگاه او را به آفرینشی برتر آفریدیم که برتر آمد خدا که بهترین آفریننده است.» مؤمنون۱۴-۱۲
مرحله نخستین و اولیه همان آفرینش جانوری است و آفرینش دگر و برتر که موجب برتری خداست همان آفرینش عرفانی-روحانی می باشد که انسان عاشق را پدید می آورد «بزودی گروهی پدید می آوریم که عاشق بر ما هستند و ما هم عاشق بر آنها»- و این برتر آمدن خدا (فتبارک الله) در وجود این عاشقان است و این برتریِ رحمت و کرم و لطف و عشق خداست به بندگانش بواسطه این عشاق! و اینست راز دوست دوست! پس در حقیقت آنانکه اطاعت از خود خدای ازلی را بر اطاعت از اولیای او ترجیح می دهند براستی احمقان و اشقیایند و خصم عشق و رحمت برتر اویند. یعنی دشمن اسلام و امامت هستند و کمال نعمت و رحمت او را منکرند همانطور که دیدارش را. زیرا کمال نعمت و محبت او بر بنده اش اینست که بر او تجلّی نماید که این تجلّی جمال، یکجا حامل علم و رحمت و هدایت و بصیرت و اخلاص و توحید و فرقان و یقین و رستگاری و قرةالعین و جنات نعیم از همین دنیاست و این همان فوز اکبر و فتح المبین و رضوان خداست. و همه اینها از نور امامت است.

۱۱۹- «به مردان و زنان مؤمن بگو که دیده ها و فروجشان را حفاظت کنند تا پاک بمانند و براستی که خدا به آنچه که تظاهر می کنند آگاه است» نور۳۱-۳۰
مؤمنان همان مریدانی هستند که از امام حیّ خود روح یافته اند و وجودشان به حیات و هستی روحانی رسیده است که اوج زنده بودن است به حواس و هوش و ادراک. پس اثری که بر دیگران می نهند یا از دیگران می پذیرند هزار چندان شدیدتر و عمیق تر است زیرا به لطف الهی لطیف شده اند پس اگر از وجود خود حراست نکنند وسواس الناس و اجنه و شیاطین در آنان رسوخ می کنند تا این وجود لطیف و دارای برکات و کرامات را به تسخیر خود آورند. و بدان که منظور از «فروج» فقط عضو جنسی نیست بلکه همه دربهای ورودی و خروجی بدن است یعنی همه اعضای بدن بخصوص چشمان که لطیف ترین این دربهاست. پس مؤمنین و خاصه مخلصین در خطری بزرگ هستند. «فرشتگان بدرگاه الهی دعا می کنند که خدایا بر مؤمنانت رحم فرما» قرآن- «براستی که مخلصین در خطری عظیم قرار دارند» رسول اکرم ص – و خدا می داند به آنچه که در امر حجاب و عفت فقط تظاهر می کنند و در زیر حجاب خود مشغول بی عفتی و زنای نامرئی و نامحسوس هستند یعنی فسق باطنی با کسانی که از راه چشم و گفتگو و گوش بر قلوبشان وارد شده اند. و پیام فاطمه اطهر س به این زنان مؤمنه است که: به نامحرمان نه نگاه کن و نه کاری کن که نگاهت کنند!

۱۲۰- «خداوند نور آسمانها و زمین است داستان نورش همچون چراغدانی است که در آن چراغی است و چراغ در آبگینه ای است و آبگینه همچون ستاره ای درخشان است. و این چراغ از درخت مبارکه زیتون که نه شرقی و نه غربی است افروخته می شود و هر آن در حال اشراق است با آنکه هیچ آتشی به آن نرسیده است. نور بر نور است. و خداوند بواسطه این نور خویش هر که بخواهد هدایت کند. و خداوند برای مردم مثال می زند زیرا بر هر چیزی داناست» نور-۳۵-
در یک کلمه این وصف وجود امام و امامت است که محل تجلی نور خداست. این چراغ همان وجود مبارک امام مطلق است و آبگینه (شیشه) هم اولیاء و اوصیاء و وارثان و عارفان امامند که از نور امام حفاظت می کنند و در عین حال این نور را به مردمان و خاصه مؤمنان می رسانند. خدا نور است و امام هم نور از نور یا نور بر نور است.

۱۲۱- «روزی که شهادت می دهد بر ایشان زبانها و دستها و پاهایشان به آنچه که می کردند. چنین روزی خداوند جزا و پاداش حقشان را به تمام و کمال بدهد و بدانند که خداوند همان هویِ حقِ آشکارست» نور۲۵-۲۴
چنین روزی برای عامه مردمان همان قیامت کبراست که قیامت کلِ کائنات است و قیامت از مرحله نهانی به عرصه کمال عیانی آمده است. ولی برای مؤمنان صاحب امام حق که از پس پرده نهانی قیامت را می بینند از دیدگان امامشان، در همین حیات دنیاست. و در کمال این قیامتِ السّاعه به حقانیت وجود امام آگاه می شوند و اعتراف می کنند که خداوند از وجود همان هوی حق آشکار امام، با آنان سخن گفته است و امام عرش و کرسی خدا بوده است و بقیة الله فی الارض بوده است: بقای خدا بر روی زمین!

۱۲۲- ولی کافران در قیامت کبرای جبری و نهائی چون با جمال پروردگارشان روبرو می شوند او را عین امامان حق بر روی زمین می یابند و لذا بقول رسول اکرم ص می گویند: «حاشا که ما سجده کنیم زیرا در حیات دنیا که مشرک بودیم دیگر حالا نمی خواهیم باز هم شرک بورزیم و غیر خدا را سجده نمائیم!!». همانطور که در روایات شیعی خداوند در قیامت کبرا از اسم «علی»، تجلی می کند همانطور که با اسم «علی» خلقت جهان را آغاز نمود. و اینست که عارفان شیعه می گویند: اول و آخر علی است! این علی هم امام مطلق است و هم اسم اعظم خداست که در قرآن کریم هم از بیشترین ذکر برخوردارست. این کافران همان خداپرستان ذهنی هستند که مدعی ارتباط مستقیم با خدایند و بدینگونه امامان حی را انکار می کنند و اطاعت از امام را شرک می دانند ولی در عوض از هر چه غیر امام پیروی می کنند: پول و اربابان قدرت و سیاست و ریاست و تکنولوژی و شَهوت و تبلیغات و رسانه ها و...

۱۲۳- و ما امروزه در جهان تشیع نیز شاهد انکار منافقانه امامان حیّ و عارفان می باشیم و اتفاقاً همین افراد و جریانات بیشترین فحاشی را به وهابیون می کنند و آنان را خطرناکترین خصم امامت می دانند! دزد می گوید آهای دزد را بگیرید! یعنی وهابیّت پنهان و منافقانه به وهابیت عریان فحش می دهد! و این نبرد بین کفر و نفاق در کل تاریخ حضور داشته است مثل بنی امیه و خوارج! و این نبرد بین دشمنان عشق الهی است که منجر به نابودی آنان می شود که امروزه در سراسر جهان شاهد چنین نبردی می باشیم که مستمراً اوج می گیرد.

۱۲۴- «به تحقیق که نازل نمودیم آیاتی آشکار را. و خداوند بدینگونه هر که را خواهد به صراط مستقیم هدایت می فرماید» نور-۴۶
آیات ِبینات یعنی نشانه هائی آشکار از حضور خداوند در جهان. و این همان کشف و شهود ماورای طبیعی و عرفانی است که بواسطه قرةالعین و دیدگانی که خداوند از طریق امامان خود به مؤمنانش اعطا می نماید درک می شوند و مؤمنان بدین طریق در صراط المستقیم قرار می گیرند که راه لقاء الله است.
هر چیزی در جهان یک آیه است ولی آیه بیّنه مظهری از حق مبین است که باهوش و حواس روحانی دریافت شده و با قدرت معرفت نفس عرفانی هم فهم می گردد. بینات در حقیقت همان آیات بی نقاب هستند که در قلمرو قیامت آشکار (و نه قیامت پنهان) درک میشوند.«و قیامت را برای مدتی پنهان می داریم» - «براستی که متقین مقیم در عالم غیب دیدگان هستند» ذاریات-

۱۲۵- صراط المستقیم که حاصل آیات مبین است حاصل دریافت نگاه الهی است از نزد اولیای الهی. «براستی که آمد نگاه خدا بر شما...» انعام ۱۰۴- و این نگاه از حق المبین یعنی امام حیّ است.

۱۲۶- «بگو از خدا و رسولش اطاعت کنید... پس اگر از رسول اطاعت کنید هدایت یابید... و خداوند به کسانی که ایمان آورده و اعمال خود را به صلح با رسول کشانیدند وعده داده که آنان را جانشین خود بر روی زمین کند همانطور که مؤمنان سابق را خلافت بخشید و دینشان را برایشان ممکن ساخت و راضی شد...» نور۵۵ -۵۴-
انسان اهل دین تا در اطاعت و ولایت و قدرت روحانی رسولی امام قرار نگیرد دینش هنوز تلاشی بی حاصل و حداکثر تظاهری بی ریشه است که کاهنده تن و دل و روان است. و لذا فقط در ولایت امامی زنده و بقدرت عشق اوست که احکام الهی قلبی شده و لذا در وجود امکان می یابد و دل آدمی راضی به احکام خدا می شود و اینست دین خالص و ایمان حقیقی. «نگوئید که مؤمنانیم زیرا هنوز اسلام در دلهایتان وارد نشده است.» قرآن- این ولایت و محبت امام است که دین را بر دل وارد می کند و لذا ذهن و دل متحداً در خدمت امر حق قرار می گیرد و این مقام صدق و توحید است که راز ماندگاری دین حق بر روی زمین است و لذا دین و هویت این مؤمنان است که زمین را به ارث می برد و این معنای خلافت است. همانطور که دین ذهنی در دل ریشه می دواند و جاوید می گردد وجود مؤمن هم در خاک پایدار می شود و خاک را به ارث می برد بواسطه نور حق. زیرا فقط دین خداست که پایدارست. همانطور که دل است که می ماند: یادگاری که در این گنبد دوّار بماند!

۱۲۷- «پس چون بر خانه های خود وارد شوید بر خودتان سلام کنید سلامی از نزد خدا که مبارک و پاک کننده است بدینگونه خدا نشانه هایش را بر شما آشکار می کند تا تعقل کنید» نور-۶۱

این خطاب به مؤمنانی صاحب امام و روح است که خدای را در دل خود می خوانند و نه در آسمانها. «خدای را در درون خود بخوانید و هوشیار بمانید». پس کسی که به خودش سلام می کند این خداست که به او سلام می کند. و از آنجا که این مؤمن در همه سو خدای را جستجو می کند و می یابد خاصه در خانه خودش که محل نزول دائم رحمت خداست، پس حضور خداوند را در خانه خود بیشتر از هر مکان دیگری درمی یابد. پس چون بر خانه خود وارد می شود بر خانه خدا وارد می شود زیرا مؤمنان حقیقی جمله اهل بیت خدایند و اهل الله هستند زیرا آل محمد ص هستند همه کسانی که به عارفان محمدی متصل شده اند. پس این خداست که از دل مؤمن سلام می کند بر خدا که در خانه مؤمن در انتظار اوست. و اینست که این سلامی بس مبارک و افزون کننده جان و روان و ایمان و عرفان مؤمن است و پاک کننده او از غیر خداست. این واقعه مصداقی از سلام نماز است که: سلام بر ما و بندگان صالح خدا! که این نیز سلام خداست بر مؤمن از زبان خود مؤمن. زیرا «مؤمن» خود خداست و از اسمای الهی است. این نیز جلوه ای از عشق ورزی بین خدا و بنده است.

۱۲۸- «جز این نیست که مؤمنان حقیقی کسانی هستند که به خدا و رسولش ایمان دارند و چون با او در کاری متحد شدند به جائی نمی روند مگر آنکه از او اجازه بگیرند. بی گمان کسانیکه از «تو» اجازه می گیرند همان کسانی هستند که به خدا و رسولش ایمان دارند پس چون برای کارهایشان از تو اجازه خواستند بهر کسی که خواستی اجازه ده و برای آنان از خداوند مغفرت طلب چرا که خداوند آمرزگار و مهربانست» نور-۶۲-
در این آیه نیز خداوند آشکارا امام حی را در هر عصر و قومی مخاطب قرار داده است که اطاعت از او را عین اطاعت از خدا و رسولش خوانده است و ایمان به او را عین ایمان به خدا و رسول قرار داده است: بی گمان کسانی که از «تو» اجازه می گیرند همان کسانی هستند که به خدا و رسولش ایمان دارند...
همچنین مثالی از اطاعت محض و بی چون و چرای مؤمنان است از اولیای حیّ و حاضر! و اینکه توصیفی واضح و بدیهی از یک مؤمن حقیقی پیش روست. براستی که باید سوره نور را سوره تبیین امامت و هدایت و ایمان حقیقی دانست.

۱۲۹- «هشدار! بدانید که براستی آنچه که در آسمانها و زمین است برای خداست و بدرستی می داند که شما هم اکنون در چه کاری هستید...» نور-۶۴
همه چیزها برای خداست یعنی چه؟ اصلاً جهان هستی برای چه کاری است؟ عرفات خدا و لقاء الله است. پس او در هر چیزی حاضر و ناظر است و هر چیزی عرش و کرسی اوست در درجات تجلّی! پس از هر ذره و شیء و در و دیوار و زمین و آسمان و بلکه از پنجره و لباس ما و از ذره ذره سلولهای بدن ما و از طریق چشم و گوش و هوش ما بر ما شاهد است و می داند که هم اکنون و در همه حال چه می کنیم. این آیه ای کاملاً وحدت وجودی می باشد. همانطور که امام مبین هم بعنوان خلیفه او دارای چنین شهود و حضور و نظارتی است زیرا شاهد و شهید بر ما و در ماست از درون و برون. و هو علی کل شیء شهید!

۱۳۰-«چیست اندیشه آنانکه بر خدا دروغ می بندند در روز قیامت! در حالیکه لطف خدا بر مردمان بسیارست ولی اکثرشان شکر نمی کنند» یونس-۶۰-
بی تردید این قیامت نمی تواند قیامت کبرای عالم و آدم باشد که در پایان جهان رخ می نماید زیرا طبق چندین آیات در آنروز همه اعضاء و جوارح و ذرات وجود آدمیان به صدق اعتراف می کند و همه به ظلم و فسق و کفر خود اقرار می نمایند تا چه رسد که به خدا دروغ ببندند. پس این قیامت صغرای مردمان است در نزد عارفان که در عرصه آفرینش عرفانی قرار دارند و از سابقون (سبقت گیرندگان) در زمان هستند. «چون نهان اندرونشان عیان شود انکارش می کنند و معاصی و جهل و جنون خود را به سرنوشت و جبر و خدا نسبت می دهند و توبه نمی کنند و در زمره اشقیاء درمی آیند». در حالیکه اگر تصدیق و توبه کنند در زمره سعادتمندان قرار گرفته و مشمول خلق جدید و آفرینش عرفانی می شوند. در حالیکه منکران از فضل و کرم خداوند بی خبرند و نمی دانند که اگر به گناهان خود اعتراف کنند مورد برترین رحمت و عفو و اجر خدا قرار می گیرند زیرا اولیای الهی درب ارحم الراحمینی خدایند.

۱۳۱- اطاعت بی چون و چرای مأموم از امامش همان مجرای امحای منیت جاهلانه- کافرانه قدیم و احیای هویت روحانی و دریافت روح از امام است.

۱۳۲- و اگر مأموم از اطاعت بی چون و چرای از امامش سرباز زند امام حق امر کردن به مریدش را ندارد زیرا در اینصورت اکراه در دین عشق پدید می آید و منیت قدیم به هویت جدید آمیخته شده و موجب شرک می شود که بزرگترین خطر در عرصه آفرینش عرفانی است که عاقبت به نفاقی مهلک می انجامد که به جای وصال مرید در مراد به قتال مرید بر علیه مرادش منجر می شود. «بخوان بر ایشان حکایت کسی را که نشانه های آشکار خود را بر او نمودیم و از میانه راه خارج شد و به جستجوی شیطان برآمد و از گمراهان گردید» اعراف ۱۷۵-

۱۳۳- درباره چنین کسانی که دعوی ایمان و اطاعت نموده ولی در حقیقت امام خود را مرید امیال خود می خواهند خداوند خطاب بـه رسول هدایتگر مـی فرمایـد:«از اراده جـاهلان پیروی مکن و از مشرکان مبـاش کـه در اینصورت از بابت هر معصیتی دو بار عذابت می کنم» چرا دو بار؟ یکبار برای شرک خودت و بار دوّم برای شرک طرف مقابل. زیرا این توئی کـه مسئول و راهنمای این رابطه ای و به شرک طرف مقابل تن در داده ای!

۱۳۴- و سپس خطاب به رسولان هدایت در قبال این عهد شکنان می فرماید «از آنان روی برگردان و آنـان را سرزنش نیز مکن که خود خویشتن را همواره سرزنش خواهند کرد...» «و آنان که به خدا و رسول و مؤمنـان خیانت و خدعـه کردنـد بـه خودشان خدعه و خیانت کردند و خداوند بر دل هایشان مهر می زند تا دیگر هیچ فهم نکنند و اینست عذاب عظیم» بقره-

۱۳۵- «و امـا گروهـی هم هستند کـه بجـای اطاعت از رسول بـه خیرات و عبـادات مستحبی مـی پردازنـد و خـدا همـه این اعمالشان را باطل نموده و عذابشان می کند...» و بدینگونـه کفر و نفاقشـان را بـه گمـان خـود پنهـان مـی دارنـد و لـذا خداونـد رسوایشان می سازد.

۱۳۶- «آنانکه شوق و میلی به دیدار ما ندارند گفتند پس چرا بر ما فرشتگان فرود نمی آیند و یـا چرا پروردگارمـان را نمـی بینیم. براستی که متکبر و جسور شدند و سرکشی بزرگی نمودند. روزی که ملائک را ببینند دیگر هیچ خیر و بشـارتی بـرای این گناهکاران نخواهد بود و کفری حرام و ممنوع خواهند گفت» فرقان ۲۲-۲۱ – و یا چنین می گویند: پس چرا عذابی بر ما نازل نمی شود... پس قیامت کی آغاز می شود و... .

۱۳۷- روزی پیامبر اکرم در جمعی فرمودند که: «هر که از روی لجاجت یا دانستن حقیقت، رسالت مرا انکار کند خداونـد بـر قلبش مهر می زند و او را احمق و دیوانه و رسوا می سازد.» در این میان پیرزنی منکر بود کـه بـه میدان شـهر رفت و از روی عمد رسالت رسول را انکار کرد تـا کذب سخن رسول را بـه اثبات برسـاند. آنگـاه عده ای از کـافران را بـا خـود همراه نمود و راهی خانه رسول خدا شد و در حالیکه کاملاً جنونش بارز شده بود و تنبانش را بر سرش کشیده بـود و نیمـه عریـان گشته بود به رسول خدا گفت: تو دیروز ادعا کردی که هر کسی رسالت تو را بـه عمد انکار کند عقلش زایل می گردد ببین که من تو را انکار نمودم و عقلم هنوز بر سر جایش هست!!

۱۳۸- آنکـه رحمت و عشق مـردان حق را انکـار و متهم سـازد قلب خـودش را انکـار و کشته است یعنـی وجدان و کـانون ادراکش را نابود کرده و لذا عقلش هم زایل می شود. و البته هیچ احمقی خود را احمق نمی بیند و هیچ دیوانـه ای هم خـود را دیوانه نمی داند همانطور که هیچ کافر و منافقی هم خود را کافر و منافق نمی پندارد. و مسئله همین است کـه راز ضـلالت است زیرا فرد، خود را گم می کند. «هر که گمراه شد بر خودش گم شده است» - «و هر کـه کـور شد بـر خـودش کـور شـده است» قرآن – و هر که حقی را انکار کرد حق وجود خود را انکار کرده است.

۱۳۹- علم هدایت و رحمتی که در نزد عارفان بالله است همان علـم رهبری و سلوک در مسیر رحمـت خداسـت تـا سـر منـزل ارحم الراحمینی او که همان عشق اوست که قدرت خلقت اوست.

۱۴۰- علم هدایت همان علم عاشقی و عشق ورزی است علـم ارحـم الراحمینـی و رحمـت لِلعالمینی است. یعنـی علـم محمـدی است که اساس آن در ابراهیم خلیل نهاده شد و تا محمد به کمال رسید و جمال آن رخ نمود که علی بود!

علم نبود غیر علم عاشقی مابقی تلبیس ابلیس شقی

شیخ بهایی-

۱۴۱- و اصولاً هر علمی که در خدمت هدایت عاشقانه بشر نباشد بقول امام باقر ع علم نیست بلکه جهلی است که لباس علم بر تن نموده است و یا بقول قرآن علم بغی است یعنی علم گمراهی و تباه سازی!

۱۴۲- «در آنروز دوزخیان گویند: ای کاش بـا فلانـی دوست نمـی شدم!» فرقـان – ۲۸- در بهشت هـم یکـی بـه دیگـری مـی گوید: من با فلانی دوست شدم و با هم به اینجا رسیدیم!
پس بهشت و دوزخ دو حاصل دوستی هاست. اینکـه چـه کسـی را دوست بگیری و عشق ورزی و اینکـه آیـا بـر عهـد خـود بمانی و یا خیانت کنی و بفروشی هر چند که طرف مقابل تو نااهل بوده باشد. خوشبختی و بدبختی های حیات دنیا هم از این قاعده پیروی می کند. «هر که در دنیا در عذاب الهی باشد در آخرت هم در عذابی بدتر است...» قرآن – پس براستی میزان همان عشق و دوستی است و رعایت حقوق آن. این حقوق بخشی از همان علم هدایت است که در نزد اولیای الهی مـی باشـد که برترین عاشقانند و لذا برترین عالمان!

۱۴۳- «و رسول گفت: پروردگارا امت من این قرآن را وا نهاده اند» فرقان ۳۰- این سخن رسول یک خطابه تاریخی به درگاه حق است هر چند که همه مسلمانان مشغول تلاوت قرآن هستند ولی هیچ نشان قرآنی در امّت به چشم نمی آید زیرا قلب قرآن را که عشق است انکار کرده اند. زیرا قلب قرآن سوره حمد است و قلب سوره حمد، صراط المستقیم است که همان امام عشق است و عشق به امام که مظهر عشق خدا و بنده است که از درب معرفت نفس رخ می نماید. یعنی همان چیزی که در نزد اکثریت علمای رسمی جهان اسلام متهم به «باطنی گری» و زندیقی گری و الحاد است و این آشکارا تحریم دل گرائی است و تحریم قرآن. زیرا قلب همه جائی قرآن در آیه به آیه آن همان قلب انسان است که کانون هدایت و نور و ایمان و علم و تقوا و لقاء الله است.

۱۴۴- «آیا ندیدی کسی را که هوای نفس خود را خدایش قرار داده است...» فرقان ۴۳-
هوای نفس همان اندیشه گریهای دمدمی و حدس و گمانها و امیال غریزی است که به سوی ایده آلی در حرکت است و این ایده آل در نزد اکثر مردمان خدا خوانده می شود که عین خودپرستی آرمانی است. و این خدای کسانی است که در هدایت عاشقانه اولیای الهی قرار ندارند و دلشان تعطیل و یا در تسخیر اجنه و شیاطین و وسواس الناس است. و این هوای نفس که خدا پنداشته شده است وقتی قهار و خونریز و متجاوز می شود که لباس شریعت هم بر تن نموده و مقدس شده باشد. در تاریخ صدر اسلام، خوارج بهترین نمونه از این قداست ابلیسی هستند!

۱۴۵- «بگو من از شما از بابت رسالتم هیچ مزدی نمی خواهم و مزد من اینست که هرکه خواست به سوی پروردگارش رهنمون می گردد.» فرقان۵۷-
بدلیل عدم درک حقیقت موجود در این آیه بندرت ترجمه حقیقی از این آیه دیده می شود و هرکسی فهم خودش را ترجمه کرده است. و اکثراً چنین ترجمه کرده اند که گوئی رسول فقط از کسانی که اهل سیر الی الله شده اند مزد می گیرد!!؟ عجبا! در حالیکه معنای آشکار و تحت اللفظی آیه اینست که بهترین اجر و مزد رسول در قبال مردمان هدایت طلبی و حق جوئی برخی از آنان است. یعنی چون کسی مشتاق راه خدا می شود تمام خستگی رسول از جان و دلش بدر می رود و اینست اجری که مردم می توانند به رسولشان بدهند: خداخواهی و سیر الی الله و ایمان خالص! و این نشانه بارز عشق رسول به سعادت مردم است که مردم را همچون فرزندان خود می داند و عاشق رشد و تعالی آنهاست.

۱۴۶- در حقیقت وقتی کسی در رابطه با عشق مرد حق لبیک گفته و طالب حقیقت و سیر و سلوک عرفانی و روحانی می شود به عشق رسولش لبیک گفته است و با او نرد عشق می بازد و در این راه همراهیش می کند. «من با بصیرت بسوی خدایم می روم بهمراه کسانی که مرا پیروی می کنند» - «اقتدا کنید به هدایت کسی که تحت هدایت خداست» قرآن – و بدان که هیچ اجر و شکر و محبت و عزت و عیش و لذتی برتر از همراهی در راه خدا نیست: دوستی کی آخر آمد دوستداران را چه شد! حافظ- دوستی در راه خدا، برترین عیش در همین دنیاست. سخن رسول در آیه مذکور نیز ناظر بر همین حقیقت است. (فرقان۵۷-) یعنی عشق ورزی در راه خدا! عشق مولوی – شمس یک نمونه مشهور از این واقعه است که کل جهانیان را به عیش و طرب قدسی آورده است.

۱۴۷- «آنکه آفرید آسمانها و زمین و آنچه بین آنهاست بمدت شش روز و سپس بر عرش رحمان مستقر گردید در این باره سؤال کنید تا با خبر شوید» فرقان ۵۹-
آیا براستی چه واقعه ای است استقرار خدا بر عرش پس از ختم خلقت عالم و آدمیان؟ خود خداوند ما را امر به پژوهش و تحقیق و تفکر و سؤال در این باب نموده است.
و اما در ادامه آیه مذکور و دعوت به سؤال و تحقیق در باب عرش رحمان پروردگار در جریان حدود پانزده آیه پیاپی تا به آخر سوره، خود خداوند ماهیت این عرش رحمانی را معرفی می فرماید که آن وجود مخلصانی شب زنده دار و عاشق و عابد و شاکرست که اهل بیت خدایند و امامان و خلفای او بر زمین. و این آیات نهایتاً بدین واقعه به کمال عرفات می رسد: «و آنان می گویند که پروردگارا ما را از همسران و فرزندانمان نور چشمی (قرةالعین) قرار ده تا بتوانیم در جایگاه امامان متقین قرار گیریم . و آنان هستند که مقامات بهشتی را به دلیل صبر بر بلایا تصاحب می کنند که در آنجا جاودانه مشمول تحیت و سلام پروردگارند و چه نیکو جایگاه و مقامی است» فرقان۷۶-۷۴ – و بدان که روز هفتم که روز استقرار خدا بر عرش رحمان است همان روز قیامت پنجاه هزار ساله و قلمرو ظهور انسان کامل است و عرصه امامت! و نخستین جایگاه و اساس این عرش رحمانی همان پنج تن و خاندان عصمت و طهارت است و سپس مریدان حقیقی این خاندان که خاندان عشق و عصمت و عرفان است که عرش رحمان خداست. در این معنا جاودانه بمان! درباره عرش کریم و عرش عظیم و عرش اعلی و عرش مجید سابقاً سخن گفته ایم و انشاء الله باز هم خواهیم گفت.

۱۴۸- نبوت و انبیای الهی سر برآورده از نابترین روابط عاشقانه بین انسانهاست. درست به همین دلیل است که خداوند در کتابش ماجرای یوسف و ذلیخا را بهترین ماجرای تاریخ بشر در قرآن خوانده است. زیرا قرآن کتاب انبیاء است پس عشق هم قلب این ماجراست. داستان زندگانی حضرت موسی ع هم یکی از آشکارترین این نمونه هاست. از عشق مادر موسی به

فرزندش که یک عشق اساطیری است در عین واقعیت. تا عشق خود موسی از یکسو به شاهزاده فرعونی که قصد ازدواج با او داشت و از یکسوی دیگر عشق بین او و مادر خوانده اش در دربار فرعون. و سپس عشق موسی در دوران تبعیدش به دختر شعیب که بالاخره همسرش شد. و در هم پیچیده شدن حیرت آور این عشق ها و استمرارش تا به آخر عمر موسی که بالاخره موسی را به عشق با پروردگارش رهنمون گردید و لقاء الله. و نبوت و امامت موسی تماماً محصول این کارگاه عظیم عشق موسی است که از زمین تا به آسمان هفتم بالا رفت.

۱۴۹- در حقیقت انبیاء و اولیاء و عرفا و صدیقین و شهداء به زبان ساده عاشق پیشه ترین انسانهای روی زمین هستند، همچنین شاهان و ملاکین بزرگ و سرمایه داران و مستکبرین و جانیان بزرگ: تفاوت اساساً مربوط به نوع برخورد این دو نوع انسان با عشق است و رعایت یا عدم رعایت حقوق عشق!

۱۵۰- رویاروئی ابراهیم و نمرود، موسی و فرعون و محمد و بنی امیه رویاروئی دو عاشق و دو نوع عشق است: عشق ایثاری و عشق تصرفی!

۱۵۱- «روزی که مال و فرزندان هیچ سودی نمی بخشند الا کسی که با دلی تسلیم روی به خدا نمود. و نزدیک شد بهشت از برای متقین و جهنم از برای ظالمان ظاهر گردید... براستی که من رسولی امین و مورد اطمینان برای شما هستم پس از خدا بپرهیزید و از من اطاعت کنید که من هیچ مزدی از شما نمی خواهم» سوره شعراء-
اگر قرار باشد قیامت فقط در ابعاد قیامت کبرا و پایان جهان مد نظر باشد این آیات و بسیاری دیگر از آیات دیگر مشابه در قرآن مطلقاً قابل فهم نمی آیند الا اینکه قیامت عرفانی وجود انبیاء و اولیای الهی را هم به حساب آوریم آنگاه بسیاری از آشفتگی های مفهومی آیات در سوره ها، برای نخستین بار سامان و مفهومی معقول می یابند. از جمله آیات مذکور از سوره شعراء. مخصوصاً آشکار شدن دوزخ و نزدیک آمدن بهشت است که از ویژگیهای عصر جدید و دوزخ صنعت و تکنولوژی است برای صنعت پرستان و نزدیک شدن بهشت است برای عارفان متقی که در آغوش طبیعت زیست می کنند. و بی فایده بودن ثروت و نژاد فقط در عصر ماست که کاملاً محسوس و معلوم گردیده است که عصر فروپاشی خانواده و غایت شقاوت نژاد است. و بی ارزش شدن ثروت که دیگر قادر به خریدن محبت نیست زیرا محبت به بازار حراج رفته و حتی در شبکه های ماهواره ای و اینترنتی رایگان شده است و لذا از ماهیت تهی گشته و تبدیل به محبت ضد محبت گردیده است. و سخن همه جائی رسولان نبی یا ولی که: دست از خدای خیالی بردارید و ما را اطاعت کنید که هیچ مزدی از شما نمی خواهیم و عذاب را از شما دفع می کنیم- «کیست آنکه شبانه روز عذاب خدای را از شما دور می کند.» انبیاء ـ۴۲

۱۵۲- طبق قاعده قرآنی اصلاً هر ازدواجی بین مؤمنان بایستی درب ورود به عالم غیب و سرآغاز سیر و سلوک عرفانی و معراج روحانی و لقاء الله باشد. «زنان شما کشتزارهای شمایند از هر حیث که می خواهید بر آنان وارد شوید و خود را مقدم دارید و بدانید که خدای را دیدار می کنید و این بشارتی برای مؤمنان است» - «می گویند پروردگارا همسران و فرزندان ما را نور چشمان هدایت ما قرار ده و ما را ازامامان متقین فرما» قرآن-
همین دو آیه بر حقانیت ادعای ما کافیست که حتی عشق جنسی اگر بر ایمان و حقوق عشق و عرفان نفس استوار باشد و تحت هدایت امامی زنده قرار داشته باشد سکوی معراج حق است و محل ظهور انسان کامل می باشد.

۱۵۳- قیامت، واقع ولی پنهان است بقول قرآن کریم همانطور که امام قیامت و پرچم دارش از دیدگان پنهان است. و لذا هرگاه کسی امام زنده ای را یعنی یک ولی مهدوی را دیدار نمود پس قیامتش نیز عیان و برپا می گردد. آن قیامتی که در آن روز نفوس آدمی به فعل آمده و در مقابل نگاه صاحبش رخ می نماید در همه طبقات آن تا نفس واحده که مظهر جمال اعلای پروردگار است. همان جمالی که آدمی در نزد پروردگارش به امانت گذاشته است (سوره لیل) ـ

۱۵۴- در کتاب توحید شیخ صدوق از راوی معتبر حدیثی نقل شده است که: «به امام صادق عرض کردم مرا خبر ده از خدای عزوجل که آیا مؤمنان در روز قیامت او را می بینند؟ فرمود : بله و قبل از قیامت هم او را دیده اند. گفتم کی؟ فرمود: آنگاه که به آنان گفت الست بربّکم قالوا بلی. سپس مدتی سکوت کرد و بعد فرمود: و همانا مؤمنان در دنیا هم قبل از قیامت او را دیدار می کنند. آیا تو در همین لحظه او را نمی بینی؟...» این حدیث شیعی و معتبر به تنهایی اثبات کننده همه ادعاهای ما درباره رؤیت پروردگار و امر قیامت صغراست. در حالیکه این جانب همین چند روز پیش با این حدیث آشنا شدم. در این حدیث آشکارا سخن از دیدار جمال خدا از جمال امام است.

۱۵۵- از مهجوریت قرآن در امت محمد سخن گفتیم که عین کلام قرآن است. این مهجوریت به آن اندازه است که امامان مهدوی و دوازده گانه دوران غیبت کبرا چون حقایق قرآنی را بیان می کنند متهم به بدعت می شوند و این بدان معناست که تا چه حدی حقایق قرآنی در دین محمد نه تنها مهجور که واژگونه شده است و بقول علی ع پوستینی وارونه گشته است و درست به همین دلیل است که هم از امام صادق ع و هم امام باقر ع نقل شده است که «چون قائم ما قیام کند مردم را به

امری جدید فرا می خواند همچنانکه رسول الله به آن دعوت کرد و اسلام غریب بود و در آینده هم غریب خواهد بود و خوشا بحال غریبان.» و این ماجرای اتهام بدعت و ارتداد الحادی است که از جانب علمای رسمی به آن دوازده مهدی عرصه غیبت نسبت داده می شود و چه بسا خونشان را می ریزد.

۱۵۶- باز شیخ صدوق از راوی معتبر حدیثی نقل می کند که «به امام صادق عرض کردم یابن رسول الله از پدر شما شنیدم که بعد از امام دوازدهم دوازده مهدی است. فرمود: گفته است دوازده مهدی و نه دوازده امام بلکه آنها قومی از شیعیان ما هستند که مردم را به موالات و معرفت حق ما دعوت می کنند» این دوازده مهدی جبران غیبت امام دوازدهم هستند و به مثابه امامان مستودع می باشند که امامت قائم آل محمد در نزد آنها به «ودیعه» نهاده شده است که آن امامت مستقر(پایدار) است. این معنا را در آیه ای از قرآن هم مورد بحث قرار دادیم که ذکرش گذشت. (انعام-۹۸-) اینان همان امامان ناطق هستند و به مثابه زبان امام غایب و صامت می باشند زیرا امام صادق در اصول کافی فرمود «هر آن دو امام است یکی امام غایب و صامت و دیگری امام ناطق و عیان».

۱۵۷- «و شاعران را گمراهان پیروی می کنند آیا ندیدی که چه سرگردانند و می گویند آنچه که به آن عمل نمی کنند. مگر اینکه ایمان آورده و به صلح رسیده و اهل ذکر شوند دمادم. و خود را یاری کنند از بعد ظلمی که بر آنان رفت. و بزودی ستمگران خواهند دانست که چگونه آنان را زیر و رو می کنیم» شعرا۲۲۷-۲۲۴-
شاعران همه شعار دهندگان را گویند که فقط برای دیگران موعظه می کنند و بس. چه از نوع فلسفی و هنری و چه ادبی و مذهبی و چه عرفانی و فقهی و چه سیاسی و انقلابی! مگر آنکه ایمان آورده و به صلح با خود رسیده و عمل و کلامشان یگانه شده است و قلوبشان ذاکر به حق شود دمادم (ذکرو الله کثیراً). و چنین تحول و انقلابی جز در ارادت عاشقانه و عارفانه به یک پیر طریقت که حامل روح است ممکن نمی آید. یکی از مشهورترین نمونه این واقعه همانا مولانای ماست در رابطه با شمس تبریزی! و یا حافظ شیراز در رابطه با روزبهان ثانی! که این دو نمونه شاعرانی کامل هستند که متحول گشته اند و به صدق رسیده اند. و باید دانست که طبق قول قرآن اهل ذکر و ذاکر شدن مقامی برتر از نبوت است که حامل علم وحی است. «ای رسول از تو درباره علم وحی سؤال می کنند بگو از ذاکرین سؤال کنند» قرآن- و ذاکر کسی است که قلبش به انسانی مذکور حق متصل شده باشد یعنی به یکی از امامان هدایت از نوع مستقر یا مستودع.

۱۵۸- «و روزی که در صور دمیده شود و هرکسی که در آسمانهاست و به زمین است هراسان شود جز کسی که خدا خواهد... و کوهها را بینی ساکن حال آنکه چون ابر روانند...» نمل۸۸-۸۷
اینجانب در وقایع قیامتی زندگیم متعاقب نزول روح عیناً شاهد چنین حادثه باور نکردنی ای بودم که تا مدتها آنرا فهم نمی کردم. در حقیقت خداوند برای دورانی قیامتش را بر من عیان فرمود و من آن صیحه آسمانی را شنیدم و همه اهالی دازگاره شنیدند که براستی از هراس مردند و بسرعت از آن منطقه گریختند و من بهمراه چند نفری باقی ماندم. صدائی از آسمان که من پنداشتم انفجار اتمی است. و زان پس بهمراه نزول روح شاهد بسیاری از وقایع قیامت در قرآن بودم از جمله می دیدم کوهها چون ابر روانند و ملائک در همه سو دوانند و خورشید چون فانوسی در حال دود زدن و خاموش شدن بود و در عوض زمین به نور خدا منور شده و ماهی به عظمت چند برابر خورشید در حال طلوع بود و... «قیامت هر آن جریان دارد و آنرا برای مدتی پنهان داشتم تا هر کسی به جزای اعمالش برسد...» طه-۱۵

۱۵۹- اعلامیه نیچه درباره مرگ خدا، در حقیقت اعلامیه جهان مسیحیت در تصدیق امامت و آخرالزمان امامیه است. همانطور که نیچه پس از اعلان مرگ خدا موفق به کشف «ابر انسان» شد که کسی جز امام زمان و ناجی موعود در ماهیت این ظهور نیست. و این مرگ خدای آسمانی است یعنی مرگ خدای کفر و شرک و مرگ ایده خدا و خدای ذهنی که دیگر پاسخگوی خواهانش نیست و گوئی مرده است هرچند که چنین خدائی هرگز نبوده است.

۱۶۰- رندی و ملامتیگری نیچه در ده سال آخر عمرش و از زمانی که خود را دجّال نامید عین تقیّه مطلق است که امر اول دین در آخرالزمان و عرصه غیبت است الا برای کسی که صاحب رسالت مهدوی باشد. این بهلولی گری یک سنت امامیه ای می باشد که تبدیل به سنتی جهانی در آخرالزمان شده است. همانطور که معروف است که امام صادق ع به بهلول امر تظاهر به جنون نمود. جنون نیچه را هم می توان از این دست تلقی نمود.

۱۶۱- خود امام زمان عج مظهر کامل و مطلق و جهانی تقیه است یعنی هست و نیست. و این جلوه ای آشکار از حقیقت بودِ نبود است که همان حقیقت عشق است و وجود الهی در انسان!

۱۶۲- پس آن دوازده مهدی عصر غیبت امام زمان عج آشکارا شهیدان غیبت امامند و ایثارگران عشق حق و سپر بلای امام در میان خلق: همانها که علی ع در نهج البلاغه در فراقشان می سوزد: علیین! «و از هر قومی شاهدی برمی انگیزیم که رسول شاهد بر آنانست» این اولیای مهدوی همین شاهدان بر اقوام بشری هستند که رسول خدا شاهد بر آنهاست. معنای

شاهد را قبلاً آشکار ساخته ایم. امام صادق در اصول کافی نیز این شاهدان را همان اولیای مهدوی در هر قرنی خوانده است.

۱۶۳- «هرکسی که نیکی کند او را پاداشی برتر از عملش می باشد و هرکه بدی کند بداند همانند عملش جزا بیند.» قصص -۸۴
یعنی با نیکان عاشقیم و با بدان عادلیم. زیرا اگر با بدها عاشقی کنیم هم حق عشق را ضایع نموده ایم و هم بدها را در بدیشان تصدیق و تشویق کرده ایم و این عداوت با آنان است. ولی شفاعت و عفو قلبی امر دیگریست یعنی مؤمنان حق ندارند از دشمنان خود کینه به دل گیرند و بلکه بایستی در خفا برایشان دعا و شفاعت کنند. زیرا کینه بدترین آفت دل و ایمان است و ستمی در حق دل خویشتن است. پس فقط عاشقان می توانند عادل باشند.

۱۶۴- «همه چیز نابودست الا روی او» قصص ۸۸-
این آیه را نیز مترجمین فارسی زبان اکثراً تحریف کرده اند و «روی» او را «ذات» او ترجمه کرده اند (وجهه). عجبا که چه وارونه ترجمه کرده اند یعنی ظاهر را باطن خوانده اند و هویدا را نهان نموده اند. گوئی که چشم دیدن او را ندارند زیرا چشم دیدن خود را ندارند. پس بهتر است که این کلام خدای را یک بار دگر بشنوند و باور کنند که «هیچکس در نزد پروردگارش چیزی ندارد که بخواهد الّا روی اعلای پروردگارش را که بزودی خوشبختش می سازد» لیل۲۱-۱۹- و اما بنگر که همین آیات سوره لیل را چگونه ترجمه کرده اند: بر او نعمت کسی نیست که باید جزایش دهد مگر در طلب خوشنودی پروردگارش و بزودی خوشنود شود!!؟ آیا چیزی فهمیدید؟

۱۶۵- این را بدان که ذات حق، دیگر نهان نیست و اصلاً جهان هستی برای ظهور ذاتش برپا شده است. «زمین و آسمانها و هرآنچه که بین آنهاست برای اوست» یعنی برای ظهور ذات اوست. پس ذات حق اینک جمال اوست. درست به همین دلیل است که همه فلاسفه ذات اندیش به نیهیلیزم و عدم پرستی رسیده اند و این معضله در فلاسفه اسلامی دو صد چندان با تضاد و نفاق فلسفی آشکارتری عیان شده است که تضاد دو مکتب مشاء و اشراق یا اصالت وجود و اصالت ماهیت بیانگر همین تضاد است که ظهور ذات حق را باور و درک نکرده اند یعنی امامت را درنیافته اند. این معضله در فلاسفه شیعه به نفاقی هولناکتر انجامیده است مثل بوعلی و ملاصدرا!

۱۶۶- گروه کثیری از انسانها جمال ذات حق را در درجات تجلّی از اولیای او بر روی زمین دیدار کرده و بهمراه این دیدار آیات بینات کثیری را در آفاق و انفس خود دریافته و دانسته اند که او حق است «براستی که توئی بر حق آشکار» نمل ۷۹- ولی امان از وسوسه های شیطان و خناسان و دجالان و تبدیل گران دین خدا در قلوب مردمان که: این عجیب است، بدعت است، ارتداد است، سحر و جادوست و شستشوی مغزی است و... «نشانه های خود را در درون و برونشان آشکار می کنیم تا بدانند که او حق است. ولی مسئله اینست که در دیدار پروردگارشان تردید دارند» فصلت ۵۴-۵۳ و این تردید درب رسوخ این وسوسه هاست.

۱۶۷- تردید در دیدار جمال حق عین تردید در عشق و از فقدان عشق است از فرط فسق! و این تردید عذاب اینهمه فسق پیدا و نهان بشر است که در عصر جدید غوغا می کند و لذا عشق تبدیل به غیر قابل باورترین وقایع گشته است و این ناباوری اساس همه مفاسد و جنایات و عذابهاست و خیانتها!

۱۶۸- دلهای پاک مخاطب اولیای الهی هستند چرا که این اولیاء، جمال عشق حق می باشند و جمال قرآن. «قرآن را جز پاکان در نمی یابند» واقعه۷۹-

۱۶۹- «کسی که امیدوار به دیدار پروردگارست براستی که هنگام دیدار خدا هرآن فرا می رسد و او شنوای داناست بر بندگان. و آنکه جهاد می کند برای خودش جهاد کرده و خداوند بی نیازست.» عنکبوت۶-۵
«و آنانکه برای روی پروردگارشان جهاد و صبر می کنند البته اجر عظیمی در انتظارشان است»-«آنانکه در جستجوی دیدار پرودگار صبر پیشه نمودند عاقبت به خیرند» رعد-۲۲-

۱۷۰- ای جوانان پاک دارید تن و جان و دلهای خود را که عشق و جمالی غیر از خداوند، شایسته شما نیست. جستجو کنید و صبور بمانید که وعده خدا حق است و دیدار خدا هر آن فرا خواهد رسید. پاک بمانید که خداوند جمال خود را به سوی شما خواهد فرستاد. شما را جمالی است در نزد خداوند، پس آنرا بجوئید و بخواهید که می یابید و اینست خوشبختی جاوید- لیل۲۱-۱۹

۱۷۱- «سیر کنید در زمین و بنگرید که خداوند چگونه آفرید خلق را. پس یکبار دگر آفرینشی دگر خواهد بود و خداوند بر هر کاری تواناست» عنکبوت۲۰-
این آفرینش دگر برای کافران از قیامت کبرا و پایان جهان است و برای مؤمنان در همین جهان رخ می نماید که آفرینش عرفانی- روحانی است.

۱۷۲- «آنانکه به نشانه های آشکار شده خدا و دیدارش کافر شدند از رحمت من نومید شدند و اینان را عذابی دردناک است» عنکبوت-۲۳-
در ترجمه این آیه نیز تحریفات بسیاری دیده می شود از جمله اینکه لقای الهی را جزای الهی ترجمه کرده اند. عجبا که غایت رحمتش را مجازاتش می دانند! یعنی آنانکه اولیای الهی را درک و دیدار نمودند و حجت های آشکاری دیدند و عاقبت انکار نمودند تا متعهد به خداوند و دینش نباشند. برخی از آنان را خداوند تبدیل به سگ و خوک و بوزینه می سازد- قرآن- چرا که در واقع جمال الهی خود را انکار کردند پس انسانیت خود را انکار کرده و آشکارا جانور شدند خاصه میمون که مظهر تقلید کورکورانه است یعنی پیرو تبلیغات و القائات زمانه است.

۱۷۳- آنکه جمال الهی خود در اولیای الهی را ببیند و انکار کند عشق را انکار کرده است و لذا به اشد شقاوت دچار شده و زیر پاهای اشقیاء لِه می شود.

۱۷۴- «کیست ظالمتر از آن کسی که دروغ بست بر خدا و تکذیب کرد حق را چون فرود آمد بر او. آیا دوزخ جایگاه این منکران نیست. و آنانکه در ما مجاهده کردند هر آینه راههای خود را به رویشان می گشائیم و براستی که خدا با خوبان است» عنکبوت۶۹-۶۸
بدان آن حقی که بر بنده ای نازل می شود همان ولی خداست و لذا می فرماید آنها که در «ما» مجاهده کردند که این ما همان ولی خداست که خلیفه خداست که خدا مقیم در اوست پس این «ما» است. پس «جاهدوا فینا» یعنی جهاد در ارادت و اطاعت بی چون و چرا از ولی خدا. و طبق کلام خدا، ظلمی بدتر از انکار و دروغ بستن به ولی خدا نیست آنگاه که برای نجات و هدایت آمده است بی مزد و منت. «خدا شما را بر حذر می دارد از خودش و امر می کند به اطاعت از فرستاده اش ...» آل عمران ۳۱-۳۰

۱۷۵- «لقاء الله» ترجیع بند کلام خدا در قرآن است و حجت اول و آخر هر امری. بنگرید: «چرا در نفس خود تفکر نمی کنید تا ببینید که خداوند آسمانها و زمین و هر آنچه بین آنهاست را نیافریده الا به حق و مدتی معین. ولی براستی که اکثر مردمان از دیدار پروردگارشان روی گردانند» روم-۸-
یعنی چون مردمان اکثراً میلی به دیدار با خدا ندارند لذا اصلاً میلی هم بخودشان ندارند که درباره خودشان و در خودشان تفکر کنند تا بدانند که چیستند و کیستند. و اگر در خود تفکر کنند حق زمین و آسمانها و کائنات را در خود می یابند و آنگاه جمال این حق را در بیرون از خود دیدار می کنند در آسمان و به جمال اعلای خدا. و یا در زمین به جمال عظیم پروردگارشان از وجود اولیای خدا: عرش اعلی و عرش عظیم: ربّ اعلی و ربّ عظیم ! این بدان!
«و آمد ایشان را رسولانشان با نشانه های آشکار! پس خداوند نبود که ظلم کرد بر آنان. پس خودشان بخود ظلم کردند» روم-۹- «پس سرنوشت بدکاران بواسطه انکار و استهزایشان نسبت به نشانه های آشکار خدا و رسولان، بسیار بدتر شد» روم -۱۰-

۱۷۶- «فطرت مردمان فطرت خداست پس پاکدلانه روی به دین نما. و بدان که سنت خدا را تبدیلی نیست و اینست دین پایدار ولی اکثر مردم نمی دانند» روم-۳۰-
یعنی در خلق، خدای را ببین و اینست دین جاودان و غیر قابل تبدیل. و فقط با دل پاک می توان دید، یعنی دل عاشق! یعنی عشق به خدا و خلق امر واحدی است و اولیای الهی مظهر این یگانگی و دین پاک و جاویدند زیرا عاشق بر خدا در خلق اویند و خدا را در مخلوقش می بینند: وحدت وجود!

۱۷۷- «اگر روی پروردگار را می خواهید پس بهتر است که حقوق نزدیکان و مساکین و درماندگان را ادا کنید تا رستگار شوید» روم-۳۸- زیرا آنانکه درمانده تر و مستضعفترند به خدا نزیکتر و خدا به آنان نزدیکتر است پس به جمال خدا نزدیکتر می شوید بواسطه عشقی که در این یاری می یابید.

۱۷۸- «ربا شما را افزون نمی کند بلکه زکاتی که به قصد دیدار با خدا می دهید شما را افزون می کند» روم-۳۹-
یعنی اینکه آدمی هر کاری که به عنوان خیرات و عبادات انجام می دهد فقط اگر به قصد دیدار با خدا باشد موجب برکت و رشد و فزونی وجود است و لاغیر! یعنی فقط عشق الهی موجب نجات انسان از قحطی و حقارت وجود است و این عشق البته جز در رابطه با اولیای الهی حاصل نمی آید که جمال عشق اویند!

۱۷۹- همه انواع ارتباطات باطنی و ظاهری یک مؤمن با پیر طریقتش به مثابه امام حیّ، چیزی جز عشق ورزی انسان و خدایش نیست اعم از اندیشه ها، عواطف، سخنان، اوامر و روابط و مبادلات فیزیکی در هر دو صورت مهر و قهر یا وفا و جفا. حتّی آنگاه که مریدی دچار وسوسه های شیطانی شده و از میانه راه گمراه و ساقط می شود تا سرحد قتال با امامش و شفاعت امام. و فقط از این منظر است که کل جهان و آدمیان در ارتباط با خداوند و خداوند با مخلوقاتش جز عشق اشتغالی ندارند و عشق کل جهان و جهانیان را از درون و برون احاطه کرده است. «و خداوند بر هر چیزی احاطه دارد» و بدانکه این احاطه از درون و برون است یعنی محیط و محاط است و ظاهر و باطن است: و اوست ظاهر و باطن!

۱۸۰- وقتی می بینی آنچه را که خودت می نامی از خوبی و بدی، جز خدا نیست. و آنچه را که خدا می خوانی از مهر و قهرش، جز خودت نیستی. این یعنی عشق!

۱۸۱- «براستی که علم زمان در نزد خداست و فرو می فرستد رحمت را و می داند آنچه در رحِم هاست و نمیداند کسی که فردا چه می کند و می یابد و در کجا می میرد. براستی که اوست دانای آگاه» لقمان-۳۴-
خود همین بی خبری آدمی از فردایش عین اختیار اوست بر سرنوشتش زیرا در این بی خبری انسان هر آن انتخابی است که در لحظه انتخابات بزرگ و سرنوشت ساز حتّی خود خدا هم چشم بر علم و آگاهی خود می بندد و خودش را با انسان همسان می سازد تا ببیند که آیا آدمی چه کسی را بر می گزیند: خود یا خدا را! «خداوند مؤمنانش را سالی یکی دوبار امتحان می کند تا بداند که چه کسی بر ایمانش استوار و صادق است»قرآن- و این بی خبری انسان- خدا، عین عشق است که عین اختیار محض است که آیا عاشقانه به خدایش لبیک می گوید یا نه! در این معنا بسیار اندیشه و نظر نما که یکی از اسرار قرآن است.

۱۸۲- «نزول کتابست از جانب پروردگار عالمیان که در آن هیچ شکی نیست» سجده-۲-
فقط آنانکه یقین را می شناسند و اصولاً لااقل درباره یک چیز در زندگی باوری مطلق دارند یقین و اطلاق این آیه را در می یابند و باور می کنند که این کتابی از جانب خداوند عالم است. ولی آیا آدمی درباره چه چیزی دارای یقین و باوری خدشه ناپذیر است؟ آدمی حتی درباره عدد حساب بانکی اش هم دارای یقین نیست و لذا مستمراً حساب خود را چک می کند. تنها سوژه یقین بار حیات آدمی همانا عشق است یعنی می داند که عاشق است و در آن هیچ شکی ندارد. پس فقط انسان عاشق است که حقانیت قرآن را به یقین قلبی و روحی تصدیق می کند زیرا دارای روح یقین است و این روح را در آیه مذکور هم می یابد. در این معنا بمان! و نیز اندیشه کن که این آیه و مضمونش چرا اینقدر در قرآن و خاصه سرآغاز سوره ها تکرار شده است: سوره بقره، آل عمران، اعراف، یونس، هود، یوسف، ابراهیم، حجر، کهف، مریم، طه، نور، فرقان، شعرا، نمل، قصص، لقمان، سجده، یاسین، صاد، زمر، مؤمن، فصلت، شوری، زخرف، دخان، جاثیه، احقاف، قاف و رحمن. و علاوه بر این در متن بسیاری از سوره ها هم این مضمون یقین بار و مطلق بارها تکرار شده است. در این معنا بسیار تأمل کن که آیا خداوند چه کسی را مخاطب قرار داده است که «در آن هیچ شکی نیست» در چه کسانی شکی نیست. چه کسی در حقانیت و خدائی بودن این کتاب شکی ندارد؟ این کلام خداست از بیان جبرائیل و زبان محمد ص! مسلماً این کلام بر دل محمد چون نور و روح فرود آمده است. و لذا نور و روح یقین و باور به خدائی بودن این سخن را در دل و جان و روان محمد جاری می سازد و لذا در درجه اول خود محمد، خدائی بودن این کلام را می یابد و یقین می کند و لذا با روح یقین بر زبان می آورد و بر دل مؤمنان می نشاند، یعنی کسانی که عاشق بر وجه الله محمدی هستند. و لذا این کلمات و کل قرآن از زبان هر عاشقی که بیان شود دارای همین روح یقین و بلاغت است. و اینست راز بلاغت روحانی و یقین بار رساله ای که پیش روی دارید.

۱۸۳- پس اگر قلباً باور نمی شوی بدان دلیل است که خودت هم قلباً باور و یقین نداری به آنچه که می گوئی. چرا؟ زیرا عاشق نیستی زیرا دلت زنده به حق نیست. پس بلاغت نیز نوری از عشق است. و این است که کافران پنبه در گوش می نهند تا ایمان نیاورند و یا هلهله می کنند تا چیزی نشوند . و این واقعه ای همه جائی است در هر زمانی که انسان عاشقی زبان به سخن بگشاید.

۱۸۴- «و می گویند این فرستاده خدا اگر راست می گوید پس چرا مثل ما غذا می خورد، در بازار راه می رود...» و از همه مهمتر چرا عاشق می شود. زیرا اصولاً عشق در همه جای زمین و زمان یک جرم نابخشودنی بوده است خاصه از چشم نژاد. تا چه رسد عشق رسول خدا که گناهی بسیار بزرگتر است!! و اینست مسئله! حال آنکه رسولان خدا رسولان عشق هستند و عاشقترین انسانهایند و جز عشق انگیزه و مقصودی در حیات ندارند و رسالتشان از همین ویژگی آنهاست که رسالت عشق به خلق خداست!

۱۸۵- «بگو که من هم بشری مثل شما هستم»- این هم یکی دیگر از ترجیع بندهای قرآن کریم است. بگو که من هم بشری مثل شمایم الا اینکه به من وحی می شودیعنی خدا با من حرف میزند با من رابطه ای مستقیم دارد و خودش را بمن می نمایاند و... یعنی عاشق من است و عاشق اویم همین و بس!
و اما مردمان چه می گویند: خیلی بی خود کرده و بی خود کردی! چرا عاشق ما نیست چرا با ما حرف نمی زند چرا خود را بما نشان نمی دهد...؟! «اگر آنچه که به تو نازل شده بما هم نازل شود ایمان می آوریم» قرآن- ولی خداوند در پاسخ می فرماید که اگر درب آسمان گشوده شود و ملائک بر آنان فرود آیند و نردبانی از آسمان پائین آید و به بالا آیند و... دست آخر می گویند که این جادوئی بیش نیست و بر کفر و عداوتشان افزوده می گردد! چرا؟ زیرا عاشق نیستند! زیرا میلی به دیدار با پروردگار ندارند! زیرا مشغول ستم هستند! زیرا دشمن عشق هستند! یعنی دشمن خدایند زیرا دشمن خودشان هستند و بخود ظلم می کنند. « ظلم نمی کنند الا به خودشان» قرآن – زیرا چشم دیدن خود را ندارند! بخدا سوگند که خدا راست می گوید و بنده این حقیقت تلخ و کشنده را در همه عمرم شاهد بوده ام.
«ای فرزند آدم پس کی می خواهی بخودت رحم کنی» حدیث قدسی- و تازه مگر رسول از مردم چه می خواهد؟ فقط امکان عشق ورزی و خدمت به مردم را می خواهد! اجازه دهید تا شما را دوست بدارم و به شما خدمت کنم و عذابها را از شما بردارم و راه سعادت را به شما بنمایانم. «آیا چه کسی شما را از عذاب خدا باز می دارد » قرآن- «آنانکه میلی به دیدار خدا ندارند می گویند پس چرا بر ما فرشتگان نازل نمی شوند و چرا خداوند را نمی بینیم و... » فرقان-۲۱-

۱۸۶- پس بدان که منکران انبیاء و اولیای الهی دشمنان عشق هستند مخصوصاً عشق بخودشان! و این همان معنای شقاوت در قرآن است و اشقیاء! و اینانند مخاطب این کلام خدا: «پس کی می خواهی بخودت رحم کنی» و از این منظر می توان نزول عذاب الهی و دوزخ را عین غایت عشق خدا به اشقیاء دانست تا عشق پذیر شوند! در این معنا بمان! و بدان که عشق پذیری همان هستی پذیری و جاودانگی است!

۱۸۷- «و خداوند همه چیز را ابداع نموده و هستی و هدایت هرچیزی را در آن نهاده است» قرآن- پس عذاب و دوزخ الهی بر کفّار و اشقیاء هم در ذات هستی و هدایت آنهاست یعنی خودشان این عذاب را به دست خودشان بر خودشان فرود می آورند یعنی «خود بخودشان ظلم می کنند و خدا به آنها ظلم نمی کند» قرآن – خدا فقط به آنها امر به هستی و هدایت نموده است. این بیان دیگری از حقیقت خلافت انسان بر جای خداست در خویشتن خواه ناخواه و آگاه و نا آگاه. در این حق کبیر بسیار اندیشه کن که علمی کبیر بهمراه آنست: علم هدایت و رحمت! و نیز علم توحید و وحدت وجود!

۱۸۸- آیات تکراری قرآن که در اندیشه عامه مترجمین و مفسرین رسمی بیهوده و نامفهوم می آیند اتفاقاً قلب قرآن و اسرار آن هستند که بظاهر سهل و ممتنع ترین آیات هستند و امیت قرآن می باشند که جز امیون عاشق آنرا در نمی یابند یعنی اولو الالباب! و این آیات لب های قرآن و فصوص آن می باشند همچون بسیاری از آیات که در این دفتر مورد نظر قرار گرفته اند از جمله خود بسم الله الرحمن الرحیم که در رساله «فلسفه بسم الله الرحمن الرحیم» مورد مذاکره است یعنی ترجیع بندهای کلام الله! این آیات برای خودِ خودِ خداست: زمین و آسمانها و هر آنچه بین آنهاست برای خداست! قرآن – و اما این آیه اعجب العجایب قرآن است. زیرا اعشق العاشقین آنست. بمان! بمان !

آنچه سهلت می نماید شد محال　　پس خموش آ و بمیر از قیل و قال
امّی و اهل دل و بی خویش باش　　تا به قلب ذات خود درویش باش
عاشقان را نور باشد رهنما　　از سیاهی سواد آیی به چاه

۱۸۹- در نزد مارقین (خر مقدسین) خدا مقدس تر از آنست که اصلاً وجود داشته باشد و وجودش عدم اوست. تا چه رسد به انسانی که عاشق بر خدا باشد. این است آن رازی که مرید بیست و پنج ساله علی ع را قاتل علی ع نمود. او خون خدا را در علی ع بر زمین ریخت. و به گمان خودش عشق را کشت آنهم بقدرت عشقی که به زنی بدکاره و تبهکار داشت. در این واقعه بمان تا به کل اسرار عشق بر روی زمین آگاه شوی! و عجبا که این زن نیز زمانی مرید علی ع بود. مریدانی که در میانه راه گم شدند. ابن ملجم و قطامه را می گویم.

۱۹۰- و عاشقان اما باید که دائم بکار باشند خاصه به کار خاک تا خاکسار عشق ربوبی شوند زیرا هرچه که هست از این خاک است که بر آن سجده کنند. دست به کار باش و دل با یار باش. دست در خاک نما و سر به افلاک نما. همچون اعشق العاشقینِ حق علی ع پدر خاک و محمد ص مادر افلاک و فاطمه س دختر آفتاب!

۱۹۱- آیا براستی عشق چیست؟
عشق، دیدن نادیدنی ترین هاست!
عشق، وقوع محالترین هاست!
عشق، خلق هر چیزی از عدم است!

عشق، قربانی کردن وجود برای عدم است!
عشق، بودن نابودن است!
عشق، تبدیل زشتی به زیبایی است!
عشق، دیدن خود در بیگانه است!
عشق، یافتن دوست در دشمن است!
عشق یعنی: عشق چیست!
عشق، یعنی عشق!
عشق، یعنی با خدا نرد خدائی باختن!

۱۹۲- عشق یعنی واقعیت جهان هستی. و درک این واقعه و تسلیم این واقعه شدن!

۱۹۳- عشق یعنی بودن خدا و خدا بودن!

۱۹۴- عشق یعنی با تمام هستی خود قمار نیستی باختن!

۱۹۵- عشق یعنی قماری برای بودن در حین نابودن!

۱۹۶- عشق یعنی تعریفی واحد برای همه چیزها و کارها و حالها و بودنها و نبودنها.

۱۹۷- عشق یعنی خود را به عالم هستی معرفی کردن که: من هم همچون تو هستم و بهتر از تو!

۱۹۸- عشق یعنی بخدا گفتن که: من همچون توام و بلکه بهتر از تو! و از خدا شنیدن: فتبارک الله (من برتر شدم در تو. و تو برتر آمدی از من)

۱۹۹- عشق یعنی ادعای وجود از عدم!

۲۰۰- عشق یعنی تلاش برای بوجود آمدن! از عدم و بوجود آوردن خدا از عدم!

۲۰۱- «و اگر می خواستیم هر آینه هر کسی را هدایت نموده بودیم ولیکن حق چنین شد که دوزخ را از جنیان و آدمیان پر کنیم. زیرا فراموش کردید ملاقات مرا. پس شما را بخودتان وانهادیم تا عذاب دائمی بکشید به سبب آنچه می کنید.» سجده -۱۴-۱۳
پس مبرهن است که بی میلی به دیدار با خدا اساس نسیان نسبت به خود و خدا و دین و عقل و ایمان است. «زیرا هر که خدای را از یاد برد خدای هم او را از یاد خودش می برد تا خودش را فراموش کند» قرآن- فقط شوق دیدار کسی است که آنکس را در دل و ذهن آدمی حاضر و زنده می دارد. پس دوزخ پر است از کسانی که میل و شوق و امیدی به دیدار با خدا ندارند و لذا خودشان را هم فراموش کرده اند و عذابهای دوزخ موجب بخود آمدن این اهل نسیان می شود. زیرا آنکه خود را از یاد برد نابود است. پس دوزخ بخود آورنده و هستی بخش کافران و اهل نسیان است. و شوق دیدار با خدا هم بخود آورنده و هستی بخش مؤمنان است. و کسی شوق و امید به دیدار با خداوند را دارد که یا لااقل یکبار او را در یک تجلی دیدار کرده باشد و یا امام حیّ داشته باشد که دائماً او را به یاد خدا می اندازد و در عباداتش بر او تجلی می کند از تجلی خداوند.

۲۰۲- «و گفتند چون در زمین نابود شویم دوباره پدید آئیم؟ این بدان دلیل است که به ملاقات پروردگارشان بی میل و کافرند» سجده ۱۰-۹- یعنی حتی ایمان به معاد و حساب و کتاب و قیامت و حیات پس از مرگ که اساس ذاتی همه مذاهب الهی است برخاسته از شوق و امید به دیدار خداست و لاغیر. و اینست که اکثر پیروان اسمی مذاهب الهی را در عمل زندگانی روزمره بیگانه از ایمان به معاد می یابیم و لذا در حالیکه مبتلای به عبادات نمایشی هستند ولی غرق در انواع گناه و ستم می باشند و گوئی معادی پیش روی ندارند. پس گوهره ذاتی ایمان دینی چیزی جز امید و شوق به دیدار با خدا نیست. و این گوهره همان ذات عشق است. پس مؤمنی جز عاشق نیست! این بدان!

۲۰۳- روزی با یکی از سخنگویان رباخواری شرعی از آتش بودن حیات بانکی سخن می گفتم که بناگاه با صورتی برافروخته که حالتی مهاجمانه داشت گفت: «من شنیده ام که شما معتقدید که خداوند در مکان و زمان جای می گیرد و... و دیدنی است...» گفتم: «آری درست شنیده ای و درست به همین دلیل از خدا می ترسم که احکامش را در حضورش تبدیل

کنم و ربا را مشروع سازم. شما خدا را از عالم هستی تبعید کرده اید تا به آسانی هر کاری که می خواهید با دینش بکنید! خدا خودش در کتابش فرموده که در همه جا هست حتی در مکان: «او خداست در زمین و آسمانها...» و آنگاه شروع کرد به تمسخر و خنده و جو را لوث نمودن! «آنانکه شوقی به دیدار خدا ندارند مفتون حیات دنیا شده اند و آخرت را از یاد برده اند...» قرآن-

۲۰۴- از اینروست که در تاریخ شاهدیم که محاکمه کنندگان عارفان ما جمله درباریان و حرام خواران و آخوندهای وابسته به منافع فاسقانه هستند که تمام علمشان در خدمت حلال نمودن حرامهاست برای صاحبان قدرتهای مادی و از ته سفره صاحبان قدرت تغذیه می کنند! و خصومتشان با عارفان بدلیل آنست که یاد خدا و معاد را در دل مردمان زنده می کنند زیرا شوق دیدار با خدا را برپا می سازند و لذا موجب رسوائی حرامیان هستند. در حقیقت نبرد فقهای فاسق درباری با عارفان دقیقاً بر سر منافع اقتصادی خودشان است. این بدان! ماسینیون که خود عارفی عاشق اهل بیت عصمت است در کتاب حلاج خود با مدارک معتبری این معضله را آشکار ساخته است که همه دشمنان حلاج حرام خواران درباری و وابسته به خلافت عباسی بودند و می دانیم که حلاج مالیات دادن به دستگاه خلافت را حرام کرده بود. پس آنانکه شوق دیدار خدا را ندارند اعتقادشان به معاد، حرفی بیش نیست. «آنانکه خدای را جز به حرف نمی پرستند...» قرآن- این بدان!

۲۰۵- «و اما آنانکه به نشانه های آشکار ما ایمان آورده و ذکر پذیر شدند و اهل سجده و تسبیح گشتند و انکار ننمودند و برای یاد خدا از رختخواب برمی خیزند و با خوف و امید او را می خوانند و از هر آنچه که به آنان دادیم انفاق می کنند به آنان نور نگاهی اعطا نمودیم که بواسطه آن چیزهائی می بینند که هیچکس نمی داند و این پاداش اعمالشان است.» سجده۱۷-۱۵-
و این نور نگاهی است که تحت الشعاع آن نشانه های الهی را می بینند و تجلیات حق را دیدار می کنند و لذا برای دیدار با جمال احدی خداوند روز به روز مشتاقتر می شوند و خاشع تر و پاکتر! اینان اصحاب اعراف و متقین و مخلصین در قرآن می باشند که مقیم در غیب نگاهی هستند که از خداوند یافته اند: انّ المتقین فی جنات و عیون!

۲۰۶- از میان مخلصین دارای قرةالعین (نگاه الهی) زنان مؤمنه مشمول غربت و ظلم و شقاوتی دو صد چندان بوده اند خاصه از جانب نژادهای مردسالار و نژادپرست و آلت پرست قوم خویش. ببینید که با مریم ع و پسرش چه کردند قومش. با فاطمه س چه کردند بر درب خانه اش آنهم با شوهری که وصی و امام مسلمین بود. و رابعه را کشتند در جوانی، خانواده اش. طاهره قرةالعین را زنده بگور ساختند. حتی در مقام بسیار بسیار نازلتر از این در عصر و جامعه خودمان ببین که با پروین اعتصامی و فروغ فرخزاد چه ها کردند نژادشان! و مپندار که این ویژه جوامع اسلامی و شرقی است. به یاد آر که با قرة العین ژاندارک فرانسوی چه ها کردند پروفسورهای دانشگاه سوربن! چطور توانستند این دخترک را که کشورشان را از نابودی نجات داده بود زنده در آتش بسوزانند. به جرم بدعت و ارتداد! اول قرار نبود که بسوزند عاشقان!؟ ولی بعداً عاشقان گفتند که اگر قرار است که همه در جهنم باشند ما هم به جهنم می رویم تا راضی شان کنیم به دوست داشتن! ولی آنها را در جهنم به آتش خودشان سوزاندند!

۲۰۷- بنگر که روزبهان شیرازی چه می نالد از این درد: پاک آن خداوندی که دیدنش به وجود، واجب است... و اما بعد. برخی از اولیاء در رؤیت ذات افتادند و برخی در نور جمال افتادند و برخی در حُسن حُسن افتادند و... برخی در عین کمال افتادند... و برخی در سبحات افتادند... و برخی در سطوات افتادند... مرغ توحید انالحق گفت مرغ تجرید «الله الله» سرود و مرغ تقدیس «سبحانی» نمود. آه که حق به زبان ایشان اسرار لایزالی گفت
... و اما بنگر که چه کردند اشقیائی که پنداشتند درس و مشق مدرسه شان کل اسرار بر آنان عیان نموده و ورای آن حقیقتی نیست و حرام خواریشان امر را بر آنان مشتبه ساخت پس کردند با مسیح و علی و حسین و حسن و سفیان ثوری و معروف کرخی و جنید و حلاج و... آنچه کردند و برای حفظ ریاست خود نفی مکاشفه صدیقان نمودند و خود را هلاک و روسیاه ساختند که اگر ذره ای عقل می داشتند دست از عروسان حضرت بازمی کشیدند و خود را رسوا و ملعون نمی کردند... (تخلیص از شرح شطحیات)

۲۰۸- بدان که هیچکس از روی جهل و کفر محض با اولیای حق و عشاق الهی عداوت نکند الا اینکه پیشاپیش به نفاق و بازی و تجارت در دین پرداخته و شکم خود از حرام انباشته و خون خود را نجس نموده است و در آتش رباهای شرعی می سوزد و عقلش زایل گردیده و بازیچه شیطان شده است. و این ماهیت همه کسانی در تاریخ است که در فتوای ارتداد و خون اولیای الهی دست داشته اند یعنی ملایان حرام خوار و جاه طلب که خدای را مقدس تر از آن می دانند که اصلاً وجود داشته باشد زیرا وجودش مزاحم مکر و تجارتشان با دین خداست و لذا هر که از خدای در جهان دم زند خصم تجارت و ریاست آنان است. اینست مسئله! پس بدان!

۲۰۹- «آنانکه آنچه را که از خدا به آنان رسیده به مردمان می رسانند و در این امر جز از خدا نمی ترسند پس خدا کافیست آنان را.... ای مؤمنان خدای را دمادم یاد کنید و هر صبح و شام تسبیح نمائید که اوست که بهمراه فرشتگانش بر شما وارد می شود تا شما را از تاریکی بسوی نور برد و او به مؤمنان بسیار مهربانست و خوشا آنگاه که او را دیدار می کنند و اینست پاداش دارای کرامت الهی.» احزاب ۴۴-۳۹-
برترین چیزی که از خداوند به مؤمنان می رسد تجلی غیبی خود اوست که خود اجر امر بمعروف و نهی از منکر صادقانه و خاشعانه است. و آنکه خدای را دیدار می کند حاصل صلوة خدا (تجلی و ورود) بر مؤمنان است که تاریکی را از قلوبشان می زداید و منورشان می سازد و تحت الشعاع همین نور است که می توانند خدای را با نگاهی که خود به آنان داده دیدار کنند به قوت قرة العین و «بصائرالله» (نگاه خدا) قرآن- آنچه را که تاکنون از خدای یافته ای به مردمان برسان تا به خود خدا برسی! اینجانب حدود ده سال در ابلاغ مشاهدات غیبی خود به مردمان تردید کردم و به بیماری حیرت آوری مبتلا گردیدم تا آنکه شبی در رؤیا دیدم که امر به نوشتن این حقایق شدم و نوشتن این حقایق را آغاز کردم و به مردم رسانیدم تا بیماریم نیز رفع گردید. اگر لقاء الله، قلب و روح ایمان دینی است پس ابلاغ این امر به مثابه قلب و روح امر بمعروف است و احیای دین در مردم که نسیان دینی را زایل می سازد.

۲۱۰- «براستی که خدا بهمراه ملائکش صلوة و ورود می نمایند بر نبی. پس ای مؤمنان شما هم در تسلیم کامل صلوة نمائید بر او.»احزاب ۵۶- بدان که صلوة یعنی نزدیک شدن و وارد شدن که این همان واقعه تقرب الی الله در نماز است. که مؤمنان بایستی بر باطن امام و اسوه خود وارد شوند از درب جمال امام. و لذا بی امام را صلوة نیست الا اینکه هوای نفس خود را می پرستد تحت عنوان خدا. «خدای شما را از خودش برحذر می دارد تا از فرستاده اش اطاعت کنید» قرآن- این امر شامل حال صلوة هم می شود که سلسله مراتب دارد: خداوند بر امامش صلوة می کند و امام هم بر مؤمنانش. یعنی امام در واقعه صلوة، مفعول است از جانب حق. پس صلوة به ظاهر از جانب نمازگزار است و به باطن از جانب کسی که بر او صلوة می شود. یعنی ظاهراً امام بر خدا صلوة می کند و باطناً هم خدا بر امامش. ظاهراً مؤمن بر امامش صلوة میکند و باطناً امام بر مؤمنان. پس صلوة یک واقعه متقابل جمعی است و لذا در سوره حمد که محور صلوة است از «ما» سخن است و نه من! ما را بر صراط مستقیم هدایت فرما! پس دریاب که این چه واقعه عاشقانه و روحانی است. پس برحذر باش از نماز سهوی و ریائی و تجاری و بی معنا که خداوند نعره میزند بر چنین نماز و نمازگزاری!قرآن- زیرا در نماز بی معرفت و حضور و امام، این وسواس الناس و خناس و اجنه و شیاطین هستند که بر نمازگزار هجوم می آورند و از نمازگزار یک ابن ملجم و عمرسعد می پرورند یک جعده و قطامه! این بدان که توئی که محتاج خدائی و نه خدا محتاج به تو! قرآن-

۲۱۱- «براستی که امانت را بر آسمانها و زمین و کوهها عرضه نمودیم پس از وحشت ابا نمودند و نپذیرفتند ولی انسان آنرا پذیرفت در حالیکه در جهل و تاریکی بود.» احزاب ۷۲-
«هیچکس را در نزد خدا چیزی نیکو نیست که آنرا مطالبه کند الا جمال اعلای پروردگارش که بواسطه اش خوشبخت میشود.» لیل۲۱-۱۹
پس معلوم است که آن امانت الهی چه بوده است: همین جمال انسانی که هر کسی بر صورت دارد که البته جلوه اسفل السافلینی آن است که جلوه اعلی العلیینی آن در نزد خداست که انسان باید آنرا بخواهد: جمال اعلای پروردگار! و این همان اساس مقام خلافت اللهی انسان است و اساس عشق انسان در جهان! یعنی هر که بر کسی عاشق می شود به آنی آن جلوه اعلائی پروردگارش را در آئینه معشوق دیده است. این بدان و در آن بمان! پس واضح است که چرا آن امانت را زمین و آسمانها نپذیرفتند زیرا اصلاً برای آن آفریده نشده بودند و مال آنها نبود زیرا خلیفه نبودند. ولی انسان هم که پذیرفت ندانست که چه چیزی را پذیرفته و با خود حمل می کند زیرا در جهل و تاریکی قرار دارد الا اینکه از تاریکی خارج شده و بر نور وارد شود و جمال اعلائی خدا را بر صورت خود بشناسد. و این است سرآغاز عرفان حق! «بر اعراف مردانی هستند که هر کسی را از جمالشان تشخیص می دهند» اعراف- زیرا اصل جمال واحده را می شناسند. «همه انسانها را از نفس واحدی آفریدیم» قرآن- و همه مؤمنان دارای امام حی به درجاتی از چنین عرفان درباره جمال امام برخوردارند که اساس اقامه صلوة آنهاست. یعنی باید بدانند که بر نماز چه می کنند و با حضور و خلوص و تجلی جمال اقامه صلوة کنند و باید بقول رسول اکرم ص بدانند که بهترین اعمال آدمی در جهان اینست که چنان اقامه صلوة کند که گوئی جمال خداوند را می بیند!! و اگر دارای چنین استحقاق و حضور و خلوصی نباشند بی شک دل و جان امام را شکنجه می کنند و آتش کفر خود را در او می ریزند و نعره امام را به آسمان می رسانند که: الغوث خلصنا من النّار یا رب (به فریادم رس و رهایم ساز از این آتش ای خدا- علی ع). و اینست که خداوند بلافاصله پس از آیه صلوة خدا و ملائک بر رسولش و امر به عمل متقابل به مؤمنان، می فرماید «براستی آنانکه خدا و رسولش را آزار می دهند مورد لعنت خدایند در دو جهان و بر آنهاست عذاب رسواکننده» احزاب ۵۷-۵۶- چرا که امام مشغول پاکسازی قلوب مؤمنان است از فرط عشق. و مؤمنان غافل و مشرک مشغول بازی با خناس و اجنه و شیاطین بر نمازند و لذا آتش به جان امام می کنند و چون خداوند در آن حال مشغول صلوة بر امام است پس این اهانت و فحشاء و پلیدی بسوی خدا و رسولش می باشد هر چند که خداوند سبوح و قدوس است ولی از آزار و زجر امامش، رنج می کشد و چنان بنده ای را لعنت می کند در دو عالم. این معنا را که از لطیف ترین معانی وادی عشق بین خدا و انسان است دریاب! فویل للمصلین هم از همین باب است!

۲۱۲- «آیا نمی نگری که خداوند آسمان را بی ستونی برافراشته و نگاه می دارد که سقوط نکند...»- «...اگر خواهیم که آنها را در زمین فرو بریم و یا قطعه ای از آسمان را بر سرشان فرود آوریم براستی که در آن نشانه ای آشکارست برای هر بنده ای که بسوی خدایش بازمی گردد.» سبا۹-
در دوره جاهلیت خود که واقعه سقوط آسمان بر سر انسان را در قرآن می خواندم با خود می گفتم که: خدایا آسمان که فضای لامتناهی است و اصلاً چیزی نیست که بخواهد فرو افتد و... و اما بعد در دوره ای که خداوند بر این حقیر نظری فرمود و روحی نازل نمود و از کری و کوری و خری و مدهوشی نجات یافتم دو بار شاهد سقوط آسمان بودم بهمراه ستارگان و دیدم که کل آسمان شب را ماه پوشانده است و به آنی جهان به آخر رسیده است که بناگاه متوقف گردید و بازگشت. بعدها دانستم که قیامت در جریان است و خداوند آنرا برای مدتی معین از انظار بشری پنهان داشته است- قرآن- آری آسمان عین زمین است بدلیل وجود امام زمان عج و اولیای او بر زمین. این سجده آسمان بر زمین است. این بدان و در این معنا تا ابد بمان! آری من بقول همین آیه مذکور مشغول رجعت بسوی خدایم بودم که شاهد سقوط یا هبوط یا سجود و یا بوسه آسمان بر زمین گشتم. ولی این واقعه برای کافران امری دگرست! پس بدان که آنچه که قیامت نامیده می شود کمال عشق خدا با عشاق خویش است که برای کافران کمال قهر و غضب او محسوب می گردد همانطور که در قیامت کبرا هم کافران با دیدن روی او، خود را با صورت در آتش می اندازند تا آن امانت را بسوزانند!؟ ولی آیا نور مگر سوختنی است!؟ ولی گِل چرا!

۲۱۳- «و براستی که ابلیس اندیشه شان را بر ایشان راست و برحق نمایاند پس او را پیروی کردند الا برخی از مؤمنان» سبا۲۰-
آنرا که عشق حق نیست اندیشه اش در تاریکی است و هیچ حجتی ندارد و لذا ابلیس هر گمانی را بر او عین حقیقت می نمایاند و او را به پیروی از آن می کشاند و به دام می اندازد. «بدانید که برای رسیدن به حق، ذهن کافی نیست» قرآن- ذهن لازم ولی کافی نیست! و ذهن بی دل عاشق همواره تحت فرمان ابلیس و لشکریان اوست. این بدان!

۲۱۴- «بگو براستی که پروردگار من است که انبساط می بخشد رزق را برای آنکه می خواهد و تنگ می گرداند برای آنکه بخواهد...» سبا۳۹-
سخن از قناعت و برکت است که سرمنشأ آن نه در نفس رزق که در دل و جان انسان است. بنگر که عاشقان به لقمه ای نان خشک چه سیرند و شادمان. و فاسقان که به کل جهان هم سیر نمی شوند این جهانخواران کوچک و بزرگ و پولدار و بی پول! و محمد و علی و فاطمه که اسوه های انبساط رزق هستند و آنکه با شکم خالی و سنگی بسته بر شکم چاه می کند و آب جاری می سازد و وقف می کند و دست خالی به خانه بازمی آید در حالیکه زن و بچه هایش از گرسنگی در غش بسر می برند در حالیکه از نزد خدای مشغول ارتزاقند. «بنگرید که رزق شما در آسمان است...» قرآن- پس زمین و اهلش را گدائی مکنید! خدائی کنید!

۲۱۵- «بگو که جز این نیست که پند می دهم شما را به امری یگانه که دو به دو یا حتی یکی یکی برای خداوند قیام کنید و تفکر کنید تا دریابید که صاحب شما (امامتان) را جنونی نیست مگر هشدار دهنده ای است که شما را از عذابی شدید که پیش روی شماست برحذر می دارد» سبا۴۶-
این بدان که همواره در آخرالزمان و در عصر غیبت امام مطلق مَثَل مؤمنان مخلص، مَثَل طبقه و حزب و گروه و قشری نیست بلکه داستان یکی دو سه نفر است بر مدار وجود اولیای حق که رسالت احیای دین خالص بر عهده شان است که رسالتی به مراتب مهمتر و شاقه تر از رسالت انبیای مرسل است زیرا انبیای سلف در عرصه کفری جاهلانه می زیستند ولی ما امروزه در عصر مذاهب قلابی و وارونه زیست می کنیم و عصر غوغای دجالان و شیادان که همه کوس اناالحق می زنند و مشغول غارت جیب و جان و دل و ایمان مردمانند. پس هنگامی که امام زمان با همه علائم حقه اش در نزد علمای رسمی متهم به بدعت می شود تکلیف سائر مؤمنین روشن است که چه بسا به امام ناطق خود شک کنند و او را دیوانه پندارند زیرا بر خلاف مسیر کل بشریت حرکت می کند. و اینست که می فرماید «اگر کل مردمان جهان با همه امکانات خود بر علیه شما مؤمنان باشند نترسید که خدا برای شما کافیست و بی اذن او موئی از شما کم نمی شود...»- آیه «کفی بالله» (خدا کافیست) که یکی دیگر از ترجیع بندهای قرآن است مخاطبی جز مؤمنان و اولیای آخرالزمان ندارد و این سخن ابراهیم که بانی ایمان و اسلام است که: جز خدا همه دشمن من هستند! قرآن- و اینست که بقول پیامبر اسلام «زین پس از مؤمنان امت من کسانی ظهور می کنند که انبیای سلف به مقامشان در نزد خدا غبطه می خورند» این همان دوره ای است که دین داری حقیقی (و نه بازاری) همچون حمل آتش بر کف دستان است- رسول اکرم ص – زیرا امروزه دجالان بهمراه خرانشان دل و دین از مردمان ربوده اند (تکنولوژی و هنرها و فلسفه های مادی و رسانه ها) و اینست که بقول قرآن هر گاه یک تن به نور حق زنده شود گوئی کل بشریت از نابودی نجات یافته است. امروزه هر مؤمن مخلص و اهل عمل یک ناجی حقیقی است یک ناجی نامرئی که با روحش جسد مرده بشر مدرن را زنده نگاه می دارد تا تحویل امامش دهد! و این مؤمنان جز به

قدرت عشقی ناب قادر به حفظ ایمان و عمل به آن نیستند! عشق به امام! امامی که آنان را از دوزخی که پیش رویشان است برحذر می دارد: دوزخ تکنولوژی!

۲۱۶- پس بدان و باور کن که امروزه بقدرت کمتر از عشقی جوشان به خدا و راهنمائی زنده که حامل روح و هوی خدا باشد و معارفش آئینه تمام نمای انسان و زمان حاضر باشد که وعده به دیدار پروردگار دهد در همین دنیا و برترش در آخرت جهان، و با روح و دم خویش عذابها را پس می راند و امکان توبه و رجعت به حق را پدید می آورد و قرآن را کتاب دوران و زندگانی در جریان، معرفی می کند و به کمتر از این نمی توان حداقل ایمان را حفظ و حراست نمود تا به امام زمان عج رسید!

۲۱۷- «و بگو آن مزدی که از شما خواستم آن اجری بود که بخودتان رسید و اجر من جز بر خدا نیست و او بر هر چیزی شهید است» سبا۴۷-
آنچه که اولیاء از مؤمنان تحت هر عنوانی که می گیرند باید مؤمنان بدانند که بی نیاز از اینهایند و رزق آنها از نزد خداست و آنچه که مؤمنان می دهند هزار چندانش را از سوئی دگر می گیرند این دادن نیست بلکه گرفتن است از سوی آسمان. بسیارند مؤمنانی که در رابطه با ولی خود دچار سوء ظن شده و ولی خود را محتاج بخود می پندارند و این سرآغاز انحراف و گمراهی آنهاست و امتحانی عظیم در ایمان و ارادت!

۲۱۸- «بگو براستی که پروردگارم حق را بمن القاء می کند از عالم غیب و اوست دانای غیب. بگو حق آمد و دیگر هرگز باطل پدید نمی آید و باز نمی گردد. بگو اگر گمراه شدم بر خودم گمراه شده ام و اگر هدایت شدم پس به آن چیزی است که پروردگارم بمن القاء می کند که او بسیار شنوا و نزدیک بمن است. و اگر بینی که مؤمنان هراسان شوند اجتناب ناپذیر است و از جائی بسیار نزدیک به هراس افتاده اند. و اگر هم گویند که ایمان آورده ایم باز هم از جائی بس نزدیک است و نه دور. و آنانکه کافر شدند عالم غیب را (و خدای را) به مکانی بسیار دور فرافکنی کردند و لذا بین آنها و اراده شان نفاق افتاد همانطور که قبلاً هم امثال ایشان دچارش شدند زیرا در شکی تهمت زا بودند» سبا-۵۴-۴۸
و این کل ماجرای رابطه امام و مأموم (مراد و مرید) است در همه جای تاریخ. سخن از دوری و نزدیکی در این آیات تماماً مربوط به ماهیت رابطه مؤمن با ولی و پیر خویش است زیرا هر چه که از پیر خود دورتر شود از عالم غیب و آخرت و خدایش دورتر شده است که علتی جز سوء ظن و تردید ناحق درباره پیر نیست که در آیه ۴۸ بخشی از آن که رابطه مالی بین مراد و مرید است مورد بحث قرار گرفت. زیرا مؤمنان از نزد خدا و از آسمان رزق می برند که از دست پیر می یابند و آنچه که پیر از آنان می گیرد و یا خدمتی که انجام می دهند دقیقاً مجرای همین رزق آسمانی آنهاست که اگر این حق را که آشکار است درنیابند و شرک ورزند از همین امر سوءظن و گمراهی و دوری و نفاق آغاز می گردد. این امر در طیف وسیع شامل حال همه وجوهات شرعی که مردمان به مراجع خود می پردازند نیز می شود و قاعده حقیقی آن باز می گردد به ولایت مرجع و ایمان و صدق مردم و میزان راستی آن. این بدان! و بدان که علما و عرفای محمدی وارثان علم و حکمت و کتاب و قرآن هستند در درجات اخلاص. پس هر آنچه که در قرآن کریم مخاطب رسول است این وارثان دین و علم رسول را هم به درجات شامل می شود.

۲۱۹- روابط اقتصادی بین رسول و مردم یا امام و مؤمنان یا پیر و مرید در اساس جدای کل روابط اقتصادی بین افراد بشری و خاصه روابط زناشوئی و اعضای خانواده نیست. و آن اینکه همه از نزد خدا رزق می برند خواه ناخواه و آگاه و ناآگاه، منتهی بی واسطه یا باواسطه. و اگر مثلاً زن و شوهر به این ایمان برسند که رزاقی جز خدا نیست و خداوند این رزق را از دست انسانها به یکدیگر می رساند همه حقارتها و حسادتها و تجاوزات و مظالم بشری از میان رخت برمی بندد و آنچه که در رابطه بین انسانها می ماند عشق الهی است و صراط المستقیم هدایت. ولی این حقیقت در رابطه بین راهنمای معنوی و مردم آشکار است و این همان معنای آیات بیّنات است که موجب ایمان و هدایت است. در حقیقت همه نیازها و مبادلات مادی و معنوی بین انسانها اگر از منظر خداشناسی توحیدی درک شود همه این روابط اسباب عشق ورزی بین انسانهاست که متکی به عشق خدا به انسان است. این رزق خاصه در نیاز جنسی دو صد چندان شدیدتر است. یعنی به میزانی که زن و شوهر این برخورداری و نیاز جنسی را از خدا بدانند همه تجارتهای جنسی که اساس مفاسد و مظالم خانوادگی است از بین می رود و خانواده الهی و تمدنی عرفانی پی ریزی می شود. و رسول یا امام و پیر طریقت رسالت دارد تا خداوند را در همه امور و روابط و نیازها به مؤمنان معرفی کند و این اساس عشق عرفانی و هدایت الی الله و لقاء الله است. درک و تصدیق و مشاهده این حقیقت که این خداست که خالق و رازق و حافظ و فاعل و واصل و مانع و راضی و مرضی و ظاهر و باطن و اول و آخر است و جز او نیست! دین، هدایت و توحید جز این نیست! یعنی جامعه الهی جامعه متکی به عشق عرفانی است.

۲۲۰- بی عشق، آدمی نه هست و نه نیست که خیالش راحت باشد. نه آشناست با خود و نه بیگانه ای که بتواند از شر خود رها باشد و خود را فراموش کند. نه در دوزخ است که بخود بگوید گناهکارم و نه در بهشت که بخود ببالد که آدم خوبی

است. نه خوب است و نه بد! نه مرده است و نه زنده. نه می ماند و نه می رود! نه کور است نه بینا. نه می فهمد و نه نمی فهمد. و با عشق هر چیزی همانست که باید باشد و هست! عشق، هستی است. بی عشق حتی نیستی هم نیستی!
این معانی جمله آیات قرآنی است که تاکنون بارها از آنها سخن گفته ایم! قرآن، سخن عشق است و عشق غیرقرآنی، نیست. این بدان!

۲۲۱- انسان بازیچه و بازیگر! اینست هویت مرکزی و جهانی انسان مدرن که همان هویت ابلیسی و منهدم کننده اوست و ذات مدرنیزم تکنولوژیستی است. و اما تنها ناجی این انسان دیوانه متعهد شدن است و تعهدی جز از عشق برنمی آید! پس ناجی انسان مدرن، عشق است! عشق کسی که عاشق بر ذات جاوید وجود انسان است. و این همان عشق الهی و عرفانی است. در این معنا بمان!

۲۲۲- انسان مدرن با شیطانی همراه و بلاوقفه در خواب و بیداری که کل تن و جان و اندیشه و احساس و روانش را به تسخیر آورده است و آنی از این شیطان (تلفن همراه) رهائی ندارد و اراده اش بکلی نابود گشته است چگونه می تواند دوباره به اراده انسانی خود رجعت کند جز به عشقی الهی از جانب عارفی ربّانی که وجودش را از اسارت این شیطان بزرگ که صدها شیطان را در خود دارد، نجات دهد که اینست معنای نجات مدرن روح از اسارت تکنولوژی ارتباطات که تکنولوژی دوزخ است.

۲۲۳- فقط یاد خدا در دل انسان است که روح آدمی را از اسارت شیطان همراه می رهاند و این یاد به کمتر از عشق لقاء الله نیست که از وجود کسی حاصل می آید که او را دیدار کرده است. و این دیدار مولد ذکر الله در قلوب مردمان است.

۲۲۴- و قرآن جز ذکر خدا (یاد خدا و نه ورد خدا) نیست و به لحاظی می توان به زبان بشر مدرن ادعا کرد که قرآن دفترچه خاطرات خدا در اندیشه و دل و جان و روان محمد است و نیز یاد محمد در خداست.

۲۲۵- و عشق به دیدار خدا به عنوان تنها راه نجات از دجالیت و شیطنت های دوران در مردمان حاصل عشق به انسانی است که خدای را دیدار کرده است. این عشق، روح نجات آخرالزمان است.

۲۲۶- عشق به وجود خود عارف واصل یعنی عشق رسیدن به او و الحاق به او. و نه عشق دستیابی به عرفان و کرامات و داشته ها و شفاعت او که این عین شرک است و از آن نجات و حیاتی برنمی خیزد و هدایتی پدید نمی آید. هر چند که عشق به وجود او و شوق به دیدار و الحاق به او دارای اجر عظیم و برکات کبیر است از جمله عرفان و حکمت و کرامت و قرة العین و سلامت و عزت و بی نیازی! زیرا هر عارف واصلی از علیین دوران و حامل نور هدایت علوی است در درجات. «خداوند جز در وجود ما شناخته و پرستیده نمی شود.» علی ع - بنابراین تفکیک و تشریک و تشکیک قائل داشتن بین امام و خداوند، عین شرک و ابطال و گمراهی است. زیرا برای یک مؤمن دارای امام حیّ، خداوند جز از وجود امامش سخن نمی گوید و حکم نمی راند و شناخته و پرستیده نمی شود. و هولناکترین شرکها همانا خدای ذهنی آسمان را در قبال خدای امام قرار دادن است. این شرک همانست که یک مرید بیست – سی ساله را ابن ملجم می کند.

۲۲۷- پس عامل نجات و هدایت راستین در یک مؤمن همانا درک و دیدار وجه اعلای پروردگار در وجود پیر طریقت و امام حیّ است و اینست معنای عشق به وجود خود امام هدایت و نه عشق به کرامات و شفاعت و علم و عرفان او! «هیچکس به قصد عارف شدن عارف نشد» علی ع - عرفان، حکمت، فرقان و اسرار قرآن و کرامات جمله محصولات این عشق الهی در امامند که مؤمنان بقدر جهاد و نیازشان از وجود امام خود می یابند. این بدان!

۲۲۸- پیر یا امام، وسیله نیست حتی وسیله هدایت و لقای الهی. وسیله انگاشتن او، اساس شرک و ابطال و گمراهی و بن بست و عداوت با امام است. اصولاً وسیله قرار دادن هر بشری تحت هر عنوانی شرک و عین ستم است و عاقبتی جز عداوت ندارد زیرا انسان ذاتاً مقصد هستی عالم است و حتی برای خدا، هدف است نه وسیله! «خداوند اگر بازیچه ای می خواست از نزد خودش برای خود بازیچه ای می ساخت» قرآن- وقتی خداوند، انسان را وسیله نمی سازد وای به حال انسان که بخواهد خدای را وسیله هوس خود سازد زیرا امام مهد ظهور خداست و او برای خدا هم وسیله ظهور خدا نیست بلکه این عشق متقابل است. فقط در عشق است که این وسیله سازی که اساس ظلم است از میان می رود. ظلمی جز وسیله سازی انسانها با یکدیگر نیست و بلکه در نزد انسان عارف، اشیای بیجان هم وسیله محض نیستند و هر یک در نزد خودشان دارای غایت و هدف مطلقی در پیشگاه پروردگارند. هر چیز یک هدف و غایت مطلق است. اینست معنای توحید! زیرا هر چیزی به مثابه عرش و کرسی پروردگارست که بدینوسیله هستی جاوید می یابد یعنی خداوند هیچ چیزی را وسیله محض حضور و ظهورش قرار نمی دهد الا اینکه آن چیز را از هستی جاوید خود هستی بخشد. اینست معنای ارحم

الراحمینی پروردگار عالم. پس بنگر که چنین نگاه ظالمانه ای در حق امام دارای چه معصیت و ستم و عاقبت هولناکی است. در این معنا بمان که هیچ چیزی بازیچه و وسیله خدا نیست، اینست خدا! او را اینگونه بشناس و پرستش کن ای عزیز!

۲۲۹- هر چیزی هر چند ناچیز یک وجود کامل و مطلق و جاوید و الهی است زیرا نشانی از خدا و وجهی از اوست. اینست معنای دیگری از توحید و وحدت وجود! «زمین و آسمانها و هر چه در آنهاست برحق بنا شده است» قرآن - «جهان هستی بر قل هو الله احد آفریده شده است.» رسول اکرم ص -

۲۳۰- پس بر هر چیزی باید عاشق بود بی چون و چرا و نامشروط! اینست نگاه و اندیشه و احساس توحیدی! این بدان که غیر از این شرک و معصیت و گمراهی است. نگاه توحیدی نگاه عاشقانه است عشق ناب بی حساب و کتاب!

۲۳۱- «هر چیزی را آفریدیم و سپس هدایت نمودیم... و هر چیزی ذکر و تسبیح خود را می داند...» قرآن- الا انسان کافر که او هم می داند بی آنکه بداند! در این معنا اندیشه کن!

۲۳۲- «... بسوی او بالا می رود سخن پاک. و عمل صالح است که سخن پاک را به خدا می رساند...» فاطر۱۰-
عمل صالح عملی است که عاملش را به صلح و اتحاد با دلش می رساند و او را یگانه می سازد پس عمل صالح بایستی در صلح و اتحاد و ارادت با کسی باشد که دل تو در نزد اوست (مراد) و بدینگونه سخن و دعای تو به خدا می رسد از درب دلت که امام است. این بدان- پس عمل صالح عمل عاشقانه است و مریدانه!

۲۳۳- انبیای الهی به پایان رسیدند و رفتند ولی نبوت استمرار دارد. رسولان الهی آمدند و رفتند ولی رسالت ادامه دارد. امامان آمدند و جمله کشته شدند و آخرینشان غایب است ولی امامت جاری و حاضر است. آن موقع فقط در برخی انسانها بود ولی اینک در همه جانها جاریست و اینست معنای به کمال رسیدن نعمت و هدایت در اسلام! «پس زین بعد فقط رهروان معرفت نفس به حقایق دین من می رسند» رسول اکرم! و معرفت نفس همان مذهب عشق است و این دین فطری است.

۲۳۴- «پاک و مبراست خداوند از آنچه که او را توصیف می کنند الا توصیف پرستندگان عاشق» صافات ۱۶۰-۱۵۹- چرا که عاشق، خود محل حضور و ظهور اوست و هویت اوست در جهان!

۲۳۵- «براستی که کتابی را بهمراه حق بر تو نازل کردیم پس خدای را عاشقانه پرستش کن در دینش. و بدان که دین عاشقانه فقط برای خداست. و آنانکه کسی از غیر خدا را بعنوان ولی خدا می پرستند به نیت اینکه در تقرب الی الله سریعتر شوند براستی که خود خداوند بر رابطه آنها حاکم است و در همه اختلافاتشان. و خداوند دروغگویان را هدایت نمی کند» زمر۳-۲-
این همان امر ولایت و امامت است و اطاعت از ولی و عشق به او جهت دستیابی به صراط المستقیم که سریعترین راه تقرب است که همان راه از خود تا به خود است در حرکت جوهری و عرفان عملی. و خدا حاکم بر این ولایت است. ولی آنانکه باطناً نیت دیگری دارند و ادعای ولایت پذیری آنها کذب است البته هدایت نمی شوند. و این اولیای الهی اگر بر حق باشند و دجال و شیاد نباشند «البته دارای کتاب باطنی هستند که در تصدیق کتاب خدا و تأویل آنست که در این کتاب علم هدایت و رحمت است.» اعراف۵۳-۵۲

۲۳۶- «آفرید آسمانها و زمین را به حق که شب را بر روز و روز را بر شب داخل می کند و آفتاب و ماه را به تسخیر درآورد برای مدتی معلوم. بدانید که او عزیز و آمرزنده است. و شما را از نفس واحدی آفرید و از آن جفتی قرار داد...» زمر۶-۵
زمین و آسمان، روز و شب، ماه و آفتاب و زن و مرد و مراد و مرید و خالق و مخلوق. این دوگانگی بستر عشق است و هدایت و نیز راز خلقت و کارگاه معرفت. که هر یک را از دیگری برآورده و باز در دیگری داخل مینماید. و این عشق ورزی بود و نبود است که عاقبت به ظهور بودِ نبود یعنی آن یگانه مطلق و برتر و صمد می انجامد که نه خالق است و نه مخلوق که هم خالق است و هم مخلوق. و بسیار برتر! و جز عاشقان قادر به توصیف حق این واقعه نیستند. صافات۱۶۰-۱۵۹

۲۳۷- «آیا کسی که به شبها، ایستاده و نشسته و سجده کنان عبادت می کند و امید به رحمت پروردگارش دارد بگو آیا وضع عالم و جاهل در این کار یکسان است. فقط صاحبان دربهای خرد خدای را به یاد می آورند» زمر۹-
«خداوند عبادت جاهلان را نمی پذیرد... و دعای بندگان جز به اخلاص و معرفت اجابت نمیشود» رسول اکرم (ص)- علی(ع)-
و بلکه عبادات فاقد معرفت و شوق و عشق، عابد را با اجنه و شیاطین و وسواس الناس محشور می گرداند و سپس او را غول آدمخواری می یابی که با حربه قداست دست بهر ستمی می زند.

و اما چه کسانی دارای دربهای خرد هستند. اولیای حامل کتاب تأویل و علم هدایت و رحمت و کسانی که به اینان اتصال دارند.

۲۳۸- «به آنان که ایمان آورده و تقوای پروردگارشان را رعایت کردند بگو که برای آنانکه نیکی کردند در همین حیات دنیا هم نیکی است و زمین خدا برایشان وسیع و وسعت زاست و براستی که اجر صبرشان از ورای هر حسابی داده می شود» زمر۱۰-
این همان ارض ملکوت و جنات نعیم و عیون است که برای پاکان در همین دنیا فراهم شده است که درکش از حساب و کتاب معمول خارج است. و اینجانب در این باب قبلاً گزارشاتی داده ام. و این بخشی از اجر عشق و منظره عشق است و خیمه عشق که چون گشوده گردد کل جهان برایش تنگ است: عشق اگر خیمه زند کل جهان اینهمه نیست! این سرزمین عشق است این همان ملکوت آسمان بر زمین است چرا که زمین و آسمان یک زوج هستند مثل زن و مرد که خداوند این را از آن برمی کشد و در آن داخل می نماید همچون شب و روز و... زمر۶-۵

۲۳۹- «پس آنکه سینه اش برای اسلام گشایش می یابد اوست بر نوری از پروردگارش. پس وای بر کسانی که دلشان چه سخت و ثقیل است از به یاد آوردن خداوند. که اینان در تاریکی آشکارند.» زمر۲۲
پس دریافت حقایق اسلام جز به دل ممکن نیست آنهم دلی که نَرم شده باشد و دل جز به عشق نرم نمی گردد تا نور اسلام را بپذیرد. زیرا سنگ، نور نمی پذیرد. و فقط دلی که به عشق نرم شد می تواند خدای را به یاد آورد و این یاد خدا همان نور اسلام است یاد قلبی خدا و نه ذهنی. یاد عاشقانه خدا از درب جمال پیر و نه یاد فلسفی او.

۲۴۰- «خداوند نازل فرمود برترین سخنان را در صورت کتابی همسان و ثانی آن. که می لرزد از آن بدن آنانکه از هیبت پروردگارشان خاشع می شوند و بدینگونه تن و دلشان لطیف و نرم می گردد از یاد خدا. و اینست هدایت خدا که هدایت می کند هر که را بخواهد بواسطه چنین کتابی و گمراه می کند هر که را خواهد» زمر۲۳
در اینجا به یاد سخن سلطان فقه معاصر شیعه یعنی شیخ بهائی می افتیم که درباره مثنوی مولوی فرمود: مثنوی او چو قرآن مدلّ، هادی قومی و قومی را مضلّ! آری پس از قرآن کتابهائی پدید آمده اند که عین تأویل و باطن قرآن هستند و گوئی مثل و تکرار آن می باشند که تن و دل و جان اهل طلب را می لرزاند و پاک و زیبا می سازد تا به یاد خدا آیند و آنان که کتمان ورزند باز بواسطه همین کتابها گمراه می شوند درست مثل خود قرآن که فرمود: «این کتاب هدایت و رحمتی برای مؤمنان است و کافران را جز ضلالت نمی افزاید...»
آری مثنوی مولوی، فصوص الحکم و فتوحات ابن عربی، غزلیات حافظ، صحیفه سجادیه، اصول کافی و ادعیه ائمه اطهار ع هر یک به درجه ای و نهج البلاغه و آثار برخی دیگر از عارفان مصداق این آیه می باشند که به مثابه قرآن دورانند. همچنین آثار اینجانب خاصه رساله حاضر. و شاید مولوی درست بر اساس همین آیه نام کتابش را مثنوی نهاد! متشابهاً مثانی: همسانی و تکرار! قرآن دوباره! قرآن مهدوی! «که در آن علم هدایت و رحمت و تأویل است» اعراف۵۲-۵۳

۲۴۱- «و آنان هر چه که اراده کنند از پروردگارشان محقق گردد و اینست پاداش خوبان... آیا خدا کافی نیست...» زمر۳۶-۳۴
بخدا سوگند که اگر آدمی فقط یکبار در گرفتاریهایش بر جای خود بنشیند و از غیر خدا یاری نجوید مصداق همین آیه است و اعتراف می کند که: خدا کافیست! ولی جز اولیای الهی توان این کار ندارند و آنانکه متوسل و متوصّل به امام زنده ای هستند.

۲۴۲- «براستی که نازل نمودیم کتاب را بهمراه حق برای مردمان. پس هر که هدایت یافت هدایت بسوی خود یافته است و هر که گمراه شد از خودش گم شده است و تو وکیل شان نیستی» زمر۴۱
این کتاب مورد بحث که در جای جای قرآن ذکرش رفته است البته که اصلش همان قرآن است و سپس آن کتابهای «متشابه مثانی» در هر عصری است که بر آن دوازده مهدی دوران غیبت نازل می شود بواسطه قلم ن که: «سوگند به ن و قلم و هر آنچه که می نویسند این قلمها، که تو به نعمت پروردگارت دیوانه نیستی... و بزودی خواهند دانست که چه کسی دیوانه است... و آنانکه انکارش می کنند دروغگویانِ احمق و رذل و تهمت زن و متجاوز و زناکارند» قلم- این فحاشی های قدسی خداوند فقط شامل همان کسانی در تاریخ است که برعلیه عارفان و علمای ربانی اقامه ستم نمودند یعنی برعلیه علی واران دورانها. همانطور که همه دشمنان علی دارای این صفات بودند.

۲۴۳- «و روشن گردد زمین به نور پروردگارش و نهاده شود کتاب و جمع آیند پیامبران و شهیدان و بحق حکم شود و ظلمی نباشد» زمر۶۹-
این نیز نشانه دیگری از قیامت است آن قیامتی که امروزه بر عامه مردمان پنهان شده است جز بر آنانکه صاحب دیدگان الهی هستند. و اینجانب شاهد تحقق این آیه در واقعه نزول روح در دازگاره بودم و آن زمان پنداشتم که براستی پایان جهان

است و دیگر کار تمام است. که در واقع هم چنین بود ولی بتدریج حقیقت واقعه قیامت را فهم نمودم که روزی پنجاه هزار ساله است و ما در آن بسر می بریم و خداوند از کرمش آنرا بر عامه پنهان داشته است همانطور که آیه اش پیش از این مورد تأمّل قرار گرفت. طه۱۵- «و بینی فرشتگان را که پیرامون عرش تسبیح می کنند...» زمر۷۵-

۲۴۴- «و در آنروز ملائک می گویند که: خدایا این مردمان که خود را خداپرست می نامیدند اکثرشان که اجنه را می پرستند...» قرآن
آری اینست که انسان بی امام را صلوة نیست الا اینکه بر اجنه صلوة می کند و بدان که طبق قول قرآن، شیاطین هم در جرگه اجنه هستند چون از آتش بی دودند!

۲۴۵- «و چون خدای را یگانه و تنها یاد کنی آنان که در قلوبشان مرض است سیاه روی می شوند و گوئی که قصد تهاجم به تو دارند...» قرآن-
بخدا سوگند همین چند روز پیش میهمان بودم که کسی درباره یک معضله اجتماعی سئوال کرد که همه به پاسخگوئی پرداختند و عاقبت نظر بنده را پرسیدند که گفتم: خدا کافیست! بناگاه دیدم که زنی از میان برخاست و بسویم هجوم آورد در حالیکه کبود شده بود گفت: «اصلاً چنین نیست اینها حرف مفت است»! جالب اینکه این خانم بظاهر بسیار محجّبه و مؤمن می نمود. آری این خانم و امثالش عمری بر نمازشان هوای نفس خود را خدا نامیده و در هر نمازی شیطانی را با خود به ارمغان برده اند و نتیجه اش جز بدبختی نبوده است. بدین لحاظ او راست می گفت ولی نمی دانست که براستی جریان از چه قرار است زیرا او اصلاً با خدا سر و کاری نداشت در حالیکه خود را خداپرستی مخلص می پنداشت و به این نتیجه رسیده بود که بقول نیچه: خدا مرده است!! استغفر الله ربی... خدا نمرده بود بلکه او با شیطان سر و کار داشت و شیطان هم جز فریبکاری و القای غرور مقدس مآبانه کالائی دگر ندارد: «بدانید که شیطان را جز غرور کالائی برای شما نیست!» و برجسته ترین هویت این زن نیز غروری مرگبار بود از شیطانی که می پرستید بنام خدا! او به چشم ملحد مرا می نگریست زیرا می دانست من معتقد به دیدار با خدا در دنیایم!

۲۴۶- عجبا که در جوامع به اصطلاح مذهبی و مقدس مآب، آنانی که آشکارا و با صدای بلند خدا و رسول و مقدسات را منکرند و مظهر فساد می باشند هرگز مورد فتوای الحاد و ارتداد کسی قرار نمی گیرند (زیرا کفر اینان، قداست آنان را بیشتر اثبات می کند) ولی کسی که خدای را در حیات و هستی عالم گزارش کند ملحد و مرتد می شود از منظر جن پرستانی که خداپرست تر از خود نه سراغ دارند و نه مایلند که اصلاً باشد. این واقعیت آشکارا نشان می دهد که این نوع خداپرستی اشد خودپرستی است و خودپرستی قلمرو جولان اجنه و شیاطین است زیرا نخستین کسی که گفت «منم» ابلیس بود که خدای را متهم به حماقت و فریبکاری نمود! قرآن-

۲۴۷- «پس بخوانید خدای را عاشقانه هر چند که کافران را خوش نیاید» غافر۱۴- بخصوص کافران نمازخوان را. زیرا کافران بی نماز و ادعا اصلاً با خدا کاری ندارند لذا نه خوششان می آید و نه بدشان! اینان هرگز نمی توانند مؤمنان و امامان را بکشند مگر اینکه مست باشند مثل یزید!

۲۴۸- «والا مقام صاحب درجات عرش القاء می کند روح را از نزد خودش به آنکه بخواهد از پرستندگانش تا هشدار دهند مردمان را به ملاقات خدا» غافر۱۵-
این آیه از مصادیق کل رسالت عرفانی ماست و همه عاشقانی که بقدرت روح الهی و نگاه روحانی حق، وی را به جلوه ای از نشانه هایش دیدار می کنند به درجه ای از تجلی عرش حق. بواسطه همین روح است که قرآن و علم تأویل و هدایت و رحمتش هم بر دل دریافت کننده روح نازل می شود به همان درجه. زیرا این روح از امر حق نازل شده است و امر حق همان دین و کتاب اوست که مصداق دیگرش همان سوره قدر است که ناظر است بر نزول روح و ملائک که از کل امر حق نازل می شود. و البته این القاء یا نزول روح و امر حق در عرصه ختم نبوت از منشأ حقیقت و روح محمدی فرود می آید «ای رسول وحی کن به مؤمنانت آنچه را که به تو وحی نموده ایم»- «وحی ای که وحی کرده می شود» نجم-

۲۴۹- «خداست آنکه زمین را محل قرارتان ساخت و آسمان را سقف آن نمود و زیباترین صورت را به شما اعطا نمود و پاکترین رزق را روزیتان کرد پس افزون شد خدائی که پروردگار جهانیان است.» غافر۶۴-
این افزون و افزونتر و برتر و برترتر آمدن خداوند در قرآن کریم درباره خلق هر مرحله ای از جهان تکرار شده است. آیا براستی این ماجرای افزون آمدن خدا در جریان خلق جهان چیست؟ هر چند که اکثریت قریب به اتفاق مترجمین فارسی این اصطلاح «فتبارک الله» را به عامیانه و جاهلانه ترین شکل به فارسی آورده اند مترادف بارک الله! اینهم از عجایب تبدیل و تحریف آشکار آیات است «و کافران آیات خدا را تبدیل می کنند» قرآن-

۲۵۰- این فزونی خدا در جریان خلق جهان البته امری واضح و بدیهی است و همان فزونی ظهور ذات هوئی و ازلی اوست در جهان. و این درست خلاف اندیشه بسیاری از مقدس مآبان است که جهان هستی را چیزی حقیر و در شأن خدا نمی دانند و لذا دیدار با خدا در جهان را منکرند و عین کفر می خوانند. پس معلوم نیست اصلاً جهان هستی برای که و چه آفریده شده است و گوئی این آیه مکرر قرآن را باور ندارند که: زمین و آسمانها و هر چه در آنست برای خداست! یعنی برای حضور و ظهور خدا! و لذا عالیترین و کاملترین ظهور در انسان و خاصه انسان کامل است که با خلق او خلقت به کمال و پایان می رسد. این بدان!

۲۵۱- «زمین من واسع است» یعنی عالم ارض یا کائنات فقط وسیع و لامتناهی نیست بلکه در ذاتش مستمراً در حال وسعت جدید و جدیدتر است و این معنائی دیگر از خلق جدید است که عالم ملکوت و جبروت و لاهوت و هاهوت جملگی ابعاد و درجاتی از واسع بودن زمین خداست پس خداوند برای تجلی و ظهورش در عالم ارض هیچ کم و کسر و محدودیت ندارد. هر چند که وسیع ترین و عالیترین قلمرو حضور و ظهورش دل مؤمن عاشق اوست بقول رسول اکرم ص که نقطه ای لامتناهی است. در این معنا بمان تا با جاهلان نمانی!

۲۵۲- «واسع» بودن ارض الهی در بیان لغت علوم مدرن همان واقعه انبساط بی پایان جهان است که البته انبساط روحانی و اشراقی آن امری برتر و دگر است که جلوه گاه وجه الله است. و اینست اصل معنای فتبارک الله و فزونی بی پایان خدا در حضور و ظهورش در عالم ارض! آنانکه جای خدا را در جهان ارض نمی دانند خلق عالم را چه بازیچه و حقیر انگاشته اند و اصلاً وجود خود را چقدر تحقیر کرده اند و کفری برتر از این نیست!

۲۵۳- آنانکه جهان را از خالقش تهی می کنند و این را تسبیح و تنزیه می پندارند که در واقع تسبیح ضد تسبیح است. تسبیح اینست که جز خدا نباشد نه اینکه خدا نباشد! اینست اساس هر شرکی! زیرا وقتی اشیای جهان منهای خدا باشند و خداوند جدای جهان باشد مگر می شود جهان را در این تفکیک به تشریک با خداوند نکشانید زیرا آدمی زندگانیش تماماً با جهان و جهانیان است از همه ابعاد معیشتی و مادی و معنوی. و خدا هم که خارج از آن است و جداگانه خوانده می شود. ولی پرستش و توجه و عشق عملی متوجه به جهان و جهانیان منهای خداست. و اینست شرکی که هیچ جای گریز ندارد. «پس وای بر مشرکین» فصّلت۶- که کل زمین و آسمانها را برای خود می خواهند نه خدا! و بخدا هم می گویند: برو همانجائی که بودی! جای تو اینجا نیست زیرا ما خیلی مقدس هستیم و دو خدا در زیر یک آسمان جائی ندارد!! اینست حرف دل مشرکان! «پنداشتند که خداوند آنها را نمی بیند... این بود آن گمانی که بخدا بردند... پس اینک باید که بر آتش صبور باشند و اگر عفو طلبند بخشایش نیابند زیرا همه بشارتها و هشدارها و رحمت رسولان ما را انکار کردند...» فصلت۲۴-۲۰- «و اینست جزای دشمنان خدا در جهان. و آتش جاودانه آنها راست از بابت انکار نشانه های ما در جهان» فصلت۲۸-

۲۵۴- پس معنی دشمنی با خدا و دشمنان خدا (أعداء الله) را در قرآن فهم کن یعنی همانها که او را از ملک خودش تبعید نموده و به عدم ازل بازمی گردانند و نام این کار را تسبیح و تقدیس خدا می نامند اینان همان پیامبرکشان و امام کشان و عارف کشان تاریخند و دشمن ذاتی توحید وجودی یعنی وحدت وجودند! این بدان! و لذا خداوند آنان را به عذاب نابودی که همان عذاب النار خلد است محکوم می کند. «و روزی که دشمنان خدا در آتش جمع می شوند اینست جزای دشمنان خدا و سرای جاویدشان به مجازات انکار نشانه های آشکار خدا در جهان» فصلت۲۸و۱۹

۲۵۵- «و بزودی آشکار می سازیم نشانه های خود را در درون و برون خودشان تا معلوم شود ایشان را که او حق است. آیا پروردگارت کافی نیست که بر هر چیزی شهید است و شاهد. هشدار که ایشان از ملاقات پروردگارشان در شک هستند. هشدار که او به هر چیزی احاطه دارد» فصلت۵۴-۵۳
زیرا بواسطه او که حق است نشانه های حضور خدا در آفاق و انفس انسانها آشکار و تبیین می گردد و معلوم می شود که خداوند از درون و برون آدمی بر او شهادت و احاطه دارد و ظاهر و باطن هر چیزی است که: اوست ظاهر و باطن و حائل و فاصل و واصل و واحد و واجد و موجود! قرآن- ولی اکثر باز هم انکار و شک می ورزند زیرا اصلاً میلی به دیدار با خدا ندارند «و چون شوق دیدارش را ندارند هدایت نمی شوند» چرا که اصلاً هدایت یعنی حرکت بسوی او و جهت دیدارش! پس گوهره هدایت عشق الهی است بیواسطه و یا بواسطه کسی که او را دیدار کرده است. و آنکه دارای این عشق نیست جبراً مشرک است و این شرک زمینه نفاق می باشد. آنکه عاشق وش نیامد در نفاق افتاده است. حافظ

۲۵۶- «از بهترین آنچه که بر شما نازل می شود پیروی کنید... قبل از آنکه عذابی ناگهانی بر شما فرود آید...» زمر ۵۵- این آیه خطاب به مؤمنانی است که تحت ولایت امر مراد روحانی خود هستند که صاحب کتاب تأویل و علم هدایت از جانب خداست. و این را بدان که مرید همواره بین امر حق و حق تر صاحب اختیارست که باید حق تر را پیروی کند به مصداق این سخن رسول خدا ص که «حسنات ابرار برای مقربین گناه محسوب می شود» و مقربین همان کسانی هستند که در نزد مراد روحانی سلوک می کنند.

۲۵۷- «هر آینه آسمانها شکافته شود و ملائک تسبیح کنند به ستایش پروردگارشان و آمرزش طلبند برای آنکه روی زمین است. هشدار بدان که براستی که خدا هموست که بخشنده مهربان است. و آنانکه کسی غیر از خدا را به ولایت بر خود گزیدند خود خدا حافظ بر آنهاست و تو وکیل آنها نیستی و آنانکه غیر خدا را به ولایت خود گرفتند پس خدا هموست که مرده را زنده می کند...» شوری ۹ و ۶ و ۵ آنکه بر روی زمین است هموست خدای بخشنده مهربان! او کیست! امام و خلیفه خداست که از برای او دربهای آسمان باز می شود تا با خدایش دیدار کند. و هرکه او را به ولایت و امامت بر خود گزیند خود خداوند حافظ و وکیل و هادی اوست. و این امام همان خدای روی زمین است و بقیة الله است یعنی بقای خدا در عالم ارض: بقیه الله فی الارض! که جز او خدایی در عالم ارض نیست که دادرس کسی باشد. و اولیای او بر روی زمین که زبان ناطق اویند مشمول همین قاعده می باشند. مردگانی که به نور عشق اولیای الهی زنده می شوند و شنوا و بینا می گردند تا آنها هم خدایشان را در تجلی امامشان دیدار کنند. این آیات هم در اکثر ترجمه ها تبدیل و تحریف شده اند.

۲۵۸- «بواسطه همانچه که آنها را بسوی خدا می خوانید خدا هم به همان واسطه آنها را هدایت می کند...و تفرقه نگزیدند مگر پس از آنکه آنها را علمی از راه بخل و سلطه گری آمد...» شوری۱۴-۱۳
این آیه خطاب به رسول و اولیای الهی است که طالبان هدایت را به معرفت حق دعوت می کنند و این علم و عرفان همانست که آنها را به خدا می رساند بشرط آنکه آنرا بخدمت بخل و برتری جوئی در جامعه نیاورند که در این صورت همان معرفت وسیله گمراهی و تفرقه آنها می شود. «آنانکه به واسطه علم گمراه شدند» قرآن- جاثیه۲۳
بدان که علوم عرفانی دارای جاذبه و رسوخ روحانی شدیدی است و لذا صاحبانش وسوسه می شوند تا از آن، جهت هویت بازاری و شهرت و برتری جوئی بهره گیرند این همان «علم بغی» در قرآن است. در تجربه این جانب نیز شاهد بودم که بسیاری پس از دریافت معارف توحیدی از این جانب به سوی بازار سوداگری رفتند و ایمان و هدایت خود را فروختند «و از میانه راه گمراه شدند» قرآن – و اندکی بعد خبر رسوائی و مفاسد آنان را شنیدیم. حتی کسی را دیدم که عین میمون شده بود «آنانکه پس از ایمان، کافر شدند خداوند به برخی از آنان گوید که بوزینه شو...» قرآن-
پس این معارف اهلش را هدایت و نااهلش را کافرتر و منافق تر و رسوا می سازد درست مثل خود قرآن. زیرا این معارف به مثابه باطن قرآن هستند و لذا آثارشان در هر دو حالت شدیدتر و سریعتر است زیرا تأویل قرآن است. این معارف عرفانی مصداق «متشابه مثانی» است یعنی ثانی قرآن به زبان دوران است. زمر۲۳- که کتابهای اصیل عرفانی مصداق این امرند.

۲۵۹- «هر آینه آسمان گشوده می شود و ملائک تسبیح کنان به ستایش پروردگارشان طلب مغفرت می کنند برای آن کسی که بر روی زمین است و هشدار که براستی خدا هموست که آمرزنده و مهربان است» شوری۵-
اینجانب پس از واقعه نزول روح و هو، تا سالها که هنوز دست به قلم نزده و رسالت عرفانی ام آغاز نشده بود و روی به خلق نکرده بودم، هر آن شاهد و ناظر بر حقیقت این آیه بودم یعنی هر آینه لقای الهی میسر و مقدور بود. ولی افسوس که در آن دوران من بسیار خام و غافل بودم از این رحمت و عشق مطلقه الهی تا از آن برخورداری کافی داشته باشم و این از ویژگی ولایت و رسالت عرصه ختم نبوت و غیبت است.

۲۶۰- بدان که رؤیت پروردگار حاصل غایت عطش یاد او در دل انسان است و دلی قادر به یاد او نیست الا به تقوای الهی که دل را نرم و زنده می کند. گرچه بدون نزول روح هنوز هم چشم دل بینا به جلال و جمال حق نخواهد بود. ولی این امر برای مریدانی که دارای دلی زنده اند هزاران بار آسانتر و سریعتر است اگر در ارادت خود تابع بی چون و چرا باشند.

۲۶۱- «آنانکه در خدا جدال می کنند پس از اجابت خواسته هایشان. پس باطل است دلایلی که می آورند و بر آنهاست غضب و عذاب شدید خدا» شوری۱۶-
جدال در خدا یعنی جدال با ولی خدا. زیرا ولی خدا در خداست و خدا در ولی خود شاهد و ناظر است.
اینجانب بارها شاهد کسانی بوده ام که به چندین درد بی درمان مبتلا بوده و از من طلب گشایش کردند که خداوند اجابتشان نمود ولی بعد از آن جهت تن ندادن به حکم خدا و توبه از گذشته، بهانه های بنی اسرائیلی اقامه کردند و رفتند و بزودی به غضب و عذابهای شدیدی مبتلا شدند.

۲۶۲- «(به مؤمنان مبتدی) بگو مزدی از شما نمی خواهم مگر مودّت با نزدیکانم...» شوری۲۳-
متأسفانه در این آیه نیز از همان آغاز اسلام تحریفاتی آشکار در معنا و ترجمه پدید آمده است و آن مربوط به معنای «نزدیکان» است که دال بر خاندان شده است در حالیکه گوئی خداوند لغت معنایش ضعیف بوده است که از کلمه «اهل بیت» استفاده کند تا مردم مجبور به تفسیر و تحریف نشوند. خلاصه اینکه منظور از «نزدیکان» رسول یا امام یا ولی خدا مؤمنانی هستند که در کنار او زندگی می کنند که البته این امر می تواند شامل حال اهل بیت هم باشد. و این مؤمنان قدیمی تر امتحان بزرگی برای مبتدیان هستند همانطور که مؤمنان مبتدی برای قدیمی ها امتحانی بزرگ محسوب می شوند. و بخل و سروری ایمانی همواره از آفتهای مهلک اهل ایمان بوده است. و اصولاً آنهائی که کمتر اطاعت می کنند دچار این مرض

شیطانی شده و چه بسا ساقط می گردند! در حالیکه بقول رسول خدا، مؤمنان آئینه معرفت نفس یکدیگرند که حتی قرار است در یکدیگر پروردگار را دیدار کنند. به یاد آوریم در صدر اسلام آنانکه نسبت به مخلصین و عشاق محمد ص، (مثل علی و سلمان) بخل ورزیدند عاقبت هلاک شدند. مریدان قادر به مشاهده باطن خود در رسول یا امام نیستند زیرا واقعه جانشینی رخ داده است و در وجود ولی خدا، الوهیت خود را می بینند ولی در رابطه با سائر مؤمنان است که قادرند نفس خود را ببینند و اصلاح نمایند. و این قانون «دوست دوست» است: هر که دوست مرا دوست بدارد مرا دوست می دارد و هر که دشمن مرا دشمن دارد مرا دوست می دارد. قرآن-

۲۶۳- یکی از بزرگترین معضلات نفسانی مؤمنان در رابطه با ولی خدا اینست که او را دربست برای خود می خواهند و لذا چشم دیدن سائر مؤمنان را ندارند و استمرار این مرض موجب هلاکت است. و تنها راه علاج این مرض مهلک همانا اطاعت بی چون و چراست از امام یا رسول! وقایع صدر اسلام بهترین آئینه عبرت این واقعه است که آنهائی که کمتر از رسول خدا اطاعت می کردند نسبت به اطاعت کنندگان مخلص دچار بخل می شدند و برخی از این یاغیان بخیل عاقبت هلاک شدند.

۲۶۴- این بدان که رابطه با ولی خدا قلمرو برپائی قیامت نفس است که فقط عاشقان معرفت و حقیقت در این قیامت می مانند و خود را پاک و خدائی می سازند و مابقی با تهمت و عداوت، می روند و به غضب الهی دچار می شوند. «خداوند بر شما منت نهاد که از میان شما رسولی بر شما گزید تا شما را پاک سازد و گناهتان را ببخشاید و کتاب و حکمت آموزد تا رستگار شوید» قرآن-

۲۶۵- «و اگر خداوند رزقش را بر پرستندگانش وسعت و رونق داده بود هر آئینه ستم می کردند و گمراه می شدند ولیکن به اندازه ظرفیت آنها رزق می بخشد که او به احوال آنان عالم و بیناست» شوری۲۷-
بنگر که حتی امامان معصوم در دعاهای خود از خداوند طلب فقر و بیماری می کنند تا مبادا از خدا دور شوند تا چه رسد به سائر مؤمنان! بخدا سوگند که رزقی برتر از فقر یا فخر برای مؤمن نیست که چشم دل مؤمن به جمال حق بینا می گردد که همو می فرماید: گرسنه شو تا جمالم بینی! حدیث قدسی- و البته فقط بقدرت عشق می توان فقر را تبدیل به غنای الهی نمود. پس بر مؤمنان و سالکان سیر الی الله است که در تقوای معیشتی هر چه بیشتر جهاد کنند و خانه های خود را آخور نبینند. زیرا از آنجا که مؤمنان دارای امام، از بخش عمده ای از دغدغه های دنیوی مبرایند اگر این راحت جان را صرف تزکیه و تعالی و عبادت و معرفت نکنند تبدیل به جانورانی شکم پرست و زن باره می شوند و تباه می گردند هیهات!

۲۶۶- «بر آنکه از ظلمی که بر او رفت انتقام کشید ایرادی نیست. ولی آنکه صبر و عفو پیشه نمود اینست همت بزرگ...» شوری۴۳-۳۹
و بدان که عاشقانند که قدرت عفو دارند و مابقی یا انتقام می ستانند و یا کینه می کنند. و همت بزرگ همان عشق الهی است: عزم الامور!

۲۶۷- «خداوند با بشر سخن نمی کند الا بواسطه وحی و یا از پس پرده ای و یا بواسطه رسولی که به نزدش می فرستد به وحی هر آنچه اراده کند و اوست علی حکیم» شوری-۵۱
این بدان که دوره نزول یا القای وحی و روح نه تنها به پایان نرسیده که عمومی گردیده است و اینست دلیل ختم نبوت. یعنی همه انسانها بواسطه معرفت نفس می توانند به وحی قلبی دست یابند و اینست معنای کمال نعمت در اسلام. و این وحی بیواسطه است و مقام حدیث که امامان معصوم و فاطمه(س) نخستین فاتحان این وادی به تمام و کمال بودند و لذا پیشوایان ما هستند درست به همین معنا. نه اینکه از آنها تقلید کنیم بلکه به مقام آنها نزدیک شویم و به امامت باطنی و عرفانی برسیم چرا که بقول علی ع تقلید از امام، کفر است. منتهی این کلام خدا با بشر، برای عارفان واصل بیواسطه و قلبی- روحی است که همان علیین هستند: علی حکیم! ولی برای سائر مردمان که چنین توانی ندارند همین علیین زمانه به مثابه فرستادگان خدایند بسوی مردم و کلامشان کلام الله است در درجات قدرت ابلاغ.

۲۶۸- بسیاری بر این پندارند که همینکه دانستند که خودشناسی، خداشناسی است پس حتماً فوراً با خدا ارتباط مستقیم یافته اند و هر چه که به ذهنشان خطور می کند وحی منزل است! و بدینگونه با خواندن چند سخن قصار از ائمه و عارفان کوس اناالحق می زنند و بسرعت هم رسوا می شوند و بخود می آیند که اینک سرآغاز معرفت نفس است آنهم نه بخودی خود که در نزد علی واری! این بدان!

۲۶۹- «و همچنین وحی نمودیم به تو روحی از امرمان را که تا قبل از این نمی دانستی که کتاب چیست و ایمان یعنی چه. لیکن برایت نوری قرار دادیم که بواسطه این نور هر کدام از بندگان را که بخواهیم بر صراط المستقیم هدایت می کنیم، صراط خدائی که هر چه در زمین و آسمانهاست برای اوست. و بدان که همه امور به خدا می رسد.» شوری۵۳-۵۲

مخاطب این آیه همه اولیای مرسل و غیرمرسل هستند که صاحب روح و نوری از خدا شده اند که حامل کتاب خدا هم هست تا بندگان طالب و مستحق را بر راه دیدار با خدا قرار دهند در تجلی هر چیزی که در جهان است. زیرا این دیدار غایت هدایت و مقصود از کل دین است.

۲۷۰- همه کسانی که کمابیش به احکام الهی پای بند هستند خود را مؤمن می پندارند فقط آنگاه که محل نزول روح الهی شدند یا یکی از صاحبان این روح را دیدار کردند تازه تصدیق می کنند که تا قبل از این از قرآن و ایمان بیگانه بودند هر چند که شبانه روز آنرا می خواندند. «مگوئید که مؤمنانیم بلکه هنوز اسلام در شما قلبی نشده است» قرآن- و اسلام در دل کسی وارد می شود که دلش به نور حق یا یکی از اولیای حق، عاشق و منور و لطیف و زنده شده باشد و مابقی را بقول خداوند «گوئی که هنوز دلی نیست»-

۲۷۱- «سوگند به این کتاب آشکار کننده که آنرا به عربی قرار دادیم تا در آن تعقل کنید و براستی که او در اصل کتابش در نزد ما علی حکیم است» زخرف۴-۲
و می دانیم که بارها رسول خدا، علی را قرآن ناطق یا زنده خواند و علی هم بارها این صفت را در خود برای مردم متذکر می شد که: ای مردم قرآن منم! پس بدان که علیین دوران نیز به درجات دارای همین مقام در نزد خدایند: مقربین به علیین می رسند که کتابی است! قرآن-

۲۷۲- «و تا آمد آنانرا حق و رسولی آشکار، گفتند که این جادوست و ما آنرا منکریم... و ما بهمان راه پدران خود می رویم... اصلاً چرا این رسول از قوم خود ما نیامد... پس انتقام کشیدیم از آنان...» زخرف۳۰-۲۳
مپنداری که این ماجرا فقط مربوط به رسولان عهد کهن بوده است و قرآن قصه پیشینیان است و ربطی به حالا ندارد. آیا براستی کدامیک از علمای مسلمان ما قرآن را کتاب روز می فهمند و عینیّت آنرا آیه به آیه در جهان مدرن می یابند! افسوس که اکثریت قریب به اتفاقشان بقول قرآن، این کتاب را افسانه های قدیمی می یابند به همین دلیل با کل دین و فقاهت و مسائل مدرن انسان بیگانه و درمانده هستند و بسوی مرگ تاریخی می روند زیرا در حقیقت وجود امام حی و حاضر را بر روی زمین منکرند و برایشان خدای آسمان و امام غایب مترادف هم است: نبود خدا در آسمان و زمین! آیا کفری کاملتر و بزرگتر از این ممکن است. و اینست که طبق دهها روایات، خصم ترین منکران ظهور جهانی امام، علمای رسمی اسلامند همانطور که شقی ترین دشمن موعود بنی اسرائیل یعنی مسیح ع ، علمای یهود بودند و به گمان خودشان او را تکه پاره کردند و جسد سلاخی شده اش را به صلیب کشیدند لعنت الله علی اعداء الله! و همانکاری که علمای رسمی اسلام با حلاج و عین القضاة و امثالهم کردند یعنی با آن دوازده مهدی عصر غیبت مهدی مطلق!

۲۷۳- «الا انّ الله هو...» چقدر این آیه در قرآن تکرار شده که قلب ترجیع بندهای عرفانی کتاب خداست. آیا معنای این آیه سخت و رمزی است و یا باورکنندگانش سخت کافر و منکرند و در دیدار پروردگار شک دارند. وگرنه معنای تحت لفظی آن آشکار آشکار است: هشدار بدانید براستی که خدا هموست! این هو همان امامان دورانهایند در اقوام بشری. و این کلام چقدر تکرار شده است که: انّه الحق- براستی که او حق است!

۲۷۴- و امامان آخرالزمان نشانه ها و پرچمداران قیامت هستند و برپا دارندگان آن. همانطور که رسول خدا، علی ع را اینگونه معرفی نمود که: علی پرچم دار قیامت است! «براستی که او نشانه (پرچم- عَلَم) قیامت است پس در او شک نکنید...» زخرف۶۱- که هر که شما را از این امر بازدارد شیطان است. «و باز ندارد شما را شیطان که او دشمن آشکار شماست» زخرف۶۲- «و آیا قیامت را بصورت یک واقعه آنی انتظار می کشند؟ جاهلند و نمی دانند» زخرف۶۶- آری قیامت همان روز پنجاه هزار ساله و تدریجی است همانگونه که در مجموعه آثارمان شرح نموده ایم. و در چنین روز طویلی متقین بهمراه امامان خود در بهشت بسر می برند و در آنان هیچ نگرانی و هراسی نیست. ولی ظالمان را عذابی دردناک است و هراسی مرگبار! «در چنین روزی کافران برخی، برخی دگر را دشمن هستند ولی بندگان من را هیچ ترس و اندوهی نیست آنانکه به نشانه های ما ایمان آوردند. درآئید در بهشت من با جفتهایتان...» زخرف۷۰-۶۷

۲۷۵- «و افزون آمد آنکه پادشاهی آسمانها و زمین و هر آنچه بین آنهاست برای اوست...» زخرف۸۵-
بخدا سوگند که جمال پادشاهی او را دیدار کردم که پایش بر زمین و سرش بر آسمان می سائید و خورشید و ماه کلاه او بودند. او را در صورت خویشتن دیدار نمودم در واقعه کسوف بزرگ که مرکزش خراسان رضوی بود به گمانم سال ۷۵ یا ۱۳۷۴ شمسی در مشهد. این همان جمال اعلای پروردگارم بود که به امانت در نزد من نهاده بود. «هیچکس را در نزد پروردگارش چیزی نیست که آنرا بخواهد الا جمال اعلای پروردگارش را که خوشبختش خواهد نمود» لیل۲۱-۱۹- و من براستی سعادت و خوشبختی برتر از آن را در کل زندگی نیافتم. و آیا می دانید که او چگونه افزون آمد؟ چهل شبانه روز در مشهد مرا در نژادی مأمور ابلاغ و بشارت و تنذیر و آشکارسازی آیات و بیناتش ساخت که شقی تر و تباه شده و تبهکارتر و کافرتر از آن نه در عمرم دیده و نه شنیده بودم. و در آن چهل شبانه روز لقمه ای از آن خانه از گلویم پائین نرفت و

بارها متوجه شدم که غذایم را مسموم کردند بطرزی منافقانه. با اینحال چهله را به تمام رسانیدم به امرش. تا شب چهلم که فقط پیرزنی در آن خانه بمن عداوتی آشکار نداشت و دعوی ایمان و تصدیق می کرد به نزدم آمد که نیمه شب بود. به ناگاه از فرط ضعف احساس موت کردم و به او گفتم برو برایم کمی نمک بیاور. او که رفت من بیهوش بر زمین افتادم و از درز چشمانم ماه را از پنجره دیدم که بر من فرود آمد و دیگر هیچ نفهمیدم. بهوش که آمدم دیدم پیرزن بر بالای سرم ایستاده و مثل ابر بهار اشک می ریزد که: «شما کیستید؟ مرا عفو کنید من در طی این چهل شبانه روز به شما بسیار بدبین بودم و تهمت های بسیار زدم و همدست دیگران شدم و...» گفتم عیبی ندارد خدا ببخشد هر دوی ما را. گفت «من که با نمک برگشتم شما را در اتاق ندیدم و بلکه ماه را دیدم که کف اتاق افتاده بود.» فردای صبح آن شب وقت طلوع آفتاب دانستم که آنروز بزرگترین کسوف تاریخ به مرکزیت مشهد رخ داده است بیرون رفتم تا کسوف را تماشا کنم با خود گفتم «خدایا به امر تو در این خانه خیلی رنج کشیدم یک نظر ببینمت بعدش جانم بستان. دیگر حوصله ماندن ندارم خیلی خسته ام...» و دیدم آنچه که دیدم. «به یاد آور که آرزوی مرگ می کردی و او را ندیده بودی و دیدی» قرآن- این آیات را بتدریج حدود ده-پانزده سال پس از آن وقایع در قرآن یافتم به اتفاق. «و نیافریدیم آسمانها و زمین و آنچه بین آنهاست به عبث و بازی. نیافریدیم آن دو را الا برای حق. ولی اکثر مردمان نمی دانند» دخان۳۹-۳۸- «و نشانه های خود را بر ایشان در درون و برونشان آشکار می کنیم تا بدانند که او حق است. ولی در دیدار خدا شک دارند حال آنکه خدا بر همه چیز محیط است...» فصّلت۵۴-۵۳

۲۷۶- «یاری کنید خدای را تا یاری کند شما را و اقداماتان را به اثبات برساند» محمد۷-
یعنی خداوند را در رسانیدن آیات و کلام و حقایق دینش یاری دهید تا او هم شما را در رسانیدن به خودش یاری نماید و اقدام و ادعاهای برحقتان را به ثبوت برساند. این کل سیر زندگی من بوده است. زیرا من همواره می دانستم که این دینی که در نزد مردمان جهان است ضد دین است و این خدائی که اکثر مردمان می پرستند خدا نیست و خدا در جهان حضور دارد ولی من کورم. بدین گونه یکدیگر را یاری دادیم نه به نیاز که به عشق. هر چند که یاری من به او و دینش فقط بهانه ای بود که بمن اجر دهد تا قدرش را بدانم و به بازی نگیرم هر چند که در دوره ای غفلت بسیار نمودم و شرمسار درگاهش هستم.

۲۷۷- «وغرق در بازیهای مردد و مشکوکند که دود همه آسمان را فرا می گیرد و مردمان را در هم می پیچد و اینست عذابی دردناک! و گویند خدایا عذاب را از ما دفع کن که ما مؤمنانیم. ولی کجاست کسی که به یاد آورد چون فرستادیم بسوی ایشان رسولی که بیان کرد حقایق را. ولی روی گردانیدند و گفتند او آموزگاری مجنون است... پیش از این هم رسولانی مهربان آمدند و همین ماجرا بود...» دخان۱۷-۹
براستی این آیات نیازی به شرح و تأویل ندارد و عین واقعیت امروز جهان است و بیانی امّی برای مردمان. آموزگار دیوانه لقب مشترک بنده در نزد اکثر خوانندگان آثارم می باشد و بهترین سخنان ایشان اینست: «این حرفها عین حقیقت است ولی بدرد نمی خورد افسانه است با واقعیت زندگی انسان مدرن جور درنمی آید...» این بدان که همه مؤمنان و رهروان حق در تاریخ سرنوشت مشابهی دارند. از این رو کل زندگی انبیای الهی نسخه اصلی زندگی همه مؤمنان در تاریخ است تا قیامت. وگرنه قرآن قصه و افسانه های عهد عتیق محسوب می شود (بقول کافران در قرآن)- همانطور که امروز ناگفته زبان حال بسیاری از علمای دین هم جز این نیست عملشان این را نشان می دهد وقتی که برای اجتهاد و پاسخهای شرعی مجبورند که یک گردان دکتر و مهندس و روانشناس و پزشک و اقتصاددان در خدمت خود داشته باشند و این اجتهاد تکنولوژیستی است و نه قرآنی. و اینست مهجوریت قرآن در امت محمدی: «و رسول می گوید خدایا این کتاب چه مهجور است در امّت» قرآن- این کلام همه اولیای الهی در تاریخ است وگرنه در عصر رسول اسلام ص قرآن براستی در صحنه حیات اجتماعی مردم حضور داشت. و الآن فقط آوازش حضور دارد که خوانندگانش گرانقیمت ترین خوانندگان جهانند و از ثروتمندترین آن. ابن عربی می فرماید: هر گاه که قرآن می خوانید خودتان را بر جای رسول قرار دهید و مخاطب خداوند بدانید! زیرا مؤمنان حقیقی براستی اوصیاء و وارثان رسولند در عصر ختم نبوت به درجات! «و براستی که این کتاب را به زبان تو بر مردمان آسان و روشن نمودیم تا فهم کنند. تو گفتی پس انتظار بکش همانطور که آنان هم در انتظارند» دخان۵۹-۵۸- و این آیه خطاب به فرستادگان مهدوی و علوی است (همانطور که خطاب به رسول خدا محمد مصطفی است) که قرآن را به زبان امی و قوم خود و به منطق روز بر مردمان بیان می کنند. هر مؤمنی که خود را بر جای رسول خدا نداند از مؤمنان این امّت نیست. این بدان! هر چند که اکثر مردمان می گویند که: این حرف جدیدی است و ما آنرا منکریم و به همان راه سنت پدران خود می رویم... قرآن-

۲۷۸- مگر می شود امروزه مسلمان مؤمنی از حقایق قرآنی بگوید و متهم و طرد و لعن و مسخره مردمان و بلکه علمای رسمی و صاحبان قدرت قرار نگیرد. پس باید عاشق باشد تا یک تنه در قبال مدرنیزم جهان مسیری مخالف رود «ای مؤمنان اگر هم شده دو به دو یا حتی به تنهائی دین خالص خدا را بر پا دارید که خداوند شما را کافیست» قرآن- امروزه دین جز بقدرت عشق امکان بقا ندارد عشقی که باید پیشاپیش برایش از همه چیز خود گذشت که کمترینش اتهام الحاد و بدعت و جنون است.

۲۷۹- «آیا دیدی آنرا که هوای نفس خود را خدا گرفت و گمراهش نمود خداوند بواسطه علمی. و باطل ساخت گوش و هوش و چشم او را. پس چه کسی غیر خدا می تواند هدایت کرد او را. به یاد آورید و فکر کنید» جاثیه۲۳-
آیا براستی خدائی که اکثر مردمان از او دم می زنند و می خوانندش جز ایده خدا در گمانشان است که توجیه گر و تقدیس کننده همه اعمالشان است و در واقع مرید آنهاست. این همان هوای نفس است همان خود ایده آلی است که خدا نامیده می شود. و آن علم گمراه کننده کدامست در این نوع خداپرستی؟ علم توجیه گری و تقدیس اعمال زشت خود. علم لباس حق پوشانیدن به اعمال ناحق. و لباس باطل پوشانیدن به اعمال حق مؤمنان حقیقی. این همان علم ابلیس است که کاری جز زیباسازی زشتی ها در اندیشه بشر نیست: علم کلاه شرعی! علم کلاه علمی! علم کلاه عشقی! علم کلاه عرفانی! علم کلاه هنری و تکنولوژیکی و رسانه ای! و علم کلاه قرآنی حتی! «و این کتاب کافران را گمراه می کند» قرآن- و از طریق این علوم خود- فریبانه است که آدمی حتی چشم و گوش خود را باطل می سازد و وجدانش را از کار می اندازد. این بدان که خداوند بواسطه اراده و اعمال و افکار هر کسی او را هدایت یا گمراه می کند. زیرا در همه حال انسان، جانشین خدا در خویشتن است. در این معنا بمان که ابلیس در ذهن تو با تو کار می کند: ذهن توجیه گر! و هر چه که اسباب و دلایل و فرمولها و اطلاعات علمی تو بیشتر باشد همین ها در خدمت توجیه گری و خود- فریبی تو می آید به یاری ابلیس که همان اراده زیباسازی زشتی ها در توست آنهم در خیالات محض تو بی آنکه هیچ تلاشی کرده باشی.

۲۸۰- پس چه چیزی به آدمی این قدرت و شهامت و صداقت را می دهد که زشتی های خود را زشت ببیند و به یاری اندیشه ابلیسی آنرا رنگ و لعاب نزند و بلکه تصدیق و توبه نماید و خود را زیر و زبر سازد: ایمان و اعتماد به عشق الهی مرد خدا که می بینی همینگونه زشت هم که هستی باز هم تو را چه دوست می دارد برای خودت. و یاریت می دهد که براستی زیبا شده تا تو خودت را بتوانی دوست داشته باشی به حقیقت و نه به خود- فریبی!

۲۸۱- این بدان که اصولاً و وجوداً، آدمی برای خودش اهمیتی باطنی و ذاتی قائل نیست آنقدر که بخواهد برای اصلاح نفس خود جهاد کند و رنج بکشد بخصوص که در بازار مردمان هم زشتی ها و مکرها و مادیات و ریاکاری طرفدار و قدر و قیمت بیشتری دارد تا تقوا و فضیلت. ولی آنگاه که بناگاه محبوب دیگری قرار می گیری بخود می آئی که براستی خوب و پاک و با فضیلت باشی تا لایق این محبت باشی و بلکه روز به روز هم محبوبتر شوی. و این قدرت عشق است که اراده به نیکی و پاکی و فضیلت حقیقی را در محبوب پدید می آورد و تقویت می کند. و این عشق هرچه عمیق تر باشد قدرت به دگرگونی و اصلاح و توبه هم شدیدتر خواهد بود. زیرا هیچ کس به خودی خود در نزد خود و از چشم خودش اهمیتی ندارد الا در ظواهر امور که آنهم باز برمی گردد به قضاوت دیگران! این معنای دیگری از امر خلافت ذاتی انسان است که هیچ کس خودش نیست و همه جانشین دیگران در خویشند! و این سرّ رابطه است بعنوان اصل وجود انسانی بشر! انسان بعنوان حیوان اجتماعی!

۲۸۲- فقط اولیای الهی و انسان کامل است که خود خودش است زیرا به خدا در خود رسیده است زیرا خدا، خود است و مابقی بی خود و بی وجود: «همه نابودند جز خدا» قرآن-

۲۸۳- و می گویند «هلاک نمی کند ما را الا دهر! هر چند که بر آن علمی ندارند الا به گمان ذهنی. و چون نشانه های آشکار ما بر آنان عیان شود حجت ایشان در رد این نشانه ها همانا سنت پدران و وراثت است...» جاثیه ۲۴-۲۵
یعنی متوجه نیستند که این دهر (روزگار، سرنوشت، زمانه...) همان پیروی از سنت پدران است که بصورت فرهنگ و عرف و شرعیات تو خالی و جبرهای اجتماعی بر روان آنها حکمفرماست و جز از طریق اطاعت بی چون و چرا از خدا و رسول رهائی نمی یابند تا از جبر ژنتیک آزاد شوند. یعنی همان مذهب تاریخی- اجتماعی- وراثتی اساس دهر است و راه نجات از آن پیروی از امامان زنده حاضر است وگرنه همه مردمان جهان از سنت برجای مانده از رسولان کهن پیروی می کنند به گمان خویش! و عجب تر که توجیه انکار رسولان و اولیای زنده در نزد این دهریون نژادپرست اینست که: ما غیر خدا را اطاعت نمی کنیم!!! در حالیکه فقط از اجداد و جبر تاریخ پیروی می کنند. در این باب به رساله «عرفان تاریخ» از اینجانب رجوع نمایید!

۲۸۴- پس جز بقدرت عشق اولیای زنده نمی توان از شقاوت و ضلالت و جباریت دهر رهایی یافت. زیرا عشق، روان و جان و دل و هوش و حواس آدمی را به قلمرو الساعه (اکنون) می کشاند که همان قیامت است و رستگاری! و جز در شوق و باور به لقای الهی در حیات دنیا این عشق به غایت نمی رسد و رستگاری حاصل نمی آید. «آنانکه امید و شوقی به لقای الهی ندارند کافرانند و هدایت نمی شوند»
«و پادشاهی آسمانها و زمین خدای راست آنگاه که الساعه اقامه می گردد...» جاثیه ۲۷- و الساعه، عشق عرفانی است.

۲۸۵- چرا علی ع نخستین پرچمدار و بر پا کننده قیامت(الساعه) است؟ زیرا کاملترین عاشق است از دو سو: محمد و فاطمه! و لذا همه عشق های عرفانی در تاریخ هم محمدی و فاطمی است در علیین که ابقاء کننده قیامت علوی هستند. پس بدان که عرش قیامت حق بر دوش علی واران دورانهاست که عشاق جمال خدایند. و «آسمان دمادم برویشان گشوده می شود برای این دیدار! و این گشایش همان قیامت است.» در این واقعه بمان جاودان- شوری ۶-۵

۲۸۶- «ای قوم من اجابت کنید آنرا که شما را به خدا می خواند و به او ایمان آورید تا بیامرزد گناهانتان را و برهاند شما را از عذاب پردرد» احقاف۳۱ –
بی تردید این خدا – خوان پیامبر نیست بلکه ولی و خلیفه خداست که توان غفران دارد و نجات می بخشد. زیرا این از کارهای خود خدا و جانشین او بر روی زمین است.

۲۸۷- «آنانکه کفر ورزیدند واژگونسالار شدند و همه تلاشهایشان موجب گمشدگی شان گردید. زیرا آنچه که خداوند بر آنان فرستاد را زشت شمردند» محمد۹-۸
این سرنوشت کسانی است که حق را دانستند که حق است ولی بخاطر بولهوسی آنرا تقبیح نمودند پس به اراده خود وجودشان به لحاظ معنا، وارونه شد و همه اعمالی که می توانست بخدمت رشدشان باشد موجب تباهی و گمراهی شد. زیرا هر حقی از جانب خداوند چیزی جز حق رحمت و کرم و محبت او درباره بندگان نیست پس آنکه آنرا زشت شمرد و روی گردانید به همه محبوبیت های زندگیش پشت کرده است چرا که همه اعمال و تلاشهای آدمی برای کسب محبوبیت است. پس هرکه این حب را باخت گوئی کل اعمالش حاصلی وارونه داده است. و زندگیش واژگون شده است. پس همه واژگونسالاری بشر حاصل از دست رفتن گوهره عشق است. و مردان خدا حامل این نور به سوی مردمند. پس هرکه آنان را انکار و اکراه داشت دل خود را انکار کرده است پس وجدانش را تعطیل کرده است و به ضد وجدان و ضد عشق خوانده است. زیرا کتمان نکرده بلکه زشت شمرده است.

۲۸۸- «براستی آنانکه به عقب برگشتند پس از آنکه هدایت بر آنان آشکار شد شیطان امیالشان را برایشان زیبا ساخت این بدان سبب بود که در برخی از راه و روش منکران همکاری کردند و در خفا به آنان دل دادند» محمد۲۶-۲۵
و این داستان همه کسانی است که تا مدتها از رسول در برخی امور اطاعت کردند و در برخی امور دیگر از دشمنان رسول پیروی کردند و در خفا با آنان دوستی داشتند و به گمان خود زرنگتر از مخلصین بودند که هم دوستی رسول را با خود داشتند و هم دوستی دشمنان رسول را. عاقبت دنیا و آخرت را با هم باختند وچوب دو سر نجس شدند این تاجران دو جانبه محبت با خدا و شیطان!

۲۸۹- «پس انتظار ندارند قیامت را مگر همچون اتفاقی ناگهانی. که براستی که نشانه های آن ظاهر شده است پس آنگاه که بسراغشان آید چه خواهند اندیشید»
این سرنوشت تقریباً اکثریت مردمان مذهبی و علمای آنهاست که قیامت جاری و حاضر را درک و تصدیق نمی کنند و روز پنجاه هزار ساله قیامتی را درنمی یابند. و قیامت را چون انفجار بمبی آنی می دانند. و این در رأس خطاها و جهالت ها و کفرانهای مذاهب حاکم بر جهانست که مذهب شرک است. و بخش عمده ای از آثارمان اختصاص به همین حقیقت دارد که قیامت جاریست و ما در قیامت به سر می بریم. و ادعای لقاء الله هم برخاسته از همین واقعه است. در واقع منکران لقاء الله و قیامت یکی هستند. قیامت را همچون خدا امری بسیار بسیار دور و محال می دانند و خیال!

۲۹۰- «ای کسانی که ایمان آورده اید از خدا و رسولش اطاعت کنید و اعمالتان را بر باد ندهید» محمد۳۳- «ای کسانی که ایمان آورده اید از خدا و رسول و اولیای امر رسول و خدا اطاعت کنید» و این معنا هم از ترجیع بندهای فراوان قرآن است و این نکته هزار باره که قرآن کریم هرگز مؤمنان را امر به اطاعت از کتاب نکرده است و لذا اهل کتاب و کتاب پرستان همواره در صف مقدم دشمنان اولیای امر حق در هر عصری قرار دارند. چه کتاب پرستان مذهبی و چه علمی و فلسفی. چرا که از کتاب قدرت اراده و عمل برنمی آید و لذا همه این کتاب پرستان در جرگه شعراء هستند که می گویند و خود نمی کنند و لذا قلمرو ایدئولوژی نفاق هستند. قدرت اراده به عمل جز از دل زنده و عاشق بر نمی آید که نورش در نزد اولیای امر حق است. پس بی امامان خواه نا خواه در نفاقند: نفاق شرعی، علمی، فلسفی، عرفانی، عاطفی و غیره!

۲۹۱- پس بدان ریشه وجودی – تاریخی دهرزدگی و خسران عصر یا زمان زدگی و فلک زدگی و بقول امروزیها تاریخی گری و تاریخ پرستی که منشأ نژادپرستی و پیروی از سنت پدران است که اصل کفر تقدیس شده بشر است همان شجره ممنوعه و مالکیت زناشوئی است که ابراهیم خلیل نخستین کسی بود که آنرا از ریشه برکند. و بقول مولانا گر این منمی که دل زخود برکندست خود را چو درخت از زمین برکنمی! خود را از زمین برکندن عین از زمان برکندن است. و اینست رستگاری ابراهیمی و مذهب ابراهیم حنیف که: «ای مؤمنان خداوند شما را برای خود برگزیده است تا پیرو ابراهیم حنیف باشید...» یعنی خود را از نژاد برکنید و به نزاد پیوند زنید. از تاریخ جدا شوید تا رخ آشکار شود: لقاء الله! و این یعنی

علوی شدن و احدی شدن همانطور که علی مصداق سوره توحید است و این یعنی صلح و اتحاد و یگانگی با خدا چرا که بقول رسول خدا، جهان بر قل هو الله احد بنا شده است. و اینست حق که اساس خلق عالم و آدم است که: خداوند زمین و آسمانها و هرچه بین آنهاست را بر حق آفرید! و این کل جمع بندی و عصاره قرآن و دین است. پس در این حق جاودانه بمان!

۲۹۲- عشق، ارحم الراحمین حق است از وجود ولی خدا به بندگان خدا. و این هزاران مرتبه فراتر از تصور بندگان است تا آن حد که به ولی خدا سوء ظن می یابند که گوئی به آنان چه نیازی اضطراری دارد. بسیاری از همین بابت گمراه شده اند. و تنها راه گمراه نشدن از میانه راه اطاعت بی چون و چرا و خدمت به پیر است و بس. چون در جریان خدمت به اوست که غایت بی نیازی او بخودت را می بینی و لذا شیطان شک به تو نزدیک نمی شود.

۲۹۳- «خداوند بعد از اتمام خلق عالم و آدم بر عرش مستقر شد ولی ارحم الراحمین باقیست...» این که باقی مانده است بر زمین همان انسان کامل و امام و امامان مهدوی هستند: "هشدار براستی که خدا هم اوست که غفور و رحیم است." شوری۵-

۲۹۴- «به تحقیق خدا راضی شد از آن مؤمنانی که با تو بیعت نمودند تحت الشعاع آن شجره. پس بر اسرار قلبی ایشان عالم است و فرشته ایمان را بر آنان نازل نمود و پیروزی بسیار نزدیکی را وعده شان کرد» فتح ۱۸-
این فردی که مؤمنان با او بیعت می کنند اولیای هدایت خلق هستند که حامل نور همان شجره طیبه انبیاء و معصومین می باشند و این بیعتی با خود خداست. «آنانکه با تو بیعت کردند براستی که با خدا بیعت نمودند و دست خدا بالای دستهای شماست.» فتح ۱۰- و نخستین پیروزی حاصل از این بیعت بخشودگی کل گناهان و پاک شدن ثقل تاریخی نفس است نه فقط از گذشته که در آینده و تا پایان عمر تا زمانیکه بر این بیعت استوارند و این سریعترین و آسانترین راه رستگاری است. «براستی که برای تو پیروزی آشکاری قرار دادیم تا بیامرزد خدا همه گناهان گذشته و آینده ات را و نعمت را بر تو کامل کند و بر راه راست هدایت نماید و یاری با عزت خدا دائماً با توست» فتح۳-۱ در هیچ کجای قرآن سخن از چنین پیروزی و رحمت و نصرت و هدایت کامل و مطلق و بی قید و شرط در میان نیست و این از برکات وجود اولیای مهدوی و یاران مخلص او در جهان است در عرصه غیبت. و این بیعت و هدایت همان رضوان خداست که برتر از جنت است: راضی شد خدا از بیعت با تو!

۲۹۵- «اوست که رسولش را بهمراه نور هدایت و حق فرستاد تا کل دین را به عرصه ظهور کامل برساند و خداوند بر شهادت این امر کفایت می کند» فتح -۲۸-
بی تردید ظهور کل دین همان لقاء الله است بر صراط المستقیم و ظهور امامت از بطن وجود مؤمنان. و این همان شهود و شهادت خداوند است و خوشبختی بزرگ انسان در جهان- «و خوشبختی از سیمایشان آشکار است... و چون گلی نوشکفته دم به دم شکوفا می شوند و این کافران را به خشم می آورد» فتح ۲۹- و این همان واقعه آفرینش عرفانی و خلق جدید است بدست امام!

۲۹۶- «ای مؤمنان علم یابید به این حق که رسول در باطن شماست و اگر تسلیم اراده شما شود هلاک می شوید ولی خداوند ایمان را در شما تبدیل به عشق نمود و بدینگونه قلوبتان را زیبا ساخت و کفر وفسق و عصیان را منفور دلهایتان نمود و اینست راه رشد و تعالی. و این یک رجحان و برتری و نعمت ویژه ای از جانب خدا بر شماست و خداوند دانای حکیم است.» حجرات۸-۷
این همان معنای شهید بودن رسول در وجود مؤمنانی است که با او با تمام زندگیشان عهد بسته اند و او از درونشان آنان را حراست و هدایت می کند و هرگز هم تسلیم امیال بولهوسانه آنها نمی شود که اگر شود نابود می شوند. و بدینگونه ایمان نظری تبدیل به عشق وجود می شود که جان را زیبا و لطیف می سازد و تبدیل می کند و هستی مؤمن را رضوان خدا می سازد که برتر از جنّت است و قلوبشان بخودی خود از گناهان منزجر است و این همان حرکتی جوهری و رشد عرفانی و تعالی روح است و این مؤمنان در میان مردمان ممتازند پس باید مراقب باشند و تقیه کنند و فخر نفروشند و عشق را به بازار نبرند و شاکر خدا و رسولش باشند و در اطاعت بی چون و چرای از او رشد خود را تسریع نموده و حضور رسول در وجودشان را تقدیس و تسبیح کنند و بدانند که هر معصیتی که کنند بر رسول خدا کرده اند و او را آزار و زجر نموده اند در خود. این آیه به تنهایی در تصدیق آشکار بسیاری از ارکان آفرینش عرفانی است که قبلاً شرحشان آمده است. و بدان که این حضور و شهادت رسول در باطن مؤمنانش نه تناسخ که معیت و حشر است و بهترین بیانش همان شهادت است. ان الله کان علی کل شیء شهیداً- مترجمین قریب به اتفاق این آیه را هم تبدیل کرده اند «رسول در درون شماست» را ترجمه کرده اند به: رسول بین شماست!!؟ فیکم یا بینکم؟ «فیکم رسول الله» را آشکارا تبدیل کرده اند به بینکم رسول الله، در ترجمه. پناه بر خدا!

۲۹۷- پس بدان که در آخرالزمان تا دین و ایمان تبدیل به عشقی جوشان نشود هیچ کارآئی و خاصیتی ندارد و کمترین ایمنی و حراستی از وجود نمی کند. و این همان وجوب وجودیِ امام زنده و عشق عرفانی است. و حضور امام در قلوب مؤمنان است که ایمان را عشق می سازد و این همان مقام اخلاص و جایگاه عبادالله المخلصین در قرآن است که منشأ هدایت و وقوعش همانست که در آیه های ۲۸و۲۹ سوره فتح و ۷و ۸ سوره حجرات ذکرش رفت که در تصدیق کل ادعای ما در باب هدایت و دین آخرالزمانی است.

۲۹۸- اینجانب پس از واقعه نزول روح بناگاه احساس کردم که کسی در دلم نشسته است که بخدا سوگند صدای نفس هایش را می شنیدم تا مدتها حیران و متمرکز در این حضور جدید در خویشتن بودم تا بالاخره شبی خود را بمن معرفی نمود که: من محمد مصطفی رسول خدا و شفیع و هادی تو در شهر علم هستم! تا بالاخره به نور این رحمت مطلقه خدا بود که جمال حق را دیدار نمودم در سحرگاهی که تاق آسمان شکافته شد. «هر آینه آسمان شکافته می شود و ملائک طلب مغفرت و رحمت می کنند از برای کسی که بر زمین است. هشدار بدانید که خداوند هموست که بخشنده و مهربان است» شوری-۵-
«و بر حضور رسول خدا در درونتان علم یابید... و اینگونه است که خداوند ایمانتان را عشق می کند» حجرات۷-

۲۹۹- پس ای عزیز! دربدر به جستجوی امامی زنده باش هرچند که مؤمنی باشد که نور ایمان و معرفتش اندکی برتر از تو باشد. و این آغاز راهست تا به امامی کامل برسی. چرا که اگر همین دم امام زمان به نزد تو آید تو را با او کاری نتواند بود و از پس این رابطه برنخواهی آمد. پس متکبر مباش و شروع کن که جز این راه نجاتی نیست!

۳۰۰- «ای مؤمنان از کثرت خیالبافی و گمانه زنی بپرهیزید که بسیاری از آنها گناه است و در احوال و اعمال دیگران تجسس و غیبت مکنید...» حجرات۱۲-
زیرا عمده اندیشه گری آدمی تجسس درباره دیگران است و خود همین عمل به نفسه گناه است که بزرگترین عذابش غفلت و نسیان انسان نسبت بخویشتن است. پس درباره اعمال و نیات و حالات و سرنوشت خودتان اندیشه کنید بخودی خود و آنهم نه بواسطه دیگران. سعی کنید هویت خودی خود را در خود بیابید که چیستید و اینست تنها راه و روش اندیشه که به رحمت و هدایت می رسد. «هرکه این اندیشه در او ملکه باشد که چیستم و کجایم و به کجا می روم مشمول رحمت خداست» رسول اکرم ص - و البته آنچه که آدمی را از جنون خیالبافی و گمانه زنی ها و ایده ال پردازیهای مالیخولیایی نجات می دهد عشق عرفانی است که دل را زنده و فعال می کند و ذهن را منور می سازد زیرا خیالبافی و تجسس ذهنی حاصل ظلمات ذهن است.

۳۰۱- «ای مردم شما را مذکر و مؤنث آفریدیم و گروهها و قبایل نمودیم تا یکدیگر را بشناسید ولی ملاک برتری در نزد خدا جز تقوا نیست و خداوند آگاه و داناست» حجرات ۱۳-
بنابراین ملاک برتری، نر و ماده و عرب و عجم و فرقه و نژاد نیست و این تفاوتها یک ریشه معرفت شناسانه دارد و اساس عرفان نفس است یعنی شباهتها موجب گمراهی و تفاوتها و بی تائی ها باعث معرفت و هدایت است. و این از اسرار عشق است زیرا عشق متوجه بیگانه ترین ها می شود نه شبیه ترین ها! و این درست بر خلاف باورهای انسان مدرن است که شباهتها را اساس دوستی و شراکت و ازدواج قرار داده و لذا سراسر بحران و فاجعه است. در این باب در کتاب «توحید عملی» به تفصیل سخن نموده ایم.

۳۰۲- «جز این نیست که فقط آن مؤمنانی که به خدا و فرستاده اش ایمان آوردند و شک نکردند و با مال و جانشان جهاد کردند در راه خدا، اینانند صادقان.» حجرات-۱۵-
این بدان که فقط و فقط در اطاعت بی چون و چرا از رسول است که ابلیس شک از میان می رود وگرنه بالاخره ایمان را نابود می سازد زیرا فقط در چنین اطاعتی است که مؤمنان در هر عملی حقانیت امر رسول را به مثابه امر خدا، باور و یقین می کنند زیرا در هر اطاعت بی چون و چرائی، نشانه ای بدیهی از خداوند را در درون یا برون از خود می یابند و یقین می کنند که رسول بر حق است. اطاعت بی چون و چرا تنها شریعت عشق و هدایت در صراط المستقیم است که مؤمنی را با آیات بینات روبرو نموده و عاقبت به لقاء الله می رساند.

۳۰۳- «منت می نهند بر تو از بابت اسلامشان. بگو منت مگذارید بر من بلکه خدا منت نهاده بر شما که شما را برای ایمان هدایت نموده اگر راست می گوئید...» حجرات۱۷-
«خداوند هر که را هدایت کند بر او منت می نهد»
یعنی من الهی در دل مؤمن است که او را بسوی خدا و دیدار با او می رساند. پس کسی که بر رسولش منت می نهد در واقع من الهی را از دل خود برمی دارد و بسوی رسول می افکند و جهل و جنون و ستمی بدتر از این نیست در حق خویشتن و نه در حق رسول! زیرا کسی که با منت بر رسول، من الهی خود را از دست داد ایمان را از دست داده است. «بلکه خدا منت

بر شما نهاده که شما را برای ایمان هدایت کرده است...» یعنی ایمان شما همان منت خدا در دل شماست. این را فهم کن ای عزیز!

۳۰۴- پس منت بر امام، رسول یا عاشق، عین باز پس دادن گوهره ایمان و هدایت و محبت است. زیرا ایمان جز من امام در دل مؤمن نیست. و هدایت هم جز نور عشق امام در جان مرید نیست. پس ای بیچاره آیا می دانی که چه میکنی با منت و ناز خودت! آیا می دانی که در حین ناز و منت دچار القای شیطانی شده ای تا تو را از نور عشق و ایمان خلع سلاح سازد. نکن بدبخت! خود را بدبخت مکن با عشوه های شیطانی! «و به راستی که خدا نهان زمین و آسمانها را می داند و می بیند که چه می کنند» حجرات۱۸- این منت گذاران و نازنینان احمق!

۳۰۵- «تعجب می کنند از اینکه چرا از میان خودشان کسی پیدا شده که آنان را هشدار میدهد. و کافران می گویند: عجبا!!» ق ۲-
بدان که این یکی از ارکان کفر بشری است که ناجی و هادی خود را از جنس خود و زمینی و انسانی نمی خواهند و احتمالاً انتظار دارند که جنّی برای ارشادشان بیاید. گرچه خداوند پاسخشان را داده که اگر ملائک هم نازل شوند و درب آسمان گشوده شده و عرش خدا عیان شود می گویند این چشم بندی است. همانطورکه قوم بنی اسرائیل کافرترین و شقی ترین اقوام بشری شدند از بس که از موسی معجزه طلب کردند و دیدند. آیا براستی مشکل این کافران چیست؟ «او هم که بشری مثل ماست می خورد و در بازار راه می رود... و بلکه از ماهم بدبخت تر است... این می خواهد ما را نجات دهد؟...» آیا براستی مسئله چیست؟ مسئله اینست که نمی خواهند آدم شوند و از خلقت حیوانی خود برون آیند و بر آفرینش جدید وارد شوند «... بلکه ایشان درباره آفرینش جدید در تردیدند. ما انسان را آفریده ایم و می دانیم که دچار چه وسوسه ایست. در حالیکه ما از رگ گردن به او نزدیکتریم» ق ۱۵-۱۶
«و چون بیهوشی مرگ بحق فرود آمد دیگر از آنچه که می گریختی راه فراری نداری» ق-۱۹
یعنی آفرینش جدید یا با تصدیق حقی که در نزد رسولان است آغاز می شود و یا با مرگ به جبر و عذاب و دوزخ آغاز می شود. چرا که بایستی این حیوان دوپا، آدم شود و می شود و از این راه گریزی ندارد یا به جبر و یا به اختیار!

۳۰۶- (بدان که با هر نفسی یک رهبر و شاهد است... که به او می گوید: «هر ناسپاس و منع کننده خیر و تجاوزگر شکاک عدو را در آتش اندازید و هر کسی را که با خداوند خدای دیگری قرار داد.» در آنروز این همراهش گوید: «پروردگارا من او را کافر نکردم بلکه خودش از خودش بسیار بیگانه و دور بود»... براستی که پیش از این درباره این حقیقت غافل بودی پس حجاب از نگاهت برداشتیم و اینک نسبت بخودت بینائی.) ق ۲۷-۲۱
این آیه از شاه کلیدهای معرفت نفس است و آدمی به یاری این رهبر و شاهد باطنی است که بر خود نظر می کند و خود را می شناسد. و همه اهالی معرفت نفس او را در خود می شناسند که به مثابه یک فرشته راهنما و ناظر است که مصداق همان وجدان می باشد که البته چه بسا در برخی از کافران بدلیل اصرارشان در کفران و ستم رخت بر می بندد و او را در ظلمات تنها می گذارد که این مصداق کامل گمشدگی و مرگ وجدان است. این رهبر و شاهد همان ندای وجدان در هر بشری است.

۳۰۷- وگرنه آنکه در چاهی افتاده است خدای پشت بام آسمان به چه کارش می آید ناجی او کسی است که در درون چاه و یا بالای سر چاه پیدایش شود. مگر اینکه این آدم درمانده براستی قصد خروج از چاه نداشته باشد. و این است مسئله کافران منکر رسولان زنده! «پس گوش دار روزی را که ندا دهنده از جائی بسیار نزدیک ندایت دهد» ق-۴۱- «ولی بدانید هرگاه که کسی از نزد ما بسوی مردم آمد و آنان را هشدار داد گفتند که یا جادوگر است و یا مجنون» ذاریات۵۲- ولی حقیقت اینست که صفت خود را به رسولان نسبت می دهند زیرا آئینه مردمانند. «در آنروز فرشتگان می گویند پروردگارا این مردمانی که خود را خداپرست می خوانند اکثرشان که جن را می پرستند» یعنی مجنونند!

۳۰۸- «براستی که دین عین واقعیت است» ذاریات۶- ولی کافران همواره دین را به دورترین حد از خود فرافکنی می کنند. و خدا را که اصل دین است به پشت بام آسمان تبعید می کنند و رسولان را جز به مرگشان تصدیق نمی کنند و امّا آداب و احکام دین را هم به یاری رهبران خود تبدیل می کنند تا در خدمت امیال خودشان درآید و عاقبت خدائی را هم که می خوانند توجیه گر و مرید هوسهایشان است. و رسولان، خدای را نزدیک می آورند و کافران دورش می کنند از طریق طرد و لعن رسولان. پس وای به کسی که دم از دیدار با خدا بزند! با او همان می کنند که با حلّاج و امثالهم کردند. و بعد تازه می گویند: آیا این کاری را که با این «ملحد» کردیم شرعی بود یا نه! البته منظورشان اینست که آیا رو به قبله سرش را بریدند و یا آبش دادند یا نه!

۳۰۹- «سوگند به ستاره چون فرود آید و باز گردد که گمراه نیست آنکه با شما سخن می کند. و سخن نمی کند از هوای نفس بلکه وحی ای است که وحی کرده می شود که قدرتی شدید او را تعلیم می کند. و او بود بر افق برتر. پس نزدیک شد

و نزدیکتر. به اندازه دو جهش و بلکه کمتر. پس وحی خود را وحی کرد به بندگانش. و تکذیب نکرد دل آنچه را که می دید. پس آیا مجادله می کنید با او در آنچه دید نزد درخت آخر. که آنجاست آرامگاه بهشتی. آنگاه که درخت را پوشاند آن پوشاننده. و دیده اش سرپیچی نکرد و براستی دید از نشانه های بزرگ پروردگارش... و نیست انسان را جز به اندازه جهادش. و بالاخره سعی خود را می بیند... او هشدار دهنده ای است از نوع همان هشدار دهندگان قدیم. پس آیا تعجب می کنید و می خندید و نمی گرئید. پس مردگانید.» گزیده ای از سوره نجم-
بی تردید این سوره شرح احوال و اوضاع معراج رسول خدا محمد مصطفی ص است. ولی به خداوندی خدا عین این ماجرا آیه به آیه بر اینجانب رخ نموده است در کم و کیف واقعه درست طبق همین آیات که شرحش به تفصیل آمده است: از جمله نزول و صعود ماه. و وحی محمدی در اینجانب. و سپس دیدار تجلیات حق در چند مرحله و اتفاقاً بهمان نشانه درخت سروی که بر سر راهم بود بسوی کلبه زادگاهم که براستی جنت مادی من بود. بار اول خیلی یقین نکردم ولی در دیدار بعدی کاملاً دانستم که چه دیده ام. آری و من پس از عمری در رفت و آمد بین تهران و دازگاره بالاخره او را دیدار کردم. بی تردید این واقعه برای رسول خدا معراج بود ولی برای بنده درست به عکس رخ نمود یعنی خداوند خود به دیدارم آمد طبق وعده خود رسول خدا که «بزودی پروردگار را دیدار می کنید درست مثل ماه شب چهارده در آسمان»- و به مصداق کلام امام صادق که مؤمنان در حیات دنیا هم خدای را رؤیت کنند. آری به محمد ص خدایش وحی نمود و به من خود محمد ص وحی نموده است هم از درون و هم برون که: «ای مؤمنان خداوند شما را برگزیده تا پیرو ابراهیم حنیف باشید و در خدا جهاد کنید و بدانید که رسول شاهد و شهید در شماست...» حج ۷۸. و هموئی که در هر کسی رهبر و شاهد و شهید است در مؤمنان و مخلصانش درجات دارد و رهبر و شاهد و شهید وجودم در عالیترین مرحله خود رسول خدا بوده است. «برای هر کسی رهبر و شاهدی است» ق۲۱- برای تفصیل بیشتر به زندگینامه اینجانب و کتاب اشراقات دازگاره رجوع نمائید.

۳۱۰- «نزدیک شد قیامت و ماه شکافته شد. و اگر نشانه ای از خداوند ببینند اعراض کنند و گویند این جادوئی است که از قدیم بوده است... پس آمد ایشان را اخباری که از شنیدنش احساس انزجار می کنند در حالیکه حکمتی کامل است...» قمر۵-۱
همانطور که سابقاً هم اشاره کردم کل وقایع نزول روح و هو و کشف حوادث قیامتی قرآن با دیداری از علی مرتضی و سپس مولوی و شمس آغاز شد و شکافته شدن ماهی که از جمال شمس آشکار شده بود. در واقع پیر و مرید مظهر همین شکافته شدن ماه ولایت علی مرتضی هستند. که این ماه بر بنده نیز فرود آمد و بازگشت آنهم چند بار. و این نشانه قیامت بود که خداوند از آن در مقابل چشمانم پرده برداشت «قیامت جاریست و آنرا برای مدتی پنهان داشته ام»- و کل این وقایع گام به گام شرح عشق الهی در دل و جانم بوده است که در انبیاء و اولیای الهی و در عالیترین حدش در محمد و علی و فاطمه و حسن و حسین متجلی شده است و سپس در مردمان که: رسول شاهد و شهید در شماست و شما هم شاهد و شهید بر مردمانید – حج۷۸- و این شهادت عین عشق است که درباره اش سخن به فراوان گفتیم.

۳۱۱- و بنده بتدریج به یاری آیات بینات الهی و مکاشفات غیبی و وحی محمدی و رؤیت ها از ائمه معصومین و اولیای مهدوی و امام زمان و نیز بواسطه آیات قرآنی و گاه معارفی از ابن عربی خودم را شناختم که کیستم و رسالت و معنای وجودی من در عالم چیست و آن اینکه دارای رسالت عرفانی در تبیین قیامت آخرالزمان هستم تا هشدار دهم که در قیامت به سر می بریم و بشارت دهم مؤمنان را به لقای الهی که صراط المستقیم نجات و هدایت است. و نیز احیای معارف قرآنی به زبان آخرالزمانی و انسان مدرن. از برای گام به گام این راه به تنهائی رنجهائی کشیدم که مپرس و چه موتها که ندیده و نچشیده ام. و کل این ظلمات پیمائی را بقدرت عشق الهی سپری نمودم و اگر نبود عشق او... . و من در این راه ساربان کاروان داغداران بودم و خودم سراپا و تا اعماق ذاتم داغان داغان بودم داغان آدمیان!

۳۱۲- «و قرآن را این چنین ساده و آسان کردیم برای به یاد آوردن. آیا کسی هست که به یاد آورد.» قمر۴۰و۲۲و۱۷ آری براستی که چه آسان و روشن است ولی از برای کسی که خدای را دیدار کرده باشد تا به یادش آورد بغیر آن دیدار ازلی و الستی. و یا دارای امامی اهل دیدار باشد. پس قرآن فقط برای صاحبان روح الله است و مریدان این صاحبان. و مابقی بواسطه قرآن جز گمراهی و رسوائی ندارند.

۳۱۳- «خدای رحمان تعلیم داد قرآن را. و آفرید انسان را و آموختش بیان. خورشید و ماه در کارند. و ستاره و درخت سجده می کنند...» رحمن۶-۱
این ماجرای آفرینش عرفانی و خلق جدید مؤمنان در همین جهان است به انسانیت. و ارکان اصلی این آفرینش جدید همان قرآن است و بیان و خورشید و ماه و سجده ستاره و درختان بر مؤمنان در حال خلق جدید. نمونه عینی و بدیهی و شخصی این آیات همان شرح ماوقع زندگی عرفانی اینجانب است که مکرراً گفته ام نه برای اثبات خود که برای اثبات قرآن تا حجتی بالغه و کامله باشد برای مردمان و امیدی باشد برای مؤمنان و انجام وظیفه ای باشد در خدمت دین خدا جهت رضای او.
و بدان که منظور از تعلیم قرآن قرائت و ادبیات عرب و صرف و نحو و علم کلام و تفسیر و امثالهم نیست که تعلیم قرآن در زندگانی روزمره و درک و تصدیق معارفش در عالم و آدمیان است که اساس آفرینش انسانی انسان است. و سپس بیان که

همان «ن و القلم» است یعنی معرفت نفس که: «و بخوان کتاب وجودت را امروز که خود برای این خواندن کافی هستی و جز این نیست هدایتی الا بسوی خویشتن و ضلالتی الا از خویشتن...» اسراء ۱۵-۱۴
و اما ماه و خورشید که نزول و عروج و شکافته شدنش را گزارش کردیم. و سپس تداخل ماه و خورشید (کسوف) که جملگی نه فقط علائم آفرینش عرفانی بشر بلکه خود عامل این آفرینش در تن و جان و دل و روح بشر سالک هستند. و اما سجده ستاره بر انسان در حال آفرینش جدید جنبه عام و خاص دارد. جنبه عامش همان پرتو افشانی ستارگان است بر انسان که مصداق سجده نوری است. جنبه خاصش هم اینکه هر انسانی ستاره ای خاص خودش در آسمان دارد که در خلقش دخیل و عامل است. و جنبه اخص آن هم نزول ستاره است همانطور که اینجانب نزول ماه و زحل و خوشه پروین را در تجربه آفرینش عرفانی خود گزارش نمودم. و اما سجده درختان را هم می توان در جنبه های عام و خاص و اخص مورد تفکر قرار داد. اینجانب در واقعه نزول روح که سرآغاز خلق جدید بنده بود آشکارا شاهد تعظیم و تکریم و سجده درختان بر خود بودم که اوایل می هراسیدم و می پنداشتم که اتفاقی است ولی آنقدر تکرار شد تا باور کردم و سپس در قرآن این معنا را دریافتم. و کلاً در خلقت الهی انسان کل زمین و آسمان و هرچه در آنهاست آدمی را بهمراه ملائک سجده می کنند این بدان ای انسان که خداوند تو را چه تکریم نموده است و تو خودت را چه تحقیر کرده ای ای فرزند آدم. آیا این عشق خدا به بنده اش نیست؟ پس چیست! «پس کشته باد انسان که چه سان ناسپاس است» قرآن- «پس کدامیک از مهربانیهای خدای را انکار می کنید» رحمن- «وهرکه بر علیه این مهرورزی و عشق خداست نابود است و فقط جمال پروردگارت که دارای جلوه های بسیار و کرامتهای بزرگ است باقیست» رحمن۲۷-۲۶
و هرکسی که این تجلی را دیده و یافته و شده است: «هیچکس در نزد پروردگارش چیزی ندارد که بخواهدش الا جمال اعلای پروردگارش» لیل۲۰-۱۹ در این معنا بمان جاودان!

۳۱۴- «و هرکه در زمین و آسمانهاست او را می طلبد و او هر آن در مقام و جلوه ای است از برای آنان» رحمن۲۹- «پس کدامیک از مهربانیهای پروردگارتان را انکار می کنید» رحمن ۳۰- شرح از خودتان!

۳۱۵- «ای گروه انس و جن اگر می توانید از اقطار هستی جهان برون روید ولی نمی توانید الا به قدرت حق» رحمن ۳۳- خداوند عاشقانش را به چالش گرفته است که از قلمرو مکان و زمان و جهان خروج کنید برای رسیدن بمن و مقام ذات من که برتر از وجودم هرچند که در هر ذره ای حاضر و موجودم! و علی ع نخستین کسی بود که به این دعوت نامه خدا لبیک گفت چه لبیکی! و لذا هم سن خدا شد و پیر مطلق به عمر خود زمان و جاودانگی. و لذا پدر خاک و خاکیان شد بهمراه محبوبش محمد که در معراجش از اقطار هستی خروج نمود و زمان شد. و لذا محمد و علی مظهر و مجسم کل عالم هستی بی کرانه شدند. و اینست انسان کامل! ببین که چه عشقی می ورزد خدا با آدمی. « پس کدامیک از عشق های خدا را انکار می کنید» رحمن-

۳۱۶- «آیا پاداش احسان، غیر احسان است» رحمن ۶۰- «برترین احسان اینست که خدا را چنان بپرستی که می بینی» رسول اکرم(ص)-
یعنی خدای را عاشق باش و عشق بورز ای انسان! تا ببینی که جزای این عشق چیست! بسیار بیشتر از بهشت است رضوان خدا یعنی عشق ورزی خدا با انسان! در حدیثی از رسول خدا آمده که چون مخلصین را به رضوان حق برند تا او را دیدار کنند در همین نخستین دیدار همه مدهوش شده و به حال کُما می روند. گفته می شود که آنان را به دوزخ نزدیک کنید تا بهوش آیند و دوباره آنها را به نزد من آورید. بدین ترتیب بتدریج با جمال او انس گیرند! ابن عربی فتوحات مکیه! «کسی که مشتاق دیدار خدا نیست هدایت شدنی نیست» قرآن-

۳۱۷- «و دو تا بهشت است... و دو تا چشمه است... و دو تا چشم... و از هر میوه ای هم دو نوع... و از هر انسانی یک زوج ... آیا کدامیک از مهربانیهای پروردگارتان را انکار می کنید... پس افزون آمد نام پروردگارت که دارای تجلیات و کرامتهای بی شمارست» رحمن ۷۸-۶۲
یعنی خداوند هر آن بیشتر و برتر و کریم تر و بخشنده تر است بسته به میزان طلب انسانها و یعنی «هر آن در مقامی دگر است» و این طلب هرچه خالصانه تر و عاشقانه تر و برتر باشد خدا هم اکبرتر است و این برتری هر آن نصیب انسان داعی می شود زیرا هر برتری خدا جلوه ای از جمال اوست در مقام و تجلی برتر که امانتی است از انسان در نزد خدا و از خدا در نزد انسان. این بدان! «هیچکس را چیزی در نزد خدایش نیست الا جمال اعلای پروردگارش...» لیل۲۰-۱۹ پس جز عاشقان و طالبان جمالش دارای شأن و مقامی در نزد او نیستند یعنی همان شأن و مقام خود خداوند از مطالبه انسان! پس خدا آنرا عاشقتر است که مطالبه عاشقانه تری از او داشته باشد و دائم در شوق دیدار دگر و برترش بسوزد و از او جز خودش را نخواهد «مرا بخواهید تا اجابت کنم» و بدانکه از خدا غیر خدا را خواستن همان اساس شرک است. زیرا آدمی همه نیازهای غیر خدائی اش در زمین و آسمانها مهیاست و کلیدهایش در نزد خلیفه اوست. پس نام خدای را برای غیر خدای بردن اساس شرک است. این بدان ای عزیز! و کار امام نیز همین است که تو را آماده برای دیدارش سازد نه در طلب آب و نان و نام و بهشت از او باشی. و اینست که خداوند از هر چیزی یک جفت آفریده است که ضد و نقیض هستند و این

اساس عشق مجازی است که عاقبتی جز ابطال ندارد تا آدمی در صراط المستقیم عشق یعنی عشقِ روی او و امامش قرار گیرد که تنها جمال یگانه است که زوجی ندارد. ولی عارفان در حیات دنیا تجلیاتش را ناچار از منظرِ این ازواج مشاهده می کنند تا آنکه جهان کثرت و ازواج و ضدین برافتد و در قیامت کبرا آن جمال احدی رخ نماید. و اینست که لقای روی الهی در حیات دنیوی نه جمال خدا که وجه خدا نامیده می شود و آیات کبرای اوست و نه خود او. الا امام مطلق که ناظر بر جمال احدی اوست زیرا مقیم در ارض ملکوت و جبروت و لاهوت است. این بدان! و بدان که اعداء الله به توسل با بازی کلمات و علم کلام و صرف و نحو و فلسفه بافیهاست که عشق روی او را انکار می کنند و مصداق این کلام اویند که «آنانکه خدای را بواسطه حرف می پرستند» مبادا که از این جماعت باشی که شقی ترین مخلوقات خدایند و از سنگ هم پست ترند. و لذا اینان همان وسیله احتراق اهل دوزخند. «مردمان و سنگ هیزم دوزخند» قرآن- در این راز بمان و بسیار اندیشه کن!

۳۱۸- چه بسا سینه زنان حسینی که اگر یک بار دگر حسین بازگردد قاتلانش هستند. چه بسا قمه زنان مسیحی که اگر مسیح بازگردد باز هم مصلوبش کنند همانطور که کردند که براستی بقول ماسینیون، حلاج رجعت مسیح بود در هزاره مسیحیت طبق روایات مستند. و عجبا که عامل و باعث مصلوب کردن حلاج کسی بود بنام ابن عیسی! البته داعیه علویگری داشت در تقیه و وزیر خلیفه بود که پس از ده سال بالاخره توانست خلیفه را راضی به قتل حلاج کند این ناخلف. و بقول شریعتی صد رحمت به بنی امیه در قبال شیعیان عباسی!

۳۱۹- همین اواخر گذارم به پیرزن سیده ای افتاد که هفته ای هفت روز در خانه بساط روضه و سفره فاطمه س دارد. کلامی از کرامت و شفاعت بانو در خطاب به این پیرزن بر زبانم آمد که دیدم می خواهد مرا بکشد از فرط حقارت و نفاق: که اصلاً به تو چه مربوط است که بدون اجازه بنده از خانم حرف می زنی. او مال ماست!!

حالی درون پرده بسی فتنه میرود تا آن زمان که پرده بر افتد چه ها کنند! (حافظ)

۳۲۰- فقط خدا می داند که در بطن این اسلام و تشیع چه خبر است. بخدا که مؤمنان مسیحی از ما مسلمانترند. و مؤمنان سنی از ما شیعه تر! خدا رحمت کند شریعتی را که چه می گفت و می نالید از دست این دکانداران و نژادپرستانی که از هیچ چیزی فروگذار نکرده اند. و چه غریب است حسین در میان سینه زنانش. و علی در میان درویشانش. و محمد ص در میان صلوات دهندگانش. و مسیح در میان صلیب پرستانش و بودا در میان مجسمه پرستانش. و موسی در میان بانکدارانش. واویلا از این نعل های وارونه و پوستین های واژگونه و پناه بر تو ای خدای مهربان، آیا بر ما خواهی بخشید؟ اگر لاتقنطوی تو نبودی...«مأیوس مباشید که خداوند همه گناهان شما را یکجا می بخشد» قرآن-

۳۲۱- و گوئی که دین و اسلام و تشیع هم هریک دوتاست: اصلی و جعلی! و البته که هرکسی خودش را از نوع اصلی اش می داند و دیگران را جعلی می خواند. ولی آنکه در اصلی بودن خود تردید دارد شاید همان اصلی باشد. و بلکه سخن بر سر شیعه و شیعه ضد شیعه است. اسلام و اسلام ضد اسلام. دین و دین ضد دین و... و همه این ضدین از برای امتحان عشق اهلش می باشد یعنی امتحان اصلی بودن! زیرا همواره جعلی ها و ضدها بیشترند و قدرتمند تر. و اصلی ها را در محاصره و اتهام و تهدید و نابودی قرار می دهند تا اصلی بودنشان مسلم شود. «خداوند هرگاه که رسولی را برگزید از شقی ترین مردمان برایش دشمنانی قرار داد» قرآن- «مردمان را به فرقه ها و گروهها و ملت ها تقسیم نمودیم تا همدیگر را بشناسید» و اضداد برای شناخت خویشتن است زیرا هرچیزی به ضدش شناخته می شود بقول علی ع - «و فزونی آمد نامهای پروردگار...» رحمن۷۸- یعنی همه تجلیات خدا در عالم هستی هستند و همه نامها، نامهای اویند. و هرچیزی چندین تجلی دارد که یکی از آنها اصل و مابقی جعل هستند و عجبا که جعل ها هم بر حقی از اسمای الهی بوجود آمده اند. پس همه حضور و تجلی اوست. «و خیر و شر همه از اوست» قرآن- و برحق ترین حقوق همان عشق است.

۳۲۲- «چون واقعیت واقع شد نیست وقوعش را هیچ تردیدی، پست کننده است و ترفیع بخش...» واقعه ۳-۱
این واقعیتی که واقع می شود در واقع حادث نمی گردد بلکه فقط رخ می نماید زیرا همان قیامت است که چهره حقیقی جهان هستی است که بقول قرآن: «قیامت جریان دارد و برای مدتی معین پنهانش داشتیم» و این قیامت برای مؤمنان اهل عرفان و هدایت در همین حیات دنیا رخ می نماید و برای مابقی مردم در پایان جهان و پس از مرگشان. که غیر قابل تردید بودن وقوعش از قدرت حقیقتی است که در ظهورش نهفته است. و اما گشوده شدن چشم آدمی بر وقوع واقعیت هستی توأم با نزول روح است فرداً و یا جمعاً (فرداً در حیات دنیا برای مؤمن اهل معرفت و جمعاً در پایان جهان و قیامت کبرا). و این نزول در مرحله نخست موجب موت موقتی فرد می شود و اینست معنای «پست گرداننده». و سپس موجب احیای جان و دل است و اینست ترفیع بخشنده. خافضة رافعة!
که این احیای دل و جان قلمرو جوشش عشق الهی است. پس این واقعه ای که واقعیت می یابد نهایتاً همان جمال حق است که دل با دیدارش عاشق می شود. که این عشق برای کافران البته سراسر عذاب آور است و فسق زا!

۳۲۳- همانطور که وقوع واقعه دو نوع کلی دارد نزول روح همراه آن هم دو نوع کلی دارد با دو بازتاب متفاوت که مؤمنان را به عشق الهی و جنات نعیم می رساند و کافران را به فسق و دوزخ. و لذا بلافاصله پس از آیات نخستین سوره واقعه سخن از سه دسته از بشر است: اصناف ثلاثه! یاران دست راست و دست چپ و پیشروان و مقربین! که مقربین در جنات نعیم وارد می شوند هم از این دنیا. و البته در قیامت آخرین این جنت برتر خواهد بود: شراب معرفت و مستی عشق و یار غار و رفیق شفیق. و پس از آن سخن بر سر اهل دوزخ است هم در دنیا و هم آخرت. که جمله حاصل وقوع عشق است.

۳۲۴- «که ما آفریدیم آنها را آفریدنی دگر» واقعه ۳۵-
و این آفرینش عرفانی و خلق جدید است که از آن انسانهای بهشتی پدید می آیند و زنان و مردان بهشتی که عاشق یکدیگرند و هم شکل! چرا که جمال باطن یکدیگرند. «عُربا اترابا» یعنی همسرانی همسان! در حالیکه اکثر مترجمین آنرا همسران همسن ترجمه کرده اند زیرا معنای هم سان بودن را درنیافته اند. و این حاصل عشق عرفانی است که مراد و مرید را همسان می سازد چه در صورت رابطه مذکر و مؤنث و چه همجنس مثل مولوی و شمس! در اشعار مولوی بسیار شاهدیم که شمس را حتی به جمال عین خود می دیده و خود را در آئینه به جمال شمس می یافته است. بنده نیز شاهد چنین همسانیها در برخی از دوستانم بوده ام. همسان نه همسن! «اترابا» یعنی همگِل. زیرا در خلقت جدید گل وجود عارفان از ارض ملکوت(هورقلیا) است نه ارض ناسوت. این معنای هیکل نوری است.

۳۲۵- «مائیم که شما را آفریده ایم پس چرا تصدیق نمی کنید!» واقعه ۵۷- می فرماید «ما» و نه «من». این ما همان امامت است زیرا امامت حاصل یاری متقابل خدا و خلیفه است «یاری کنید مرا تا یاری کنم شما را»- و خلافت که همان عشق انسان – خداست «ما» است و این منظور همان آفرینش عرفانی است حاصل «واقعه»! وگرنه در قرآن کریم بارها آمده است که «اگر از کافران بپرسی که چه کسی شما و جهان را آفریده است می گویند البته خدا. پس به کجا می روید چرا باز نمی گردید چرا از خدا و رسول اطاعت نمی کنید...» ولی در خلقت جدید است که کافران تردید و انکار دارند- قرآن- خلقتی که حاصل عشق است آفرینشی عاشقانه – عارفانه و هستی عاشقانه - عارفانه! «بزودی گروهی را پدید می آوریم که مرا عاشقند و عاشقشانم.» مائده ۵۴-

۳۲۶- «پس سوگند نمی خورم به مقامات ستارگان. براستی که آن سوگندی است عظیم گر بدانید» واقعه ۷۶-۷۵
سوگند خوردن بدون بر زبان راندن سوگند!؟ آنهم بواسطه خود خداوند! که براستی رازی در خور تأملی عظیم است که خود خدا از قسم خوردن درباره برخی مخلوقاتش ابا داشته باشد پس وای بر انسانی که چه آسان به خود خدا سوگند یاد می کند! مشابه چنین سوگند خوردن و نخوردن خدا باز هم در کتابش وجود دارد مثل «سوگند نمی خورم به شفق» انشقاق۱۶- «سوگند نمی خورم به آنچه می بینند و نمی بینند» الحاقه۳۹-۳۸- «سوگند نمی خورم به پروردگار مشرقها و مغربها» معارج۴۰- درباره همه این نوع سوگندها درمی یابیم که موضوع آنها جملگی حامل اسرارآمیزترین حقایق عرفانی و شهودی این پدیده های عالم و مخلوقات خالق است و از نوع اسرار آشکاری که می بینند ولی نمی بینند. و لذا خداوند به همین راز شهودی هم سوگند یاد نکردهٔ یاد کرده است: «سوگند به هر آنچه می بینند ولی نمی بینند» یعنی می بینند ولی درک نمی کنند. و این نکته عرفانی است و شهودی، شهود عرفانی!

۳۲۷- و بدان که مواقع نجوم یا مقامات و مقدرات وجودی ستارگان، همان مواقع و مقامات خلق انسان است یکایک و جمعاً. که این نیز بر دو نوع است و دو نوع مواقع و نجوم هستند که یکی خلق قدیم است و دیگری خلق جدید انسان الهی بعنوان خلیفه. که به بیان دیگر همان مواقع و مقامات نزول آیات قرآن در خلقت انسان است به وقت آفرینش عرفانی در لحظه به لحظه. که او نیز هر آن در شأنی دیگر است. قرآن- و لذا بلافاصله پس از این آیه مورد ذکر می خوانیم که «براستی که آن قرآن کریم است در کتابی مکنون که به آن نزدیک نمی شود و لمسش نمی کند الا پاک شدگان. و از نزد پروردگار عالمیان فرود می آید. پس آیا با کلام ریاکاری می کنید...» واقعه ۸۱-۷۶- یعنی آفرینش عرفانی همان واقعه قرآنی شدن وجود انسان است چرا که قرآن کتاب وجود انسان کامل است «پس بخوان کتاب وجودت را که خود برای خواندنش کافی هستی» قرآن- و تا پاک نشده باشی بر قرآن وارد نمی شوی و آنرا نخواهی خواند پس بازی و ریا مکن و مپندار که با شستن دستانت می توانی به قرآن وارد شوی. و بدان که پاکی دل و جان و تن ممکن نمی شود الا در عشق عرفانی خاصه در قلمرو فراق و عصمت که در خویشتن شهید و بر خود شاهد می گردی و قرآن را رو در روی خود می یابی و شروع به خواندن می کنی و بدینگونه آفریده می شوی: «خدای مهربان تعلیم داد قرآن و آفرید انسان و آموخت بیان. و خورشید و ماه هم در این کارند و ستاره و درختان سجده می کنند...» رحمن۶-۱ و اینست واقعه خلق انسان کامل! بدان!

۳۲۸- «و جعل می کنید رزقتان را براستی که کذّابانید...» واقعه ۸۲
یعنی آن رزقی را که خداوند مستقیماً از زمین و آسمان و طبیعتش به آدمی می بخشد آنرا به هزاران شیوه تبدیل و ترکیب و تجزیه می کند یعنی رزق خدا را تکذیب می کند و این کل آن روند صنعتی شدن حیات بشر مدرن است و دوزخی شدن غذای بهشتی که منشأ اساسی همه عذابها و امراض تن و روان و دل و جان است. تا آنجا که زمین و آسمان را به گند می کشند.

قرآن- و در این گندآفرینی جانشان به لب می رسد: «پس چون جان به حلقوم می رسد و شما می بینید. و ما نزدیکتریم از شما. پس چرا نمی بینید. و اینست که هیچ حاصلی از زندگی نمی یابید. پس اگر راست می گوئید رزقتان را برگردانید به اصلش» . واقعه ۸۷-۸۳
در این واقعه بمان و بیندیش ای انسان!

۳۲۹- «پس اگر از مقربین به واقعه هستید پس راحت جان است و شادی و بهشت نعمات. و اما اگر از یاران دست راست هستید پس سلام بر شما از یاران دست راست. و اما اگر از یاران دست چپ هستید از تکذیب کنندگانید و گمراهان و میهمان دوزخ سوزان تا بر آن بطور کامل وارد شوید. و اینست آن حق الیقین...» واقعه ۹۵-۸۸
بدان که کانون واقعه قیامتِ آفرینش عرفانی، شخص عارف واصل و امام حّی است و لذا مقربین و یاران دست راست و چپ جملگی در رابطه با شخص امام معنی می دهند. و حقیقت این واقعه بر همه کسانی که در قیامت صغرای حیات دنیا واقع می شوند مشمول یکی از این سه بخش می شوند و برای نخستین بار بر حقانیت واقعه و قیامت و خلقت جدید آگاه و بینا می شوند و پس از علم الیقین به عین الیقین و عاقبت به حق الیقین نائل می آیند. و حق الیقین آن یقینی است که در روان آدمی جاری و ساری شده باشد و خود انسان مظهر آن واقعه می باشد از هریک از این سه بخش واقعه. این بدان و در آن تأمل کن که سه تجلی و نتیجه انتخابی از عشق عرفانی است.

۳۳۰- و اما آنچه که مؤمنان عرصه خلقت عرفانی را از وادی قرب امام تنزل داده و به یاران دست راست ملحق نموده و بلکه از آنجا هم به یاران دست چپ (مشرکان و منافقان) می کشاند همان کفران نعمات بیشمار و بدیع امام است یعنی ناشکری و منت نهادن که به زبان دیگر همان ناز است. نازنینان ناز کمتر می کشند ناز کمتر کن بر نازان عشق- و به یاد آور که خاصه جماعت زن کفری لطیف تر و ابلیسی تر و منهدم کننده تر از ناز ندارند از برای عشق. و اما از برای فسق ناز هم می کشند! در این معنا بمان!

۳۳۱- و اینست که از یکصد و بیست و چهار هزار مردان خدا و مصاحبان با حق فقط انگشت شماری زن بوده اند فقط بدلیل ابلیس ناز! ای زن این چه حماقتی است و چه جنایتی که بر خود می کنی! برای عشق حقیقی ناز می کنی و از فاسقانت ناز می کشی! «کشته باد انسان که چه سان ناسپاس است» قرآن- یعنی چقدر ناز می کند از برای خدا و چقدر ناز می کشد از اشقیاء! «و کافران واژگونکارند...» محمد -۸

۳۳۲- کفران نعمات خدا که مهمترین علت از دست دادن ایمان است همانا ناز کردن و منت نهادن است بر منبع نعمت که اشد این کفران هم ناز و منت بر عشق و عاشقان است. که اشد این اشد کفران هم ناز و منت بر پیر طریقت و امام هدایت است که مظهر عشق خدا به بنده است و همه نعمات! این بدان! «برای ایمانتان منت نگذارید بر خدا و رسول. بلکه خدا و رسول است که بر شما منت دارند» قرآن-

۳۳۳- بدان که تمام علم و هنر و فوت و فن ابلیس در زیباسازی و عشق نمائی است پس ابلیس را لولو خرخره و غول و هیولا مپندار. به روایتی سلمان فارسی در محضر رسول خدا به شهودی غیبی دست یافت و جمال بغایت زیبایی دید که پنداشت جمال حق است و لذا به سجده افتاد. که رسول خدا متوجه خطایش ساخت که آن ابلیس بوده است. بی تردید ابلیس می بایستی از میان ملائک زیباترین بوده باشد که در قبال امر خدایش دچار چنین نازی گشت. هرچند که اینک در دوزخ تبدیل به زشت ترین ها شده است ولی بر آدمی زیبانمائی می کند زیرا کل رسالتش در مکر و دروغ است و غرّه سازی آدمیان. زیرا آدمی بر زشتی های خود مغرور نمی شود مگر آنکه این زشتی ها زیباسازی شده باشد.

۳۳۴- کلّ واقعه خلقت جدید چیزی جز آفرینش دل نیست و هرچه هست دل است که بقول علی ع «چیزی عجیب تر از دل ندیده ام» آری براستی آن دلی که به تمام و کمال آفریده شده دارای چشم و گوش و بینی و لب و ابرو و مژگان و دست و پاست و نیز دل: دلِ دل: فؤاد! و آنگه که حضرت فؤاد را زایمان می کنی در صورت حضرت حق و به جمال اعلای پروردگارت! و بدان که دل و خاصه فؤاد همان لامکان در مکان وجود انسان است پس ظهور فؤاد همان ظهور جمال حضرت لامکان در مکان است.

۳۳۵- و اما دل حضرت فؤاد چگونه دلی است؟ او را دیگر دلی نیست زیرا او خود دل است «دل شده» است. و لذا او اگر در بهشت زیست نکند می میرد. پس تا ظهور کامل بهشت در عالم ارض، در چاهی یا غاری بسر می برد! او دل همه دلهاست! او دل واحده انسان است و جمال عشق خدا به انسان است و انسان بخدا: ظهور عشق!
«کسی که بخدا ایمان آورد دلش را هدایت کند خدا...» تغابن ۱۱-

۳۳۶- سوره واقعه براستی وقوع تمامیت قرآن است یعنی تمامیت خلقت انسان است از خلق قدیم تا خلق عرفانی و تا خلق پایانی جهان. این شرح سه صنف بشری در قبال عشق خداست که در عالم ارض همان وجود امام است. و عارفان این هر سه خلقت اولین و آخرین و وسطی را در خود یگانه می یابند و نیز در عالم و آدمیان. چرا که از زمان برونند: امام زمان! و از امام صادق ع است که هر که این سوره را بخواند و حقایقش را دریابد به محبت خدا و خلق می رسد. و این عین حقیقت است. که البته این محبت کامل اجر معرفت بر اسرار این سوره است و نه ثواب قرائت الفاظش بر خلاف گزارشات بحارالانوار مجلسی. سوره واقعه، سوره عارفان عاشق است و مؤمنانی که در کارگاه خلقت عرفانی قرار دارند.

۳۳۷- «اوست اول و آخر و ظاهر و باطن و بر همه چیزها ذاتاً علم دارد. و اوست که آفرید آسمانها و زمین را در شش روز و سپس بر عرش مستقر شد و می داند آنچه که در عالم ارض وارد می شود و یا از آن خارج می گردد و آنچه فرو می فرستد از آسمان و آنچه به سوی آسمان عروج می کند و او در هرکجا که هستید با شماست و بر آنچه که می کنید بیناست» حدید ۵-۳
پس معلوم می شود که عرش خدا نه جائی ورای هستی جهان که در قلب ذرات و کرات و موجودات است که بر هر چیزی هم علم ذاتی و درونی دارد و هم بینائی. زیرا علیم بودن خدا عالم بودن او نیست که علمی از بیرون باشد بلکه علیم بودن یک علم ذاتی و از درون ماهیت چیزهاست یعنی علمی ذاتی درباره ذات امور! و این فرق علیم و عالم است مثل شهید و شاهد یا وحید و واحد و... و در آیه مذکور لفظ علیم آمده است و بصیر نه باصر. یعنی بینایی از درون چیزها . پس عرش همان ذات پدیده هاست. و لذا درباره انسان هم می فرماید که هرکجا که باشید با شماست. پس عرش همان ذات است یعنی هستی محض و مطلق است که در همه چیزها مشترک است یعنی وجود مشترک موجودات! و این همان وجود حضرت حق است و این بمعنای اشراف و احاطه بر ذات خویش است: خودآئی! خدائی! پس توصیف علی ع درباره وجود خدا در موجودات عین تعبیر استقرارش بر عرش است «خدا درون هر چیزی است ولی خود آن چیز نیست و برون هر چیزی است ولی غیر آن چیز هم نیست» و این یعنی: اوست ظاهر و باطن و اول و آخر!

۳۳۸- پس بوضوح باید گفت که هرچیزی در جهان عین حضور و ظهور خداست و این همان سخن مشهور ابن عربی در مقدمه فصوص است که «پاک است خدائی که عین جهان است...» یعنی جز خدا در جهان نیست و جهان حضور و ظهور اوست. «زمین و آسمانها و هر آنچه بین آنهاست برای اوست» یعنی قیامت هر آن برپاست و خدا ظاهر و حاضر است. پس مشکل از کجاست؟ از اینکه ما نه ظاهریم و نه حاضر! خلاصه اینکه نیستیم. «هر کسی که نعمات و مهر مطلقه خدای را منکر است نابود است و فقط جمال پروردگارت باقیست...» رحمن ۲۷-۲۵
و هرکه با این جمال و شاهد و شهید در آن است هست و مابقی نیستند و آنکه هم نیست طبیعی است که واقعیت را نبیند. زیرا واقعیتی جز خدا نیست. «واقعیت واقع شد که در آن هیچ تردید و انکاری نیست» واقعه۲-۱
پس تنها راه بوجود آمدن انسان همان جستجوی جمال حق است و دیدار او. زیرا فقط جمال اوست که وجود دارد و هرکه جمالش را دید وجود می یابد. پس عشق، خالق انسان است و جز این برای انسان هستی ای ممکن نیست. پس غیر عاشق وجود ندارد. هرکه این آتش ندارد نیست باد- مولوی- بلکه نیست است. و امامان آئینه این جمالند!

۳۳۹- «ایمان آورید بخدا و رسولش و انفاق کنید از آنچه که به شما وانهاده شده و شما را جانشین خود قرار داده است در آن چیزها. و کسانی که ایمان آورده و انفاق نمودند دارای اجر کبیری هستند. چه مرگتان است که ایمان نمی آورید وقتی امر به ایمان می شوید...» حدید۸-۷-
خطاب این آیه کسانی هستند که در کارگاه عشق عرفانی یک عارف واصل به مثابه رسول و امام، به خلافت با امام خود رسیده اند و همه صفات و مکارم و فضایل و نعمات وجودی امام خود را به ارث برده اند که: پس انفاق کنید از آنچه که در آن خلیفه شده اید و بخل مورزید و کریم و رحیم باشید تا این اسمای الهی در شما محقق گردد و به اخلاق الله آفریده شوید!
در این معنا بمان مخصوصاً اگر از اهالی عرفان عملی هستی! و اجر کبیر حاصل از این انفاق همان نایل آمدن به اخلاق الله است! و بدان که «اجر کبیر» اجری بسیار کمیاب در قرآن است که همه موارد کاربرد قرآنی آن آشکارا مربوط به رابطه بین مؤمنان با امام است و خلق جدید و خلق شدن به اخلاق الله!

۳۴۰- و بدان که برای مؤمنان وادی آفرینش عرفانی و اطاعتِ از امام حیّ، شرکی مهلکتر از توسل به خدای خیالی نیست جهت عدم اطاعت از امام. و هلاک شدگان این شرک دچار نفاق شده و به غضب الهی دچار می شوند و در آنروز مؤمنان رستگار شده به این منافقان می گویند که علت ضلالت شما خودفریبی و غره شدن به خدا بود که منظور همان خدای ظن و هوای نفس است. حدید۱۳-۱۲ یعنی خدا را در قبال امام عَلَم کردن مثل همانکاری که اصحاب جَمل و صفین و نهروان با علی ع کردند. عده ای خدا و برخی کتابش را بر علیه خلیفه خدا و کتاب زنده او اقامه نمودند و مورد غضب الهی قرار گرفتند.

۳۴۱- این بدان که در قرآن کریم الله و رب دو نام و دو امر کاملاً متفاوت است که رب همان ربوبیت و هدایت امام زنده است. در حالیکه در اکثر ترجمه ها این هر دو را به یک واژه ترجمه کرده اند مثل پروردگار! و این غلط آشکارست! یعنی منافقان از ربوبیت امام به امر الله ذهن خود پناه می برند و اینست شرک عظیم و فریب و ظلم عظیم و گمراهی آشکار! «و در آنروز هیچ فدیه و مافاتی از شما پذیرفته نمی شود تا جبران کفر شما باشد...» حدید۱۵- پس معلوم است که «آنروز» قیامت کبرا و پس از مرگ نیست زیرا آدمی در آن روز اصلاً چیزی ندارد که بخواهد فدیه دهد. پس این روز همان روز قیامت پنجاه هزار ساله آخرالزمان و قیامت آفرینش عرفانی و خلق جدید در حیات دنیاست.

۳۴۲- «و اوست که نازل می کند بر بنده اش نشانه های آشکار را تا بیرون برد شما را از قلمرو تاریکی به سوی روشنایی. و خدا با شما مهربانست» حدید۹- یعنی هدایت حاصل ظهور آیات بینات یعنی مشاهدات غیبی و معارف لدنی در رابطه با امام زنده است. در اینجا «او» همان امام است که بندگان مؤمن را از عرصه کوری به بینایی غیبی می آورد که همان معنای خروج از تاریکی به سوی نور است. و در آخر آیه سخن از الله است که با امام و مأموم مهربانست.

۳۴۳- «و آنانکه ایمان آوردند به خدا و رسولش ایشانند صدیقین و شهداء که در نزد پروردگارشان است اجر و نورشان...» حدید۱۹-
یعنی رسیدن به مقام شهداء و صدیقین و صاحب نور شدن فقط و فقط حاصل ایمان بخدا و فرستاده زنده اوست به مثابه امام. ایمان به خدا را هیچ هنری نیست زیرا کیست که دعوی ایمان به او را نداشته باشد. ولی مقام صدق و شهود و نور مقامی است که از آن انگشت شماری از مؤمنان است که به رسول زنده ای ایمان دارند و اطاعت می کنند. پس امر هدایت و تعالی روح و مقامات عرفانی نه حاصل ایمان به خدای ذهنی که همه دارند بلکه ایمان به امامی زنده است. این بدان! و اینکه درمی یابیم که مقام شهداء لزوماً مقام خون و کشته شدن نیست بلکه مقام شهود حق است در عالم ارض. «ای کسانیکه ایمان آورده اید بپرهیزید از خدا و ایمان آورید به رسولش که می دهد شما را دو نوع رحمت و می دهد نوری که همه جا با شماست و می آمرزد گناهتان را که خدا آمرزنده و مهربان است.» حدید۲۸- یعنی از خدای ذهنی خود دور شوید و به رسولش ایمان آورید که مغفرت و رحمتش همان مغفرت و رحمت خداست. و مضاف بر اینکه دو رحمت دارد که یکی الهی و دیگری بشری است.

۳۴۴- اطاعت بی چون و چرا وجه الله ِ وجودِ مرد حق را بر مرید کشف می نماید یعنی درب غیبی و الهی امام را برای اطاعت کننده اش می گشاید و می بیند که آن حق است. «نشانه های خود را در درون و برونتان بر شما آشکار می سازیم تا بدانید که او حق است...»

۳۴۵- این بدان که کل وقوع واقعیت جهان هستی از ذرات تا کرات و حیوانات و انسانها و همه فعل و انفعالاتش تحت امر مطلق رحمت الهی یعنی عشق قرار دارد و فعل صلوة است که دارای دو ماهیت متفاوت نزولی وصعودی می باشد. اعم از اقامه صلوة رسمی (نماز) تا اعمال معیشتی و تا روابط جنسی و تا خلاقیتهای علمی و هنری و ادبی و دینی و عرفانی و حتی جنون و جنایات بشری جمله انواع و درجات صلوة است: صلوة نظری، عملی، جوهری، شهودی و ابداعی. صلوة در رابطه با خدا و انبیاء و اولیای او و ملائک او و نیز در رابطه با سائر انسانهای عادی و نیز در رابطه با قوای طبیعت و نیز در رابطه با اجنه و شیاطین! این بدان و در آن بسیار تأمّل کن! و همه اینها فعل عشق است خواه ناخواه و آگاه و ناآگاه.

۳۴۶- و بدان که عشق همان سیمرغ قاف هستی است که هیچکس قدرت احاطه بر آن را ندارد الا انسان کامل دورانها که خود همان سیمرغ عالم ارض است و خلیفة الله بهمراه سائر خلفای خویش!

۳۴۷- این سیمرغ همان رند قلندر لاابالی مطلقی است که از هر نگاه و فعلش هزار سرّ مگو و حکمت متعالی بر می خیزد از عالم و آدم. «و در آنروز خواهید دانست که اصلاً چه می کردید...» قرآن- و او هر آن در شأن و عمل و مقامی دگر است- که این از مسائل و دعاهای عشاق عالم است- رحمن۲۹-

۳۴۸- «براستی آنانکه مخالفت می کنند خدا و رسولش را نگونسار می شوند...» مجادله۵-
واژگونسالاری، جامعترین صفت کسانی است که آگاهانه از حکم رسولان زنده روی زمین سرپیچی کردند از غایت استکبار و طغیان. این واژگونسالاری نیز انواع و درجات دارد و شامل کسانی که آگاهانه از عقل و فطرت دینی خود هم سرپیچی نمودند می شود زیرا عقل هم رسول باطنی هر انسانی است. «عقل، وحی بدن است» رسول اکرم(ص)- و بدان که عقل ربطی به خیالبافی و توجیه گری های ذهنی ندارد و چه بسا بخش مهمی از فعالیتهای ذهنی بشر سراسر خودفریبی اوست و گناه محسوب می شود که آدمی در حکم خدا از آن نهی شده است- قرآن- و این بدلیل شدت تعصب جاهلی بشر است- فتح ۲۶- که در عصر جدید فقط توجیهاتش فرق کرده است.

۳۴۹- زیرا وجود بر عقل و حکمت حق استوار است و مخالفت با عقل و حکمت عین جنگ با وجود خویشتن است و اینست معنای واژگونسالاری انسانی که با حکم رسولان می جنگد زیرا رسولان حامل چیزی جز نور عقل و حکمت نیستند! «آیا کسی که واژگون راه می رود بر هدایت است یا کسی که استوار بر پاهایش بر صراط المستقیم است» ملک ۲۲-

۳۵۰- سوره مجادله به بیانی سوره رازگوئی بین انسانها و خاصه رازگوئی با رسول است که قلمروی بس سرنوشت ساز در حیات دنیا و آخرت است چرا که عرصه شدیدترین و عمیق ترین روابط است یعنی دوستی ها و عشق ها! و اما چون مؤمنانی به نیت حق جوئی و رستگاری اخروی راز دل کنند خداوند حاضر می شود و در همه جا با آنها خواهد ماند و آنها را به سوی خودش هدایت می فرماید. و اگر بین کافران باشد موجب حضور شیطان است که به سوی دوزخ و تباهی رهنمون می کند: دوستی های هدایت بخش و ضلالت آفرین! و توصیه خداوند به مؤمنان در راز دل گفتن با رسول! سوره مجادله۸ و۹و۱۲و۱۳ در این باب سابقاً سخن فراوان نموده ایم که راز دل گوئی مؤمنان با یکدیگر اساس عشق عرفانی است و راز دل گوئی کافران هم اساس عشق شیطانی می باشد.

۳۵۱- «آنانکه بخدا و قیامت ایمان دارند هرگز دوست نمی دارند مخالفان خدا و رسولش را حتی اگر پدران و پسران و برادران یا سائر خویشان باشند. خداوند ایمان را در دلهای این مؤمنان نوشته است و بواسطه روحی از خودش آنان را حمایت و تقویت می کند و آنانرا به بهشت هائی داخل میکند که در زیر آن نهرهای جاودان جاریست که در آن خداوند از آنها راضی شد و آنها هم از او راضی شدند و اینانند حزب خدا. و بدان که حزب خدا رستگارست» مجادله۲۲-
و این نبرد عشق نزادی بر علیه عشق نژادی است یا نبرد بین شجره طیبه و شجره ممنوعه! نبرد بین عشق بالاتنه ای و عشق پائین تنه ای! نبرد بین انسانهائی که در خلقت عرفانی و آفرینش جدید پدید آمده اند با انسانهایی که هنوز اسیر خلقت قدیم نژادی – تاریخی – پائین تنه ای هستند! این همان دین ابراهیم حنیف بانی اسلام و ایمان و امامت است که کارگاه پیدایش انسان کامل الهی می باشد. و این سرنوشت سازترین جهاد مؤمنان جهت حفظ دین و ایمان و حیات الهی است که هسته مرکزی و دائمی همه مجاهدتهای معنوی بشر می باشد. و لذا اینان حزب خدا نامیده می شوند و آنانکه پیرو عشق نژادی هستند از اهالی حزب شیطان می باشند. مجادله۱۹-

۳۵۲- قرار عاشقان در بیقراریست! نژاد قرارگاه دنیوی انسان است که از راه تاریخ رسیده است که البته این قرارگاه بزودی آتش می گیرد و عشق نژادی در کینه و عداوت ذاتی خود می سوزد و همه پرستندگانش را هلاک می کند. پس نژاد قرارگاه مطمئن و دائمی نیست و بزودی همه بیقرار و بی ریشه می شوند. و عمر تاریخی نژاد و نژادپرستی مستمراً کوتاهتر می شود و امروزه این عمر از همان دوره کودکی و نوجوانی بسر می رسد و در برخی جوامع اصلاً بکلی از بین رفته و خانواده در حال انقراض است و این دارای حقی وجودی و الهی است. پس تا این جایگاه و قرارگاه موقتی نسوخته و زمین زیر پایت خالی نشده است از عشق نژادی برکن ریشه هایت را و به عشق نزادی و الهی بپیوند ای عزیز! یعنی به جستجوی یک یار الهی باش تحت هر عنوانی! هر که باشد بهتر از نژاد توست حتی اگر یک دجّال باشد! که در اینصورت شیطان شناسی را پیشاپیش فراگرفته ای و آماده ای برای یک یار حقاً الهی!
«ای کسانی که ایمان آورده اید دشمن من و خودتان را به دوستی مگیرید... که اگر هر کجا شما را بیابند عداوتشان را به زبان و اعمالشان بر شما بکار گیرند و شما را کافر خواهند. زنانتان، خویشان و فرزندانتان در روز قیامت بین شما و خداوند فاصله اندازند... سعادت آرمانی شما در سنت ابراهیم است...» ممتحنه ۴-۱

۳۵۳- «ای کسانی که گوئید ایمان دارید چرا می گوئید آنچه را که خود انجام نمی دهید بدانید که این امر موجب خشم شدید خداست سخن بی عمل» صف ۳-۲
ریای داعیان ایمان بی عمل یا زهد ریائی و نفاق بین ادعا و عمل بزرگترین مسئله وجودی دین داران بی امام است که در جامعه نیز تبدیل به یک نفاق فرهنگی و رفتاری می شود و بزرگترین بدنامی برای دین خداست. و معصیتی بر خدا و رسولان اوست و اینست که موجب خشم شدید خداست و بی تردید این درد بی درمان علاجی جز ارادت و عشق عرفانی به یک مرد حق ندارد تا دین به دل راه یابد و اجرائی شود زیرا کانون اراده عملی دین و اخلاق الهی همان دل است که باید زنده و خلاق و صاحب اراده باشد و دل جز در عشق عرفانی چنین حیات و اراده و خلاقیتی نمی یابد. و بدان که غضب الهی بر کسی موجب مرگ روانی او می شود «مردگانند مپندار که زندگانند» قرآن- «ای کسانی که ایمان دارید با کسانی که مورد غضب خدایند دوستی مکنید چرا که نومید شدند از حیات آخرت همانطور که کافران از اهل قبور مأیوس هستند» ممتحنه ۱۳- یعنی آنانکه دعوی دین و ایمان و فضیلت می کنند و خود عملی به آن ندارند مورد غضب خدایند و هلاک شدگانند همچون اهل قبور. لذا همزیستی و دوستی با آنان همچون با مردگان، جایز نیست و دل را می میراند . یعنی مؤمنان حقیقی و اهل عمل و امام بایستی از منافقان دوری گزینند و با آنان دوستی نکنند هر چند که خویشان باشند. زیرا دل دادن به قلوب مرده موجب هلاک دل می شود.

۳۵۴- «اوست که فرستاد رسولش را به هدایت و دین حق تا کاملاً آشکار و مسلط سازد او را بر کل دینش. هرچند که مشرکان را خوش نیاید» صف ۹-
و این مذهب عشق است که جامع جمیع همه اصول و ارکان و فروع و معارف و فرقه های مذهبی است و طبعاً مشرکان را که هریک وجهی از دین را برگرفته و مابقی را حذف کرده و از آن بتی ساخته اند بر علیه خدا و رسول، اصلاً خوش نمی آید زیرا این بت ها را باطل و بی خاصیت می سازد عشق حق! و این همان تمامیت دین ابراهیم و محمد است که بر امامت استوارست که همان عشق متقابل خدا و بنده است و مذهب عارفان حقه که تنها استمرار این دین در تاریخ است و لذا مذاهب عرفانی جمله مذاهب جهانی هستند زیرا همه مذاهب و کل دین را شاملند و این از گوهره عشق است که مشرکان مذاهب را به انکار و تهمت و عداوت کشانیده است.

۳۵۵- «ای کسانی که ایمان آورده اید آیا دلالت کنم شما را به معامله ای که شما را از هر درد و عذابی برهاند؟ ایمان آورید بخدا و فرستاده اش و جهاد کنید در راه خدا با اموال و جانهایتان که این برتر است اگر بدانید که می آمرزد گناهانتان را و داخل در بهشتی می کند که از زیرش نهرهای جاودان جاریست و مساکن پاکیزه در بهشتی دائمی. و اینست کامیابی بزرگ. و آنکه را عاشقید یاری است که از جانب خدا بسوی شماست و فتحی بسیار نزدیک در انتظارتان است. پس بشارت باد مؤمنان را.» صف ۱۳-۱۰
پس معلوم است که چنین ایثاری در راه خدا فقط برخاسته از عشقی عرفانی به یکی از اولیای الهی زنده است که موجب بخشودگی گناهان و حیات بهشتی (طبیعی) از همین دنیاست که البته بهشت اخروی بسیار برتر است. و بی عشق نمی توان در راه خدا از مال و جان دست شست.

۳۵۶- «ای کسانیکه ایمان آورده اید یاران خدا باشید همانطور که عیسی ابن مریم گفت که چه کسی مرا بسوی خدا یاری می کند و حواریون گفتند که مائیم یاران خدا...» صف ۱۴-
پس معلوم می شود که ماجرای مسیح و حواریونش فقط یک اتفاق یکباره در تاریخ نبوده است و خاصه در آخرالزمان مسیحا نفس هائی همواره هستند که خلفا و اوصیای مسیح هستند (همچون یاران امام زمان در دوره غیبت) و مؤمنان را دعوت به خدا و یاری حق می کنند. و اینان همان عارفان می باشند و یاران مسیح و یاران امام هر دو واحدند همانطور که ظهور این دو نبی و ولی همزمان است و با هم هستند و لذا قرآن کریم هم می فرماید که «بهترین یاران مؤمنان برخی نصاری هستند» و در روایتی می فرماید «مسیح همان مهدی است». در این معنا بیندیش ای عزیز!

۳۵۷- «اگر ادعا می کنید که اولیاء الله هستید از میان مردمان پس مرگ را آرزو کنید اگر راست می گوئید» جمعه۶-
زیرا آنکه خدای را دوست می دارد بی تردید آرزوئی جز دیدارش ندارد و می داند که با مرگش به دیدار خدایش می رود. پس خداوند میزان برحقی بر ادعای ولایت حق قرار داده است. آنانکه دعوی ولایت دارند و با چهار دست و پا و با تمام هوش و حواس خود به دنیا چسبیده اند و ترس از جان تمام همّ و غمّ آنهاست البته رسوایند! به یاد می آورم در آغاز جوانی به جستجوی حق مدتی در فرقه های درویشی گشت و گذاری داشتم و در ایام موشک باران تهران بواسطه عراق در نزد یکی از اقطاب یکی از این فرقه ها بودم که هزاران مرید و دست بوس داشت که بناگاه موشکی به تهران اصابت نمود که آن حضرت فلان علیشاه یک متر از جایش پرید و در حالیکه نیمه جان بود و می لرزید به التماس متوسل به بنده شد که تو را خدا ما را از تهران به جائی ببر و... مابقی ماجرا که بیانش بسیار رقت انگیز و نومید کننده است. و می دانیم که سران این فرقه ها اکثراً خود را از اولیاء الله هم برتر می دانند و بلکه خود خدا می خوانند و عجب تر لشکریان دست بوسان ایناننند که جملگی از همین ماهیت هستند و براستی می توان اکثر این مدعیان الوهیت را امامان نفاق و حیات دوزخی گروههای اجتماعی دانست زیرا تقریباً همه شان به انواع مخدرات و محرکات مبتلایند و کل کشف و کراماتشان به همین سبب است. پس بدان که بهرحال هیچکس بی امام نیست یعنی بی عشق نیست، عشق الهی و عشق شیطانی، عشق بهشتی و عشق رضوانی و عشق دوزخی و عشق حیوانی و...

۳۵۸- «منافقان از ایمانشان همچون ابزار و سپری (جهت امیال دنیوی) استفاده کردند و دیگران را هم از راه خدا بازداشتند براستی که بسیار بد کردند. و نفاقشان به این سبب بود که پس از ایمان آوردن کفر ورزیدند پس خدا هم بر دلهایشان قفل نهاد پس احمقشان ساخت. و اینک چون آنها را دیدار کنی ظاهر و کلامشان بسیار خوش آیند است در حالیکه همچون چوب خشکی هستند که هر ندائی را برعلیه خود می پندارند و همه را دشمن می دانند. پس حذر کنید از آنان. خدا آنان را بکشد که به کجا می روند و چگونه بازمی گردند... و اینان گردنکشانند از اطاعت...» منافقون۲-۴
پس واضح است که منافقان هم کسانی هستند که زمانی حجتی الهی را دیدار کرده ولی اطاعت نکردند با اینکه ایمان آوردند. و لذا خداوند دلهایشان را باطل ساخت تا احمق شوند و خود را رسوا سازند تا نتوانند بواسطه کلام زیبای دینی و معنوی دیگران را بفریبند. و بدلیل خیانتی که بخود کردند از خود بیگانه شدند و لذا همه را بیگانه و بلکه دشمن می پندارند بدلیل عداوتی که با خودشان کردند و این عذابی مریب (شکاک) است که از هولناکترین عذابهاست. «و چون به آنها گفته شود که

به نزد رسول بیائید و توبه و مغفرت طلب کنید بهانه آورند و سرپیچی کنند و بلکه دیگران را هم از راه خدا بازمی دارند و استکبار می کنند» منافقون۵-

۳۵۹- بدان که نفاق همان خلاء بی انتهائی است که بدلیل عدم اطاعت بین ذهن و دلشان پدید می آید و آنان در این خلاء و چاه بی انتها در حال سقوطند در درک اسفل السافلین. «منافقین در پست ترین پستی هایند» و لذا دائماً در هول و هراس و بدبینی و شکاکیت به عالم و آدم بسر می برند و بلکه به عزیزان خود نیز شک دارند زیرا شبانه روز از خویشتن درگریزند. و خداوند بر دلهایشان قفل زده و لذا هرگز به دل خود نمی رسند و در خلاء بین ذهن و دل ساقط می شوند. یعنی هرگز توان ابراز محبت به کسی را ندارند و توان محبت پذیری هم ندارند زیرا دلشان از کار افتاده و در دسترسشان نیست. و بدان که منافقان معذبترین و بدبخت ترین مردمانند و خدا هم آنان را پست ترین جانوران نامیده است. پس هیهات از عدم اطاعت از کسی که به تو مهر و ایمان اعطا نموده است امان از کبر و استکبار نفس!

۳۶۰- بدان که داستان خلقت حضرت آدم و دمیدن روح و القای اسمای الهی در او، داستان آفرینش عرفانی اولیای الهی و رسولان حق است و ماجرای خلقت قدیم جانوری بشر نیست. و ماجرای استکبار ابلیس در سجده نکردن بر انسان کامل و حامل روح و اسرار الهی، عین عدم اطاعت برخی مؤمنان از این رسولان است که منجر به نفاق و مرگ روانی می شود. مؤمنان نیز بایستی بر این انسان کامل سجده کنند و اطاعت نمایند تا از او روح و ذکر و علم یابند و رهرو وادی کمال گردند. بدان!

۳۶۱- بدان که حتی خداوند خالق نیز انسان کامل را سجده و صلوة می کند. واقعه دمیدن روح در او همان واقعه سجده است و به مصداق بوسه خدا بر اوست چرا که بوسه همان سجده است در اصل. «خداوند بهمراه ملائک صلوة می کند بر رسولش. پس شما هم ای مؤمنان تسلیم شوید و صلوة کنید بر او صلوة کامل و تمام.» و ابلیسی مباشید که خدای را درس توحید می داد و از خدا هم دعوی خدائی اش بیشتر بود. و عاقبت خدای را متهم به جهل و مکر نمود و ایثارگرانه (!) به جهنم شتافت و اراده کرد که بر صراط همه مؤمنان وادی آفرینش روحانی را به همین وسوسه بفریبد و با خود به جهنم برد. «بر صراط محاصره شان می کنم از بالا و پائین و پس و پیش و چپ و راستشان تا به نعمات خدا کافرشان کنم تا شاکر نباشند و بدینگونه به دوزخشان کشانم»

۳۶۲- پس بدان که در خلق جدید، خداوند سجده و صلوة می کند انسان کامل را (رسول) و رسول هم صلوة و سجده می کند بر مؤمنانش تا به کمال راه یابند. پس ای مؤمنان ابلیس مباشید و از حزب شیطان برون آئید و رسول را صلوة و سجده کنید تا آدم شوید و روح و علم و نور یابید و زنده گردید تا از همین دنیا بر جنات الهی وارد شوید که «بهشت بسیار نزدیک شد» و «دوزخ هم که آشکارست» قرآن- دوزخ صنعت و دود و بمب و برق و رادیواکتیو و ایدز... «آیا خبر آنانکه کافر شدند به شما نرسید؟ گفتند آیا بشری ما را هدایت خواهد کرد» تغابن۶-۵

۳۶۳- و اما شما ای زنان! ای مردواران نامرد و نازن که عقیم گردیده تن و دل و روحتان! بدانید که در این دوزخ عیان، نخستین قربانیانید پس هیچکس چون شما محتاج نجات نیست بشتابید بسوی مسیحا دمی یا امام همدمی! و دست بدارید از اراده به معشوقیت و پرستیده شدن، که دیگر مردی باقی نمانده است که حتی بخواهد شما را برای بند تنبانش بپرستد چهار صباحی! پس چون یافتید مردی را به جوانمردی و علی واری، سجده کنید و ابلیس استکبار را از خود برانید که این آخرین شانس نجات است! و بدانید که جز علی و علی واران مردی نیست: لافتی الا علی! و به کرامت و مهر بی پایان علیّون غرّه مشوید!

۳۶۴- «بهشتی که در زیرش نهرهای جاودانه جاریست...» این آیه نیز از جمله ترجیع بندهای بسیار فراوان قرآن است. که بنده سالها در معنایش حیران بودم تا خود از رحمت پروردگارم مشمول آن شدم و آن با آغاز واقعه نزول روح بود که بتدریج متوجه شدم که در هر خانه ای که مقیم می شوم درست در زیر محل نشستن من چشمه ای سر برمی آورد. زیرا من معمولاً در هر خانه ای یک نقطه ثابت را برای نشستن و فکر و ذکرم قرار می دهم. این مسئله به جائی حیرت آورتر رسید و آن اینکه در خانه هائی که طبقه دوم بود سقف آن خانه سوراخ می شد و با هر بارانی درست در همان محل نشستن بر سرم آب می چکید که به هیچ روشی آن سقف قابل ترمیم نبود. این مسئله هم یک رحمت و واقعه جاریست و هم یک نشانه الهی جهت خودشناسی است. و البته این نهر جاودانه حیات ابدی در دل مؤمنان نیز جریان دارد و چه بسا صدایش را می شنوند. این کوثر هدایت حق است که از وجود مقدس علی- فاطمه بسوی مؤمنانشان جاریست در سراسر جهان! این کوثر عشق نزادی و اجر رهائی از ظلمت نژاد است. همانطور که فاطمه کوثر محمد و جریان جاوید نور و حقیقت محمدی است و خداوند برخلاف سائر انبیاء، این نور را نه از پسران محمد که از دخترش جاری نمود یعنی مردسالاری و ژن پرستی تمام شد! پس شما ای زنان از مردپرستی و پرستیده شدن بندتنبانی توبه کنید و بدانید که خداوند در دین محمد، زن را ارجح نموده و مقصود خلقت خود ساخته است: «ای محمد بدان که اگر نمی خواستم تو را بیافرینم اصلاً جهانی نمی آفریدم. و اگر

قرار نبود که علی را بیافرینم تو را هم نمی آفریدم. و اگر قرار نبود فاطمه را بیافرینم اصلاً هیچ کس و چیزی را نمی آفریدم» حدیث قدسی- پس ای زن بدان که نجات و رهائی و آزادی و عزّت و شرفی جز در دین محمد، نخواهی یافت! پس این عربده های حقوق بشری را بهمراه اسلام نژادی- عربی رها کن و به عشق محمدی روی نما تا رستگار شوی!

۳۶۵- «الله لا اله الا هو»: خدائی نیست جز او! این نیز دیگر از آیات مکرر قرآن است که خود خداوند می فرماید که: خدا اوست نه من! یعنی خدای مَنی را رها کنید خدای ذهنی و فوق آسمانی را ول کنید ای مؤمنان محمدی! خدائی جز در امام و با امام و از امام به داد کسی نخواهد رسید. «خداوند جز در وجود ما شناخته و پرستیده نمی شود» علی ع - «آیا خبر آنانکه کافر شدند به شما رسیده است که چه عذاب و دردی کشیدند پیش از این؟ آن به این سبب بود که ایشان را رسولی آمد با نشانه های آشکار. پس گفتند آیا بشری ما را هدایت می کند! بدینگونه بود که کافر شده و روی برگردانیدند و خدا بی نیازست از آنان...» تغابن۶-۵

۳۶۶- «ای کسانی که ایمان آورده اید بدانید که براستی جفت هایتان و فرزندانتان خصم ایمانتان هستند پس برحذر باشید و آنان را عفو کنید که خداوند بخشنده و مهربان است» این آیه نیز از مکررات کتاب خداست که عداوت ذاتی نژاد را نسبت به ایمان خاطرنشان می کند. و همسران نیز بدانند که همسر بی ایمان نه مهربانست و دادرس و نه قابل تصرّف و تملک! و عاقبت خصم جان است.

۳۶۷- بی تردید همسر جاهل، ایمان و امام و خدای همسر خود را هووی خود می پندارد چرا که بایستی شش دانگش تحت تملک و پرستش او باشد. ولی چون توانست ایمان و امام همسرش را نابود سازد آنگاه حتی یک دانگ وجودش را هم نمی یابد زیرا شش دانگ وجود همسر تحت تملک خناسان و اجنه و شیاطین قرار می گیرد. پس بدانید که شیطانی فریبنده تر و مهلکتر از اراده به تملک همسر نیست اراده ای که بزودی آرزوی نابودی همسر را می کند. و این ذات عشق و مالکیت نژادی است که آدمی را واژگونسالار می سازد «و کافران واژگونند...» از جمله اینکه عشقشان نفرتشان است!

۳۶۸- «خداست آنکه آفرید هفت آسمان و هفت زمین همچو آن و فرود می آورد امرش را میان آنان تا بدانید براستی که خدا بر هر کاری تواناست و براستی که خداوند به تحقیق احاطه کرده است هر چیزی را بواسطه علمش» طلاق۱۲-
به روایتی هنگام نزول این آیه بر رسول عزیزمان یکی از اصحاب پرسید که چرا خداوند امرش را بر میانه بین زمین و آسمان فرود می آورد و نه بر خود هر چیزی. حضرت رسول فرمودند که اگر رازش را آشکار کنم مرا تکفیر می کنید (و به روایتی: مرا می کشید) آیا براستی چرا امر خدا بر مخلوقاتش نه بر خود هر یک از مخلوقات بلکه بر میانه بین آنها یعنی بر رابطه شان نازل می شود؟ این همان کل راز این مبارک دفتر است از آغازش تا به پایان! یعنی عشق! یعنی امر خدا بر عالم و آدمیان بر روابطشان فرود می آید و آن امر به عشق است که همان امر به کن فیکون است و امر به هدایت و رجعت الی الله. در این آیه گر تمام عمر تأمل کنی حق است. این آیه اثبات ادعای ما در کل این کتاب است که: وجود، عشق است و عشق امر به وجود است. و هیچ چیزی بخودی خود وجود ندارد! و لذا خدا هم جز در عشق شناخته نمی شود زیرا وجود مطلق است پس عشق مطلق است. و عجبا که این نابترین آیه در سوره طلاق آمده است که سوره شدیدترین رابطه بین موجودات عالم است. «و خداوند شما را از خودش برحذر می دارد و بسیار مهربانست. بگو که اگر خدای را عاشقید پس مرا پیروی کنید...» آل عمران۳۱-۳۰ یعنی کسی را پیروی کنید که بر من عاشق است یعنی عشق مرا پیروی کنید نه خود مرا. حال بهتر درمی یابیم که چرا رسول خدا راز نزول امر خدا در بین اشیاء را بیان نفرمودند! و وای بحال آنکس که بیان نمود!!! و این نکته که هر موجود خاکی به مثابه یک قطعه از ارض در یکی از طبقات هفتگانه کائنات است همینطور که هر موجود غیبی هم آسمانی است.

۳۶۹- پس قرآن نیز به عنوان کل امر خدا بر جهان و جهانیان و آدمیان هم بر روابط بین انسانها نازل می شود. حال بهتر درمی یابیم که چرا اسلام و قرآن محصول رابطه بین محمد و خدیجه، محمد و علی، علی و فاطمه و... می باشد و اینکه پیامبر ص ، علی را مخزن و به روایتی دیگر پیاله وحی خود نامیده است. و اینست که قرآن را جز عاشقان درنمی یابند. زیرا عشق را جز عشاق فهم نمی کنند! در این معنا تا ابد بمان که کل روح این رساله است.

۳۷۰- حال بهتر روشن شد که چرا هدایتی هم جز در عشق عرفانی بین مراد و مرید نیست چرا که هدایت شدن و آدم شدن و کامل شدن یعنی قرآنی شدن! و قرآنی شدن یعنی عاشق شدن! «هر که غیر خدا را چون خدا عاشقانه بپرستد خداوند خودش حاکم و حافظ بر اوست» قرآن - و در چنین رابطه ای است که نور قرآن و ایمان و عرفان نازل می شود. بمان جاودان!

۳۷۱- ای زنان بدانید که چه بسا همسران پیامبران بزرگ خدا دوزخی شدند همچون همسر نوح و لوط. و چه بسا همسر فرعون از زنان برگزیده در تاریخ گردید (آسیه) و چه بسا دخترکی بی پدر و مادر در محاصره ملایان فاسق و تبهکار بنی

اسرائیل بـه روح القدس و همـه کتابهـای خـدا نـائـل مـی آیـد مثـل مـریم ع - سـوره تحـریم۱۲-۱۰- یعنـی حتـی هـیچ پیـامبر اولوالعزمی به مقام مریم ع نمی رسد. پس مگوئید که شوهرانمان موجب گمراهی ما شدند که شما بسیار بیشتر و شدیدتر موجب گمراهی شوهرانتان هستید اگر بخواهید همانطور که اگر نخواهید. چون قدرت رسوخ شما در قلوب مردان بسیار شدیدتر است و این به جبران ضعف شما در امور مادی است. ولی اکثرتان از این نعمت کبیر خدا بر علیه خود و خانواده خود بهره می گیرید و دوزخ را پر می کنید از زنان! رسول اکرم ص -

۳۷۲- «ای مؤمنان خود و خانواده تان را حفظ کنید از آتشی که هیزمش مردمند و سنگها...» تحریم۶-
عشق به اشیاء و اثاثیه و دکوراسیون و کاخ و زینت آلات و صنایع و... همان عشق به سنگ است که دل مؤمن را هم سنگ می کند. و وسوسه مردمان یعنی مردم پرستی و آبروداری! این دو عنصر اساسی ورود به جهنم است از همین دنیا! اینست عاقبت عشق شیطانی و عشق جمادی و عشق مردم داری و آبرو بازی! بدان و در آن بمان ای عزیز!

۳۷۳- این بدان همانقدر که نزول امر به ازدواج بین رابطه دختر و پسری همان امر به عشق و هستی است امر به طلاق هم کمتر از آن نیست و بلکه امر به نجات عشق و هستی است. پس در وصال همانقدر امر به عشق است که در جدائی و فراق و مرگ! بمان!

۳۷۴- باید عاشق شد و فارق شد و در فراق هم همچنان عاشق بود و نه فاسق. اینست راه و رسم هستی یافتن و خدائی شدن و کمال!

۳۷۵- در عاشق شدن هیچ هنری نیست زیرا وارده الهی است کل هنر انسانی بشر عاشق ماندن در فراق و جدائی است که او را به حق عشق می رساند!

۳۷۶- وقتی دلت تنگ می شود برای محبوبت، آنقدر تنگ تنگ که دلت یک نقطه می شود نقطه ای لامتناهی: فنا! و این تأویل دل است به خدا! و واقعه لقاء الله! بدان و بمان!

۳۷۷- پس فراق و صبر و عصمت در فراق، دلِ گِلی را به ازلیت عمائی و لامکانی حق، تأویل می کند و تحویل می شوی به هو! قل هو الله احد! در این واقعه تا ابد بیندیش!

۳۷۸- بدان که در معشوقیت قبل از عاشقیت هیچ هنر و حقی نیست بلکه تماماً مفعولیت و مظلومیت و مغفولیت و مجهولیت و معدومیت است. عاشق باش ای عزیز تا ابد!

۳۷۹- قیامت آن روزی است که دلی در عمری سراسر عشق و فراق و بغض و اندوه به غایت انفجار برسد تا آن حدی که دل آسمان را بترکاند آهش! اینهم تعریفی عاشقانه از قیامت قرآنی و قرآنِ عشق! «بدانید که ابراهیم همواره آه می کشید» ولی آه علی آهتر بود و بغض ابراهیم هم در علی منفجر شد و قیامت برپا گردید!

۳۸۰- اینست راز برپا سازی قیامت بدست عارفان عاشق! نه، به آهِ عارفان عاشق که استمرار آهِ ابراهیم و موسی و عیسی و محمد و علی است!

بس که دل در هر هجر یاران هر دمی یک آه کشید
زهر لا اله را جان هر نفس بالا کشید

و بالاخره پرده از رخ الله کشید و قیامت برپا شد. اینست معنای قیامت قرآنی.

۳۸۱- عارفان عاشق همچون یارشان فراسوی مکان و زمان زیست می کنند اینست که بقول مولانا: تا صورت و پیوند جهان بود علی بود. و اینکه فی المثل بایزید بسطامی حدود دویست سال قبل از تولد شیخ خرقانی، این شیخ را متقابلاً مریدی و مرادی می کرده است و روی به خرقان عبادت می نموده همانطور که شیخ هم دویست سال بعدش به یاری روح بایزید سیر و سلوک می نموده است. اخیراً یکی از دوستان غزلی عاشقانه- عارفانه بزبان ترکی از یک عارف شوریده عصر قاجار مشهور به عارف نباتی پیدا کرده است که ایشان حدود دویست سال قبل از تولد اینجانب به بنده اقتداء می نموده است حتی به اسم واقعی بنده که یک بیت آن اینست:

بچه ترکم دیلیم ترکی کلامیم هجومجو   خانِ چوبانی جان آلان خانجانی گوزلرگوزلریم

و عجیب تر که این عارف به لحاظ نوع سیر و سلوک و حتی شیوه زندگانی و باورهای ویژه عرفانی به اینجانب شباهت حیرت آوری دارد. و من نیز از نوجوانی احساس می کرده ام که کسی از سواحل رود ارس مرا ندا می داده است و اینک دانستم که قبر این عارف آنجاست.

این همان معنای همزیستی روحانی و رفاقت و حشر مخلصین با انبیاء و شهداء و صدیقین گذشته است به قول قرآن کریم. خود اینجانب نیز در تمام عمرم شدیداً احساس همزیستی باطنی با بسیاری از پیامبران و امامان و حکیمان و عارفان داشتم که تا مدتها این احساس شدید و حس همذات بینی با آنان را فهم نمی کردم تا اینکه مصداق حکمت این واقعه را در قرآن کریم خواندم. که اگر چنین نمی بود براستی عاشقان حق که تنهاترین انسانهای تاریخند از فرط تنهائی دق می کردند و کسی عمری نمی نمود تا بتواند رسالتی به فعل آورد و مایه خیر و هدایتی برای مردمان باشد. و بیهوده نیست که وادی تفرید و تجرید و توحید شهر هفتم عشق و معرفت است زیرا این همان وادی الحاق به حق است: تنها شو تا بمن برسی! حدیث قدسی! و این اولیای الهی فقط رفیقان عرصه تنهائي نیستند بلکه معلمین و راهنمایان هم هستند.

۳۸۲- سهروردی شهید بانی حکمت اشراق، منشأ نور حکمت الهی را که همان نور هدایت است «طباع تام» می نامد که البته برگرفته از یک حدیث نبوی است. «طباع تام» به زبان ساده یعنی طبیعت مطلق. همانطور که قرآن کریم که راه رسیدن به حکمت است سراسر بحث درباره طبیعت جهان و انسان است. پس حکمت الهی و قرآنی که همان حکمت اشراقی یعنی نوری است که از «مکان شرقی» (قرآن) وجود آدمی برمی خیزد هیچ ربطی به فلسفه که عقلانیت چون و چرائی و جدلی است ندارد بلکه برخاسته از نور زندگانی است و لذا خداوند در حیاتی ترین فعالیت بشر یعنی زناشوئی و رابطه جنسی است که دیدار با خدا را به مؤمنان بشارت می دهد و نه در کنج عزلت و ریاضت و مدرسه و زاویه. «زنان شما مزرعه شمایند پس بر این مزرعه آنگونه که می خواهید وارد شوید و خود را مقدم دارید و بزودی پروردگارتان را دیدار می کنید و این مژده ای برای مؤمنان است» بقره ۲۲۳- و از این روست که محمد ص ازدواج را سنت خود نامیده است زیرا دین محمد، دین لقاء الله است. و اینست که قرآن سراسر کتاب طبیعت است و نود در صد آیاتش نامهای طبیعی دارند. پس طباع تام در واقع همان قرآن است و قرآن نور جهان است و جان!

۳۸۳- عارف عاشق بدرد زندگی دنیوی نمی خورد زیرا ذاتاً تنهاست و با آدم تنها نمی شود زندگی کرد. او فقط بدرد مردن می خورد به همین دلیل دمادم می میرد تا بالاخره جان آخرش در رود و برود دنبال زندگیش با خدا که مثل او تنهاست. تنها با تنها زندگی تواند کرد و خوداً با خدا!

۳۸۴- ابن عربی در فتوحاتش حدیثی به این مضمون نقل می کند که اگر مردمان اهل معرفت بودند به عبادت تکلیف نمی شدند. بنده نظرم اینست که درست تر چنین باشد که اگر مردمان اهل عشق بودند به عبادت تکلیف نمی شدند. و این عین منطق قرآن درباره عبادالله المخلصین است که مسئول اعمال خود نیستند زیرا فنای در عشق حقند. در این معنا بمان!

۳۸۵- این بدان که کفر بی ریای عامه مردمان مفیدتر و خداپسندانه تر از ایمان شرک آلودشان است. زیرا گناهی نابخشودنی تر از شرک و ظلمی بزرگتر از آن نیست. قرآن-

۳۸۶- چرا اکثر مردمان بقول قرآن بی دل یا دل مرده و سنگدلند؟ زیرا خود خواسته اند. دل یعنی احساس باطن جهان. و این یعنی وجدان و مسئولیت در قبال ادراکات و در قبال کل جهان و جهانیان! و انسان کافر حتی نمی خواهد که مسئول خودش باشد. این اراده همان اساس مرگ دل و یا قفل شدن آن و قساوت و شقاوت است. این یک انتخاب است: اراده به نفهمیدن و احساس نکردن! این همان تجاهل و تغافل و تحمیق خویشتن است بدلیل فرار از مسئولیت در قبال خود و جهان خود! «پس خدا به کسی ستم نمی کند و بلکه مردم خودشان بخود ستم می کنند» قرآن- یعنی خداوند مرید اراده انسان است. آنکه عقل و دل و دین و عشق بخواهد می دهدش و آنکه نخواهد نمی دهدش. «خداست که هر که را بخواهد هدایت یا گمراه می کند» ولی انتخابش با انسان است و اجرایش با خدا! پس خدا مرید اراده بشر است! و این بیان دیگری از عشق خدا به بشر است.

۳۸۷- بیعت و عهد با عشق عرفانی در وجود یک عارف ربّانی، امری مطلق و کامل و خالص و شش دانگ و صد در صد است: بودن یا نبودن برای حیات دنیا و آخرت و ماده و معنا! و در غیر اینصورت شرک است و رابطه را به نفاق می کشاند و مرید را خصم مرادش می سازد که این عذابی عظیم است برای مرید. زیرا عین عداوتش با خویشتن است زیرا مراد اگر بر حق است همان تعیّن دل و جان و ذات مرید است و رحمت مطلقه خداست بر مرید!

۳۸۸- و در عشق های مجازی هم قاعده همان است که در عشق الهی است یعنی مطلق و صد در صد برای همزیستی تمام عیار ظاهر و باطن! و فقط در چنین صورتی است که عشق مجازی بسوی عشق الهی رهنمون می شود. و لذا ازدواجهای مشروط و مقید به امور دنیوی رابطه ای مشرکانه و عاقبت به عداوت است. ازدواج بایستی امری مطلق و عهدی تا پایان عمر باشد و تنها شرطش هم بایستی حق و ایمان باشد و نه دنیا. یعنی شرط عهدشکنی و طلاق و جدائی بایستی فقط در صورت پیمان شکنی یکی از طرفین در امر اصول دین و معنویت و اخلاق باشد که اگر یکی از طرفین کفر ورزید حق طلاق پدید آید و لاغیر! اینست حق ازدواجی که بر عشق استوار می شود که ضامنش بایستی خود خدا و حقوق الهی باشد!

۳۸۹- در استان خراسان رضوی مردمان حکایت دارند از مردی حدود نیم قرن پیش از این که چوپانی می کرده و روزی در عطش تشنگی به چشمه ای رسیده و سر بر آن فرود آورده تا بنوشد که ناگهان در آب چشمه تصویر جمال لیلی وشی را دیدار کرده و برای همه عمر شیدای او شده و دریایی دو بیتی محلی سروده است که بخش عظیمی از ادبیات عاشقانه و فولکلور مردم کرمانژ امروز از اوست که در موسیقی مقامی این بخش از مردم خراسان هم وارد شده است و مردم با این موسیقی و اشعار دچار وجد و خلسه ای حیرت آور می شوند. این یک نمونه معاصر است همه ادبیات و هنرهای فولکلور و عاشقانه – عارفانه ملل جهان به همین طریق پدید آمده است که در اکثر موارد منشأ آن به نسیان رفته و چه بسا باقی مانده این آثار عرفانی- شهودی به فسق گرائیده است. این سرگذشت کل هنرها و آداب و رسوم و فرهنگ اقوام بشری است. همانطور که قبلاً نشان داده ام اصل تاریخی موسیقی هم ریشه در عبودیت و سماع عارفانه ملل دارد که حضرت داود نمونه مشهور آن است که ذکر سازش در قرآن هم آمده است که پرندگان و کوهها بهمراه نوای موسیقی او ذاکر می شدند. پس اصل هر آنچه که در نزد بشر است از عشق الهی است و تجلیات پروردگار بر بندگان مخلصش در سراسر جهان. در یک کلمه یعنی آنچه که، عرف بشری نامیده می شود دارای رگ و ریشه و ذاتی عرفانی است. این عرفان امّی و عامیانه است. و بخش قابل توجهی از آثار بنده در خدمت تأویل عرفانی این عرفها بوده است که بمعنای عرفانی کردن عرف و عرفی ساختن عرفان است. و این رسالت در کل تاریخ هزاره اخیر جهان بر عهده کسی جز بنده نبوده است که برخاسته از بخشی مکاشفات و مشاهدات غیبی می باشد این استمرار همان رسالت هرمسی یا ادریسی است که امروزه در تمدن غرب هرمنوتیک نامیده می شود که البته فقط شبح و تقلیدی فنی از آن حقیقت منقرض شده هرمسی است ولی آثار ما براستی هرمنوتیک عرفانی- اسلامی- قرآنی می باشد که خلاق و بدیع می باشد که استمرارش همه فرهنگها و عرفهای ملل را هم در برمی گیرد.

۳۹۰- کل علم و هنر و تقوای عشق چیزی جز فراق و عصمت و صبر نیست که صد البته بدون نور معرفتی فزاینده ممکن نمی آید! و ارکان چهارگانه سوره عصر هم جز این چهار امر مذکور نیست: سوگند به زمان که انسان در خسران و تباهی است. که این اشاره به فراق دارد که عنصری تماماً زمانمند است و بی صبری انسان در آن منشأ تباهی و خسران است. و ایمان همان معرفت نوری- قلبی درباره این فراق و حق عشق است. یعنی این سوره مخاطبی جز عاشقان ندارد زیرا فقط عاشقانند که جبر زمان و خسران آن را با تمام وجودشان بواسطه فراق محبوبشان بلاوقفه احساس و درک می کنند. مابقی مردم از زمان چیزی جز عقربه های ساعت نمی شناسند یعنی زمان باطنی ندارند زیرا گوهره السّاعه (اکنون) را دارا نیستند که از نور عشق برمی تابد. عمل صالح هم همان حفظ عصمت در فراق است یعنی صلح و اتحاد با محبوب در دل. که این محبوب یا حضرت حق است برای عارف یا خود عارف است برای سالک مرید! و اما حق چیست؟ که باید به آن متوسل بود و بلکه آنرا ابلاغ نمود و به همه توصیه کرد. حق همان نوری است که با عارف واصل است. «رسولی از میان شما برانگیختیم که بر نور و حق است...» حق همان وجه الله وجود عارف است و یا جمال خود حضرت حق برای خود عارفان! و اما عنصر چهارمی و نهائی هم صبر است صبر بر حق و عصمت و فراق بقدرت معرفت روزافزون. چرا که معرفت اگر روزافزون نباشد اصلاً از جریان ساقط است تا آنجا که خود امام صادق می فرماید «اگر هر روزه بر معرفت ما افزوده نشود معرفت در ما نابود می شود» (اصول کافی)- امام معصوم که چنین است تکلیف دیگران معلوم است.

۳۹۱- راه و رسمی مهلکتر از شرک و رابطه یک بام و دو هوائی با خدا و رسول و امام نیست. یعنی با امر مطلق نمی توان نسبی بود. بایستی یا بود یا نبود: بودن یا نبودن! این کل حکمت و حکم عشق و خاصه عشق عرفانی است.

۳۹۲- ولی بقول قرآن کریم «اکثر مردمان چون ایمان آورند فوراً مشرک می شوند» یعنی امام خود را دربست و کاملاً مریدی و اطاعت نمی کنند. هر چند که بسیاری به محض ایمان، کافر می شوند یعنی مراد خود را مرید خود می خواهند. و چه بسا مراد برای مدتی مریدی می کند تا به آنان درس ارادت دهد تا توبه کنند و به راستی اطاعت بی چون و چرا کنند!

۳۹۳- و بدان که اطاعت بی چون و چرا جهادی اکبر است که ذهن مرید را که همان کارگاه منیت فردی اوست بخدمت ایمان قلبی اش می آورد و با دلش که مقرّ امام اوست به صلح می رساند و این واقعه صدق و وحدت وجود عملی است که محور همه مجاهدتهاست! و آدمی در راه رسیدن از ذهن به دلش خدای را دیدار می کند زیرا این راه همان صراط المستقیم باطن اوست که خود فرموده است که «براستی که خداوند حائل است بین ظاهر و دل آدمی» و بدان که ذهن همان آینه دنیا و ظواهر زندگانی است و دل هم آینه غیب وجود است. «و خداوند بر صراط است» قرآن-

۳۹۴- «بگو او کسی است که شما را اراده کرده است در آفرینش. و برایتان گوش و چشم و فؤاد قرار داده است. شکرتان چه حقیر است» ملک۲۳-
در این آیه برخلاف آیات مشابه خلقت آدم سخن از «خلق» و «ابداع» نیست بلکه سخن از «انشاء» است یعنی آفرینشی از اراده جان و دل. و این اشاره به آفرینش عرفانی یک سالک در نزد عارف دارد خاصه که فؤاد را مخاطب قرار داده است و

نه قلب را. و قبلاً گفتیم که فؤاد همان دلِ دل است که در واقعه آفرینش عرفانی و حیات روحانی دل پدید می آید و همه تجلیات حق و شهود عرفانی و ظهور هویتِ الهی از منشأ این فؤاد است که همان نقطه ازل و لامکان وجود در مکان انسان است در زیر جناق سینه. پس شکری کبیر می طلبد ولی حالا حالاها یک سالک در مستی این هستی نو غرق است تا انشاءالله به خود آید و ببیند که امامش با او چه کرده و او را چگونه آفریده است. همانطور که درباره گوش و چشم و فؤاد هم از لفظ «جعل» استفاده شده نه خلق که پیدایش از عدم است. زیرا آفرینش عرفانی از عدم نیست بلکه از خلق قدیم است که تبدیل و تحول و تعالی می یابد و جهش می کند از گِلِ ارض به ارض ملکوت. این بدان! هر چند که در معنای نهائی فرقی ندارد زیرا عارف بیت الله اکرم و عرش کریم خداست و از کرام الکاتبین است: نویسندگان کریم سرنوشت انسان که به گِلِ آدم کرامت می بخشند از نزد خداوند. «به تحقیق که به فرزندان آدم کرامت اعطاء نمودیم» یعنی فقط به پدرشان حضرت آدم نبود که آن کرامت ازلی را دادیم بلکه به فرزندانشان هم می دهیم در واقعه آفرینش عرفانی بدست عارفان فی الله که دستان خدایند.

۳۹۵- عجیب است که مسلمین و خاصه شیعیان علی به سهولت اسماء و القاب انسان کامل و امامان معصوم را بر فرزندان خود می نهند مثل یدالله، اسدالله، عین الله، ولی الله، حبیب الله، قدرت الله، سبحان الله و... ولی همین القاب و اسماء را که متعلق به ذات هوئی مردان خداست برای خود این مردان قائل نیستند الا درباره مرده شان. ولی زنده شان را می کشند. آیا این عجیب نیست اندکی!؟ «اگر راز خود عیان کنیم ما را به جرم بت پرستی سنگسار کنند» امام سجاد.

۳۹۶- «بگو بنگرید که اگر خداوند من و همراهانم را نابود کند یا بر ما رحمت آورد پس کیست کافران را از درد و عذاب پناه دهد بگو او همان مهربان است که به او ایمان آورده و اعتماد کرده ایم...» ملک۲۹- ۲۸
مشابه این آیه را قبلاً هم مورد بحث قرار داده ایم. در اینجا سخن از پناه بردن از عذابهای الهی به فرد دیگری است به غیر خدا. و او همان انسان کامل و امام و خلیفه او بر زمین است. «بگو چه کسی شما را از خدا نجات می دهد» متأسفانه در همه این نوع آیات مترجمین اصراری عجیب دارند که این ناجی و پناه دهنده را خود خدا قلمداد کنند بر خلاف نص صریح قرآن – و این انکار و عداوت با امامت در قرآن و کل تاریخ اسلام است که ایده خدا را بر علیه ولی خدا قرار می دهند و کتاب کاغذی خدا را بر علیه قرآن زنده اش بر نیزه می کنند. پناه بر خدا از اینهمه واژگونسالاری ما شیعیان ضد امام! این همان وراثت شیطان و خطوات اوست در خلقت ازلی که برای سجده نکردن بر خلیفه خدا به یگانگی و الوهیت خدا متوسل شد تا به خدا درس توحید بدهد آن لعنت الله! و این رویاروئی علم توحید است با عشق توحیدی که: «خداوند هفت آسمان و زمین را آفرید و امرش را بین آنها نازل نمود...» بین آنها و نه بر خود آنها! اینست کل سرّالاسرار خلق انسان و عشق عرفانی و دعوای بین ابلیس و آدم! و مکر تقدس مآبی ابلیس بر صراط تا عاشقان را ره زند و از عشق خدا به فوت و فن کلامی توحید مآبانه بکشاند و به پای خودشان به دوزخ برساند. این همان رویاروئی عرفان نظری و الهیات کلامی است بر علیه عرفان عملی و عشق امامیه! «آنانکه خدای را جز به حرف نمی پرستند...» می گویند: «آیا یک بشری مثل ما، می تواند ما را هدایت کند...» اینان عاقبت مبدّل به دیوانه ترین خرافاتیان می شوند که چه بسا خود را دانشمندانی پوزیتیویست (تجربه گرا – حسّ گرا!؟) می دانستند. این به اصطلاح دانشمندان را می بینی که مخفیانه با محافل جن گیری و احضار ارواح و انرژی درمانی و آئینه بینی و فالگیری و... سر و سرّی دارند. یعنی اجنه و شیاطین مشغول هدایت آنها هستند! در این معنا بمان و بیندیش!

۳۹۷- «نه سوگند نمی خورم به آنچه می بینید و آنچه نمی بینید...» حاقه۳۹-۳۸ «و سوگند نمی خورم به ربّ مشرقها و مغربها...»- «و سوگند نمی خورم به آن ستاره» - «و سوگند نمی خورم به شفق...»- «و سوگند نمی خورم به مقامات ستارگان» - « و سوگند نمی خورم به قیامت و سوگند نمی خورم به نفس لوّامه» مثل «لاأقسم بیوم القیمه» «و سوگند به ماه، خورشید، زیتون، انجیر، آسمان، زمین، قلم و شب و روز...» مثل «والشمس» (سوگند به خورشید) سوگند دسته اول که با «فلا اقسم» است خلقت جدید عرفانی را مخاطب دارد و سوگند دسته دوم که با «و» آمده خلقت قدیم را مخاطب و ابقاء می کند.
خداوند در جای جای قرآن کریم هر کجا که سوگند می خورد فقط از حرف «و» استفاده می شود مثل والسّماء، والشمس، والتین و غیره: سوگند به آسمان و خورشید و انجیر و غیره. ولی آنگاه که نمی خواهد سوگند بخورد در حالیکه سوگند واجب آمده است می فرماید «لااقسم» یعنی سوگند نمی خورم: لااقسم بیوم القیمه، لااقسم بمواقع النجوم و غیره. یعنی وقتی نمی خواهد قسم بخورد از واژه قسم استفاده می فرماید. در غیر اینصورت بدون واژه قسم، سوگند می خورد مثل والتین! و این از عجایب قرآن است. اصلاً قسم خوردن در فرهنگ عامه بشری بر اثبات یک حقیقت غیرعادی و نامحسوس و غیر قابل اثبات بواسطه عقل یا حواس است. و بدان که قسم های خداوند نیز صلوة های عرفانی او هستند بر موضوعات مورد قسم. که در این صلوة ها از آن موضوعات متجلی می گردد به دو نوع و جلوه: شهودی و معرفتی: جمالی و کمالی!
و شاهدیم بر قسم های خورده ناخورده خداوند و قسم های ناخورده خورده خداوند. آن مواردی که می فرماید قسم نمی خورم موضوعات مورد قسم ها اشیاء و موجودات طبیعی و صاحب شکل نیستند بلکه قلمرو وقایع مکاشفات و تجلیات نامحسوس و نامعقول ویژه عرفای اهل شهود می باشد مثل «قسم نمی خورم به رب مشرقها و مغربها، قسم نمی خورم به

شفق (هنگامه سحر)، قسم نمی خورم به شهود و غیب (دیده ها و نادیده ها) قسم نمی خورم به مقامات ستارگان و...» و می دانیم که همه اینها مواقع و وقایع ظهور آیات بیّنات حق و تجلی جمال حضرت می باشند زیرا مشهود و محسوس نیستند الا بر انگشت شماری اهل شهود. و اگر خداوند بر این موارد ویژه قسم بخورد برای مردمان جهان، همه این مردمان مخاطب نابود می شوند چون توان مشاهده و درک حقوق این قسم ها را ندارند. ولی بواسطه این قسم های ناخورده اش، اهل شهود را متوجه مواقع و وقایع تجلی خویش می سازد. و در مواردی که بدون لفظ قسم، سوگند می خورد مثل به آسمان، به خورشید، به زیتون و غیره عامه بشری را متوجه این آیات محسوس خود می نماید تا تفکر و نظر کنند و آیات عقلانی و علیّتی خدای را دریابند که البته باز هم اکثر درنمی یابند ولی اگر خداوند می فرمود قسم به ماه و قسم به خورشید و... همه مردمانی که حق این اشارات را درنمی یابند نابود می شوند. زیرا اگر سوگندهای خداوند بطور کامل ادا شوند و صلوة کامل حق در جهان و جهانیان واقع شود واقعه یعنی قیامت کبرا بر پا می شود و مهلت توبه بشری بسر می رسد. در واقع آن مهلت روز پنجاه هزار ساله از برکت این دو قسم خورده ناخورده و ناخورده خورده می باشد. پس بنگر غایت لطف و توجه و ملاحظه و مهر و عشق و صبر خدا بر بندگانش از کافر تا مؤمن به چه حدّی است! در این معنا گر تمام عمرت صرف نمائی حق است. مخصوصاً در این معنا که قیامتی که آغاز و آشکار شده برای عامه بشری تا مدتی معین پنهان داشته شده است. « قیامت هر آن در راه است و برای مدتی معین آنرا پنهان داشته ایم».

۳۹۸- با اندک دقتی در ماهیت و معنای سوگند بشری در رابطه با یکدیگر بهتر می توان به حقیقت سوگندهای الهی پی برد. وقتی کسی درباره ادعائی سوگند یاد می کند تمام همّ و غمّ خود را صرف اثبات و احقاق ادعایش می نماید. و اگر موفق نشود خودش محکوم به نوعی نابودی است مثل سوگند بجان خود یا عزیزان. و یا سوگند به خدا که او را شاهد بر حقانیت ادعای خود می گیریم که اگر درست نباشد مورد قهر و عذاب او قرار گیریم. بنابراین سوگندها یا اثبات کننده ادعاهائی فوق العاده و غیرمحسوس هستند و یا نابود کننده کسی که سوگند نادرست یاد کرده است: چون سوگندهای خداوند جمله برحقند پس واقع می شوند هر آن. و واقع هم شده اند از همان موقعی که سوگندها یاد شدند یعنی هنگام نزول این آیات بر سینه محمدی. و این وقوع واقعه قیامت است. منتهی این نوع سوگند یاد کردن ِ یاد نکردن مصداق این آیه است که «قیامت جاریست ولی آنرا برای مدتی معین پنهان داشتیم» ولی برای انگشت شماری از عارفان واصل عیان کرده ایم. و نکته دیگر اینکه همه این قسم هائی که خورده نمی شوند مربوط به امر ولایت و امامت هستند. این نکته از زبان ائمه معصومین هم تصدیق شده است یعنی قسم هائی که با «فلااقسم» یاد شده است.

۳۹۹- پس از آنجا که سوگندهای الهی همان صلوة و تجلیات او در عالم و آدمند به معنای ظهور جمال اسماء و ذات حقند. یعنی ظهور عشق! پس سوگندهای الهی جمله سوگند به عشق است و سوگند به جمال و جلال و کمال خود حضرت باری! همانطور که هر سوگند یاد کننده جدّی و صادقی هم در امر مورد ادعایش باید عاشق باشد آنقدر عاشق که با جانش قمار کند. مثل واقعه مباهله حضرت رسول به ملایان یهود و نصاری بر سر ادعای حقانیت رسالتش که آن حضرت با اهل بیت به جانفشانی به صحرا بیرون رفتند و چون ملایان معاند این یقین و عشق را در رسول اکرم و اهل بیتش دیدند ترک مباهله نمودند و حق را ظاهراً تصدیق نمودند و رفتند. این نیز نمونه ای از سوگند رسول خدا در اثبات حقانیت رسالتش می باشد که برخاسته از عشق او به حقیقت پروردگارش تلقی می گردد.

۴۰۰- و شاهدیم که قرآن کریم مملو از قسم های خداست به همه مخلوقاتش در کل و گاه جزء به جزء. و این عین عشق اوست به مخلوقاتش. و سپس مخاطب این سوگندها هم کسی جز انسان نیست. پس خداوند چه عشقی دارد به انسان تا حقیقت خود را به او معرفی و آشکار سازد و جمال خود بر او عیان سازد و او را به عشق ورزی با خود فرا خواند. و جز این چه معنائی می تواند داشته باشد. عاشقی که مشغول معرفی و رونمائی خویش به معشوق خویش است و اینست معنای حقیقت قسم های خدا با انسان! در این معنا بمان جاودان.

۴۰۱- و اولیای الهی و عارفان واصل نیز دارای همین عشق الهی به مؤمنان و سائر مردمانند همانطور که خداوند اینان را مخاطب درجه اول عشق خود ساخته است. پس سلسله مراتب خلقت و رسالتهای بشری چیزی جز درجات نزول روح عشق حق بر بشر نیست.

۴۰۲- و نکته دگر اینکه قسم های ناخورده الهی (لااقسم) جملگی نه بر موجودیت فردی اشیاء که بر روابط است مثل «سوگند یاد نمی کنم به رب مشرقها و مغربها.» که در واقع سوگند به ربوبیت و هدایت حق است. یا سوگند به شفق که مربوط به رابطه بین روز و شب است و سوگند به دیده ها و نادیده ها. زیرا این موارد عرصه تجلی جمال پروردگارست که یا مربوط به رابطه حضرت حق با اولیای خویش است و یا اولیای او با مؤمنانش. و این عاشقانه ترین سوگندهاست. مثل اینکه آدمی بگوید: من به جان بچه هایم قسم نمی خورم ولی آنچه می گویم راست است. و آدمی معمولاً درباره محبوبترین کسانش اینگونه سوگند نه می خورد و نه نمی خورد. سخن از عشق خدا به مخلوقات و خاصه بندگانش می باشد!

۴۰۳- پس بدان که عرش های کبیر الهی مثل عرش عظیم، عرش کریم، عرش اعلی و عرش مجید و رحمان جمله رابطه هایند. همانطور که امرش را در فاصله بین زمین و آسمان فرود می آورد یعنی بین اضداد، بین نر و ماده، خوب و بد، مرده و زنده و بود و نبود. و اشد این اضداد رابطه همان رابطه بین مراد و مرید عرفانی است که مصداق رابطه وجود و عدم و زمین و آسمان است در این معنا بیندیش!

۴۰۴- ذهن انسانی که آیات وحجت های الهی را در یکی از مخلصین و اولیای الهی دید و انکار نمود بر علیه واقعیت های زندگی آن فرد عمل می کند یعنی کرده هایش را ناکرده و ناکرده هایش را کرده می نماید در نظرش. خوب را بد و بد را خوب می نمایاند. راست را دروغ و دروغ را راست. و اینست واژگونسالاری! «انکار کنندگان واژگون گشتند» اینان در دوزخ واژگونی خود بالاخره ایمان می آورند ولی این ایمان رفع عذابشان نمی کند زیرا مهلتهای توبه بسیاری را از دست دادند. قرآن- این حاصل انکار عشق مردان خداست و بلکه تبدیل این عشق به اتهام بر علیه آنان که مشهورترینش اتهام سحر و جنون است. به قول قرآن-

۴۰۵- این رسولان که همواره در هر عصر و قومی بر روی زمین هستند و روشنایی های روی زمین می باشند بقول امام صادق، از چند نوع و هویت متفاوتند: انبیاء، اولیاء، شهداء، صدیقین، علماء، صالحین، عرفا، مخلصین، متقین، محبین، مجاهدین، ذاکرین، حکما، ابرار وغیره. که البته انسان کامل و خلیفه حامل همه این مقامات در خویشتن است. هر یک از این جماعت اهل الله را هر کجا که یافتید رهایشان مکنید ای عزیزان! با آنان به دل و جان بیعت نموده و آنان را راضی به پذیرش هدایت وجودی خود سازید و بدانید که در عصرغیبت امام که انسان کامل است این مردان حق نه به آسانی هویت خود آشکار می کنند و نه به آسانی کسی را پذیرا می گردند الا اینکه طلب و شوق و جدیتی کافی در شما بیابند و اصرار تام! این بدان!

۴۰۶- و بدان که علم هدایت، اخص و اعلم علوم است و علمی لدنّی و من عندی (الهی – خودی) می باشد که در هیچ دفتری نیامده و نخواهد آمد. و از آنجا که راه هدایت الی الله راه توحید است پس راه و روشی فراسوی خیر و شر و کفر و ایمان و عقل و علم رایج بشری است زیرا فوق علیتی است. واضح ترین نمونه این راه و روش همان ماجرای حضرت خضر با موسی ع در قرآن کریم است که مشهورترین نمونه مستند در تاریخ هزاره اخیر جهان نیز ماجراهای شمس تبریزی با مولوی است که تمامیت عرف و عقل و علم و دین و تصوف موروثی مولوی را از وی سلب نمود و او را هیچ و پوچ ساخت و این همان وضعیت صفر یا عدم است که مهد آفرینش عرفانی و خلقت جدید می باشد. و اینست راز و رمز اطاعت بی چون و چرا!

۴۰۷- از حداقل ویژگیهای یک انسان هادی الی الله عبارت اند از: روح ایمنی بخش، معرفت بر اسرار نهان دیگران، قدرت بلاغت کلام و رسوخ در دل و اندیشه و چشمه محبتی که دمادم از وجودش به همه سوی جاریست و دیگر ویژگیها مربوط به نوع هویت معنوی و مقام وجودی است. هر کجا چنین علائمی یافتی بمان و سر و دل و جان بسپار و خاشعانه و خالصانه اطاعت کن تا بر حیات و هستی الهی وارد شوی و بشوی آن موجودی که به همین قصد آفریده شده ای یعنی انسان!

۴۰۸- «سئوال کرد سائلی درباره عذابی که در همه حال جریان دارد که کافران را هیچ دفع کننده ای از عذاب خداوند صاحب معراجها نیست» معارج۳-۱
عذابی که هر آن جریان دارد همان عذاب قیامت پنجاه هزار ساله است که با ظهور اسلام آغاز شده است چرا که کل عالم و آدمیان خواه ناخواه و آگاه و ناآگاه بسوی پروردگارشان در حال عروج هستند و لذا حیات مادی و دنیوی روز به روز در قحطی و عذاب فزاینده قرار می گیرد به مصداق آن کلام علی ع که «هشدار که رشته های بقای دنیا بریده شد...» «و عروج می کند ملائک و روح بسوی او در روزی که پنجاه هزار سال است» معارج۴ - در این دوران دیگر لذایذ مادی روز به روز بی محتواتر و پوچ تر می شوند زیرا حیات دنیا روی به آخرت و خداوند نموده است و دنیاپرستی فاقد لذایذ سابق است و این قحطی هویتی مستمراً شدیدتر می شود زیرا روح از عالم ارض در حال رخت بربستن به آسمانهاست. این همان وضع انسان مدرن است که هیچ چیزی او را نه سیر می کند و نه راضی. و این احساس قحطی و ناکامی و پوچی اساس همه جنونها و جنایات مدرن است که مستمراً شدیدتر هم می شود. این همان «عذاب واقع» است. معارج۱- و فقط مؤمنان اهل سیر و سلوک الی الله که با این عروج همسو هستند و قوانین و درجات و حقایق راه را می دانند در این عرصه از این عذاب واقع مبرایند و بلکه مستمراً بر حیات بهشتی نزدیکتر می شوند «دوزخ آشکار و بهشت بسیار نزدیک شد» پس در این دوران ناجیانی جز حاملان علم هدایت و سلوک عرفانی وجود ندارند که راه معراج الی الله را می نمایانند. و این مردان خدایند که عذاب واقع الهی را از مؤمنان سالک بازمی دارند و کافران را دفع کننده ای نیست زیرا منکران این رسولانند. کل حرص و هول و هراس مرگبار و احساس نابودی حاکم بر بشر مدرن از این عروج است. و اینست عذاب واقع.

۴۰۹- «خدای صاحب معراجها» معارج۳-

و این بدان معناست که انواع و درجات معراج الی الله وجود دارد که هر سالک و عارفی از درب یکی از این معراجها وارد می شود و لذا هر سالک و عارفی، راه و روش خاص خود را دارد و این راه بی تائی است! و لذا منطق قیاس در این راه بزرگترین مانع و گمراه کننده سالکان است.

۴۱۰- این نکته را نیز بدان که شش آسمان عروج همان شش درجه از معراج و سیر و سلوک عرفانی و ولایت وجودی و امامت است همانطور که آن سوگندهای بزرگ خداوند که به آنها سوگند نمی خورد (لااقسم) شش سوگند هستند که از شفق آغاز شده و به قیامت می رسد که ظهور کامل و مطلق جمال حق است از وجود عارف اهل عروج در آسمان ششم و آستانه آسمان هفتم. پس قیامت پنجاه هزار ساله روز معراج انسان است بسوی خدایش خواه ناخواه و آگاه و ناآگاه. و این از برکت معراج محمدی و شهود علوی است. پس راهنمای این عروج هم انسانهای محمدی- علوی هستند و اینست که به توصیه امام صادق ع ذکر مدام شیعیان بایستی یا محمد یا علی باشد. تا به چنین انسانی برسند و این عروج را با همتی عارفانه و با چشمانی باز تحت رهبری امامی زنده صورت دهند. و اینست که کل قرآن بر محور لقاء الله رقم خورده است زیرا انسان آخرالزمانی رو در روی خداوند است و خداوند عیان است و انسانها عموماً کورند زیرا قلوبشان مرده است. در سلوک عرفانی است که آدمی به دل زنده شده و بینا می گردد.

۴۱۱- «به روز قیامت سوگند نمی خورم و به نفس ملامتگر... براستی که انسان حتی در حضور امامش میل به گناه دارد و می پرسد که پس قیامت کی فرا می رسد... روزی که خورشید و ماه جمع شوند... و انسان بر خودش بینا شود هر چند که بخودش دروغ می گوید و بهانه می آورد... آیا انسان پندارد که او را بیهوده رها کرده ایم...» قیامت-
رُخ تا رخ (تاریخ) عیان شده است که به امامت رسیدگان این رخ را شهود می کنند و سائر مؤمنان هم آن را در آئینه جمال امامشان دیدار می نمایند. و جاهلان و گنهکاران از پرتو رخ او در جمال امام به وسوسه فسق دچار می شوند. در اینجا امام هم نام خداست و هم امام هدایت بر زمین است. و از این ظهور است که تحت الشعاع نورش باطن ها منور شده و آدمی باطن بین می گردد و باطن خود را می بیند ولی اکثراً آنچه را که می بینند انکار می کنند و بهانه می آورند زیرا مواجه با نفس لوامه (ملامتگر) خود می شوند که امر به توبه می کند و نمی خواهند توبه کنند. پس آدمی در این روز که جاریست جز به عشق پیرش توان نگاه کردن و تصدیق مشاهداتش از نفس خود را ندارد. «و قیامت آن روزی است که نهان نفس انسان عیان می شود که سعادتمند کسی است که آنچه را که از خود می بیند تصدیق و سپس توبه نماید و بدبخت هم کسی است که انکار ورزد و به «عذاب واقع» دچار شود.» پس امام زنده کسی است که بقدرت محبتش به تو، تو را بر خودت شاهد نموده و بلکه وارد بر خودت می سازد و این همان صراط است که باید طی کنی از خود تا خدای ذات. و چون به ذات خود رسیدی به امامت وجود رسیدی و چشمت به جمال حق در برون بینا می گردد. و این روز حدود چهارده قرن است که آغاز شده است. «زین پس فقط رهروان معرفت نفس به حقایق دین من نایل می آیند...» رسول اکرم ص - واین وصول به فطرت و دین فطری در قبال دین موروثی – عاریه ای- آموزه ای است. «و مردمان بر فطرت خدایند و اینست دین خالص و پایدار و جاری...» روم- یعنی هر که به فطرت خود رسید به خدا رسیده است.

۴۱۲- وظیفه رسولان هدایتگر اینست که متقین را به محضر خدایشان برسانند تا دیدارش کنند. یعنی خداوند کسانی را که تقوا پیشه کردند لایق عشق خود می سازد و لذا رابطه هادی با متقین بر عشق است و بقدرت عشق است که متقین از دنیا دل برمی کنند و بسوی خدا می روند «آنانکه تقوا پیشه کرده و استقامت و صبر نمودند خداوند بر آنان منت نهاده رسول یا شاهد و امامی را بسویشان می فرستد تا هدایت شوند» یعنی تا بسوی خدا راهنمائی شوند.

۴۱۳- ولی رسولان هدایتگر فقط به نزد متقین نمی روند تا آنان را بسوی خدایشان رهنمون سازند بلکه به نزد شقی ترین کافران و مفسدان هم می روند تا بقدرت عشق خود، آنانرا راضی به حداقل تقوا و عقلانیت و فطرت دینی نمایند. و رسالت اینجانب عموماً تاکنون از این نوع بوده است.

۴۱۴- از ظواهر و قیافه اکثر آدمها می شود فهمید که رقم حساب بانکیشان حدوداً چقدر است. از قیافه اندکی هم می شود میزان ایمان و عشق قلبی شان را دریافت. به میزانی که دل تهی از نور عشق و ایمان است وجود آدمی تحت امر پول جیب و حساب بانکی اوست. «من امام مؤمنانم و پول امام کافران است» علی ع - و بدان که همه اولیای محمدی، علی وارند و از علیین!

۴۱۵- زن و شوهر هر یک تظاهر به عشق و پرستش دیگری می کند تا خودش بواسطه طرف مقابلش پرستیده شود ولی آنچه که عاقبت رخ می دهد انزجار قلبی متقابل است تا سر حد کینه و بدبینی و استمرارش به جدائی و خیانت است و غیره. و این یعنی آنکه جز خدا قابل پرستش نیست اصولاً! و این عاقبت شجره ممنوعه است که بهشت زناشوئی را تبدیل به برزخ و عاقبت دوزخ می کند. و تنها کسی که می تواند این دو را بسوی خدای واحد هدایت کند و از این مالیخولیا برهاند یک پیر طریقت و امام هدایت است به مثابه هوی این رابطه من- توئی! و اینست که روایتی از امام زمان عج می فرماید که: «فرد بی

امام بر همسرش حرام است». این حرامیّت امری وجودی و فی نفسه است. و این یعنی آنکه جز به نور عشق عرفانی حتی زندگی زناشوئی هم قابل دوام نیست و عاقبتی ندارد. زیرا عشق عرفانی شجره طیبه است که بر جای شجره ممنوعه می نشیند. این تبدیل شجره فسق به عشق است.

۴۱۶- اولیای الهی بسته به مقامات وجودی برخی به مثابه حبل الله (طناب خدا) هستند برخی به مثابه باب الله (درب خانه خدا) و برخی همچون یدالله یا عین الله یا نعمت الله و روح الله می باشند و برخی عرش خدایند و برخی خود محل تجلی حقند! و برخی هم همه اینها هستند بسته به افراد و موقعیت ها.

۴۱۷- «براستی که ایثارگران عاشق (ابرار) از جامی می نوشند که طبعش کافوری است. و آن چشمه ای که از آن پرستندگان خدا می نوشند جاری می کنندش جریانها. وفا می کنند به عهد خود با خدا چون خوف روزی را دارند که شرش عیان است. و می خورانند بی خانمان و درمانده و بیکس و اسیر را به عشق خدا. و می گویند جز این نیست که می خورانیم شما را از برای روی خدا. و از شما پاداش و تشکری هم توقع نداریم...» سوره انسان۹-۵
بی تردید این شراب عشق است که ابرار از چشمان و چشمه های جان (عیناً) اولیای الهی می نوشند و مست و عاشق می شوند و سپس این شراب عشق را از چشمان خود در دیگران هم جاری می سازند به جریانهائی. و می نوشانند این شراب را و می خورانند معرفت آنرا به مستضعفین تا برای دیدار روی خدا مهیا شوند. زیرا تا چشمان به نور عشق و جانها به شراب عشق و مغزها به غذای عرفان عشق تغذیه نشوند توان دیدار رویش را ندارند.
در این آیات نیز اکثر مترجمین «وجه الله» را ترجمه به رضای خدا کرده اند نه روی خدا. که عجبا! همانطور که «عیناً» را هم ترجمه به چشمه ها کرده اند و نه چشم ها. زیرا که اگر مقصود دقیقاً و فقط چشمه بود از «شریعه» استفاده می شد که بمعنای آبشخور است همانطور که در آیات دیگری به چنین معنائی جداگانه بکار رفته است. ترجمه «جنات و عیون» هم دچار همین معضله شده است. البته چشمی که شراب جاری می کند چشمه ای الهی است.

۴۱۸- «در چنین روزی راه فقط بسوی پروردگارست... و اما آنکه تکذیب کرد و رویگردان شد و تمسخرکنان روی به نژادش نهاد: وای بر تو! باز هم وای بر تو! وای بر تو پس باز هم وای بر تو...» قیامت ۳۵-۳۰
یعنی آن روزی که حجتهای حق از درون و برون انسان رخ نمود چه در قیامت صغرای وجود مردان خدا و چه قیامت کبرای نهائی جهان، و معلوم شد که «او حق است» پس هزاران وای بر انکار کننده و طعن زننده ای که نور نزادی حق را کفران نمود و روی بسوی ظلمت نژادش نمود. و از این نکته رویکرد به نژاد و خانواده معلومست که منظور آشکار این آیات قیامت صغرای عرفانی مردان خدا در میان مردم است وگرنه در قیامت کبرا دیگر خانواده ای وجود ندارد. و آنانکه چشم دیدن این آیات بینات را می یابند صد البته به قدرت شراب عشق نگاه اولیای الهی و عارفان بالله است که بدلیل انکار حقایق، این شراب و مستی و نور عشق و نگاه را از دست داده و کورتر از قبل می شوند و خداوند آنان را کور و کر و خر نموده و بر دلهای آنان قفل می نهد که این همان عذاب عظیم است. قرآن- و اینست راز این همه وای های خدا بر چنین بنده متکبر و منکری! قیامت ۳۵ -۳۴- و این همان روز پنجاه هزار ساله است. «روح و ملائک عروج می کند بسوی آسمان در روزی که پنجاه هزار سال است» قرآن-

۴۱۹- «آری دورانی بر انسان گذشت که هیچ حقیقتی را به یاد نمی آورد...» انسان -۱-
این همان دوران کوری و کری و خری و مدهوشی و دل مردگی هر انسانی است تا اینکه به یکی از مردان خدا می رسد و بیدار و زنده می شود و به شراب نظر نوشانیده شده و چشمش بینا و دلش آگاه می گردد و از شراب کافوری می نوشد و این مستی عشق و عرفان را جاری می کند. انسان ۹-۵
و اما وای به حال آنکه پس از دیدن و فهمیدن از روی کبر و نژادپرستی و غرورش، انکار می کند و عذاب دوزخ یا عذاب واقعه را بر خود واجب می سازد. «و عذاب بر او واجب آمد»

۴۲۰- کل زندگی آدمی امتحانات و انتخابات اوست بر سر دو راهی های خیر و شر، حق و باطل، راست و دروغ، کفر و ایمان، ظلم و عدل و بالاخره عشق و فسق که آخرین و کاملترین امتحانات و انتخابات است و میزانی جز صبر ندارد، صبر در فراق. تمام مردودیهای آدمی از بی صبریش در فراق است در فراق نیکی، حق، راستی، ایمان، عدل و عشق و وصال است که تن به شر و باطل و دروغ و کفر و ظلم و جفا و فسق می دهد. و میزان این صبر برخاسته از میزان عشق انسان است به خیر و حق و صدق و ایمان و وفا و عدل و عشق و پاکی. عشق به انسانیت خود! و معشوق الهی اجر عشق انسان به انسانیت خویشتن است. «خدا، عاشق صابران است» قرآن- و بالاخره به دیدار با صابران می آید و صبر به پایان می رسد!

۴۲۱- عشق مجازی و خاصه رابطه جنسی یا قلمرو لقاء الله است و یا لقاء ابلیس. و فقط در رابطه بین زن و شوهری مخلص و عارف است که منجر به لقاء الله می شود و فرزندان حاصل از آن رابطه قرة العین دیده والدین می شوند که با این

نور به لقای الهی می رسند هر چند که در حین رابطه هم رسیده اند. و در مابقی روابط زناشوئی لقای ابلیس پدید می آید همانطور که بین آدم و حوا رخ نمود و منجر به خروج از بهشت عشق و جاودانگی شد و جاودانگی و فرزندپرستی جایگزین این جاودانگی روحانی گشته و نژادپرستی بعنوان شجره ممنوعه رخ می دهد که اساس کفر و شقاوت بشر است. «و مؤمنان می گویند خدایا همسر و فرزندان ما را نور چشم ما قرار داده و ما را امامان متقین فرما» یعنی رابطه زناشوئی یا مولد نور و امامت و لقاء الله است و یا مولد ظلمت و شقاوت و شیطنت. این بدان و در این معنا بسیار اندیشه کن!

۴۲۲- بنابراین در همان نخستین رابطه جنسی زناشوئی سرنوشت این رابطه و خانواده رقم می خورد، بسته به میزان ایمان و عشق و عرفان مرد و محبت پذیری و ایمان و تسلیم و تمکین زن. این لحظه سرنوشت دنیا و آخرت زن و شوهر است. بمان!

۴۲۳- اینست که خداوند در کتاب و دینش مسئله ولایت مرد بر زن و تسلیم و تمکین جنسی زن را اصل و اساس و شرط دائمی زناشوئی قرار داده است. و عدم تمکین جنسی زن از جمله مواردی است که تنبیه بدنی را برای زن مشروع می سازد و استمرارش به طلاق شرعی می انجامد. پس این بر رازی عظیم و سرنوشت ساز قرار دارد و حقی اجتناب ناپذیر! که علوم تربیتی و روانشناسی مدرن تا به امروز از درکش عاجز مانده است و لذا به عداوت و انکار دین اسلام پرداخته است و در این عداوت فقط فروپاشی خانواده ها و فحشاء را حمایت کرده است.

۴۲۴- در حقیقت عدم تسلیم و تمکین زن که همان اساس ناز او به مثابه کفر زنانه است و نیز فقدان ولایت مردانه در شوهر، علت العلل دوزخی و شیطانی شدن زندگی های زناشوئی است که در عصر جدید مستمراً شدیدتر و جهانی تر می شود. بدینگونه است که عشق نابود شده و نژادپرستی جایگزین آن می گردد که معجونی از پائین تنه پرستی و تجارت جنسی و فرزندپرستی است که بصورت زن سالاری در رختخواب و مردسالاری در خیابان خودنمائی می کند که دو روی سکه ضلالت بشر است و شقاوتش! این بدان!

۴۲۵- پس معلوم شد که چگونه عشق مجازی و رابطه جنسی به لقاء الله یا لقاء ابلیس می انجامد یعنی به امامت یا شقاوت!

۴۲۶- محبت پذیری و تمکین جنسی زن و ولایت و معرفت و عشق و حق پرستی مرد، اساس زناشوئی هدایت بخش و عروجی است. محبت ناپذیری و ناز زن و فقدان ولایت و معرفت و عشق و ایمان مرد هم اساس زناشوئی ظلمانی و هبوطی است. بدان و در آن بمان!

۴۲۷- این کیفیت از رابطه جنسی بین زن و شوهر بر حق خلقت ازلی و تکوینی استوار است که حوا از بطن آدم آفریده شده است (قرآن) و نیز خداوند از جنس نفس هر کسی برایش همسر قرار می دهد (قرآن) پس زن بایستی با شوق تسلیم و تمکین نماید تا این دو به وحدت و یگانگی وجود برسند و این رابطه به لقاء الله و فرزندان نوری برسد. در غیر اینصورت از خلاء و نفاق این رابطه است که ابلیس بر نفس رابطه در اشد رابطه وارد می شود و لقاء الله را به لقاء ابلیس تبدیل می کند و فرزندانی که نه نور چشمان که خار چشمانند پدید می آورد. و سرنوشت خانواده را به ضلالت و هبوط و تباهی می کشاند.

۴۲۸- درست به دلایل مذکور است که خداوند می فرماید:«مردان باید بر زنان خود به لحاظ جنسی مسلط باشند چرا که خداوند بعضی از انسانها را از بعضی لحاظ بر بعضی دیگر برتری داده است و نیز از آن روی که مردان از اموال خود برای آنان هزینه می کنند پس شایسته است که زنان مطیع و به رعایت امر الهی خویشتن دار باشند و زنانی که تسلیم نمی شوند باید نصیحت شوند و تحریم جنسی گردند و نهایتاً تنبیه شوند تا اطاعت کنند...» نساء ۳۴- و نیز: «زنان مزرعه شما هستند از هر حیث که می خواهید بر آنها وارد شوید و خود را مقدم دارید و بدانید که بزودی خدای را دیدار می کنید و این بشارتی بر مؤمنان است» بقره – پس این تسلیم و تمکین یک امر الهی است برای دیدار با خدا و سعادت طرفین رابطه و بنیان یک زندگی بهشتی که پیدایش امامت را پی ریزی می کند و امری مردسالارانه نیست. بلکه عدم تسلیم و تمکین جنسی زن نیز خلاف فطرت و نیاز ذاتی او است و وسوسه شیطان است که با نصیحت و تنبیه و قهر جنسی از میان می رود و به نفع سرنوشت زن است که این ناز ابلیسی بشکند! زیرا ابلیس از درب همین ناز جنسی است که بر زن وارد می شود و او را به فحشاء و دوزخ می کشاند.

۴۲۹- یکبار در خلقت ازلی، انسان دو شقه شده و باطنش از ظاهرش جدا گردیده و در فراق افتاده است بصورت آدم و حوا. و اینک در ازدواج بایستی این دو به یگانگی روح برسند تا بار دگر انسان کامل رخ نماید. و قوانین زناشوئی در دین خدا برای این منظور است. اینست که ازدواج نیمی از دین و سنت محمد ص است که بانی لقاء الله است . بدان!

۴۳۰- آن آدم اول که خلیفه خدا و مسجود ملائک بود در مرد و زن دو شقه شد و دو نیمه انسان پدید آمدند. و در آفرینش عرفانی بایستی هریک از این نیمه انسان تبدیل به یک انسان کامل و آدم اول شوند. پس خلق خدا افزون می شود: فتبارک الله رب العالمین: فزون آمد پروردگار عالیمان! «سوگند به زوج و فرد و سوگند به مذکر و مؤنث» قرآن-

۴۳۱- پس واضح شد که شریعت محمدی همان طریقت علوی و حقیقت احدی است. پس آنکه شریعت و طریقت را در نقطه مقابل یکدیگر قرار می دهد نه اهل شریعت و نه اهل طریقت است. طریقت برخاسته از کمال شریعت است و حقیقت هم کمال طریقت است. و اینست صراط المستقیم! بدان!
«فقط خدای را بپرستید و رسولانش را اطاعت کنید که اینست صراط المستقیم»

۴۳۲- «براستی که آزادگان از شرابی کافوری می نوشند... ما فقط شما را به قصد روی خدا اطعام می کنیم. پس خداوند آنان را از شرّ آن روز بزرگ مصون داشته و بلکه به ایشان در آنروز شادی و خرمی می بخشد بخاطر صبری که ورزیده اند... و سپس به آنان شراب زنجبیلی می نوشانیم... و سپس شرابی مطلقاً پاک می نوشانیم که این اجر تلاشهای شماست. و ما خود قرآن را چنانکه باید بر تو نازل می کنیم و در انتظار حکم پروردگارت صبور بمان... و هر شب و شام یادش کن... و بخش عمده ای از شب را نیایش کن... این درسی است از برای هرکه بخواهد بسوی پروردگارش رهنمون شود. پس هیچ چیزی نخواهید مگر آنچه که خدا خواهد...» انسان۳۰-۵
این کل سیر و سلوک عرفانی و آفرینش جدید انسان کامل است و سه نوع شراب عرفانی که حاصل سه موج از عشق و اخلاص به خداوند یا امام حی است بهمراه شب زنده داری تا مقام یگانگی با اراده پروردگار که: پس نخواهید الا آنکه خدای خواهد! انسان ۳۰- و شاهدیم که نزول قرآن پس از طی سه مرحله از مستی عشق است که منجر به خلوص دل و جان از غیر حق است و فنای در اراده حق!

۴۳۳- اگر وقایع مربوط به قیامت و السّاعه در قرآن کریم فقط مربوط به قیامت کبرا و محشر کبرای پس از مرگ و پایان جهان و انسان باشد گفتن این وقایع چه خاصیتی بحال انسان دارد در عالم خاک؟ مگر اینکه این وقایع فقط هم مربوط به پایان جهان نباشد که نیست هم. یعنی مربوط به خلق جدید و آفرینش عرفانی در همین حیات دنیا هم می باشد. همچنین وقایع و مسائل مربوط به بهشت و جهنم. همچنین است حوادث مربوط به خلقت ازلی و تکوینی جهان و انسان مثل خلقت آدم و حوا و زمین و آسمانها و امثالهم. یعنی در خلق جدید و آفرینش عرفانی کل ازلیت عالم تا ابدیت آن دخیل و مورد مشاهده و مکاشفه اهلش می باشد! یعنی کل جهان هستی از ازل تا ابد، در جریان خلق عرفانی، رخ می نماید. این بدان و در آن بیندیش!

۴۳۴- معرفت نفس و سلوک عرفانی و خلق جدید برای جماعت زن امری بکلی دگر است. زیرا زن مظهر اراده به پرستیده شدن است که همان اصل کفر زنانه و مدخل ابلیسیت اوست که در جلوه نازش یک ابلیسیت دو طبقه می باشد چرا که زن حتی نمی خواهد برای پرستیده شدنش هم طلب و تقاضایی داشته باشد و بلکه تظاهر به بی نیازی می کند(ناز) و این در یک کلمه یعنی: «بیا و با منت کشیدن از من، مرا بپرست و من منت بر تو می نهم و به تو اجازه می دهم که مرا بپرستی!»! و لذا در رابطه با پیر طریقت که مظهر عشق ورزی و رحمت مطلقه خداست یک شبه دچار مالیخولیای دوبله ابلیسی می شود. و اشد ناز و کبر و غرور و اراده به پرستیده شدن در او به عرصه ظهور می رسد آنهم در لباس پرستیدن و نه پرستیده شدن! و در اینجاست که با نخستین امر پیر که کمترین خدشه ای بر کبر و ابلیسیت و نازش وارد می شود می رمد و خصم و منکر و کافری خطرناک می شود. الا اینکه در بدو ورودش بر پیر طریقت لباس خدمت و خشوع و اطاعت بی چون و چرا بر تن کند و شبانه روز با ابلیس پرستیده شدن نفس خود جهاد نماید! و البته این امری بس نادر و کیمیا در جماعت زن است. و اینست که بسیاری را بر این اعتقاد است که اصولاً زن مطلقاً توان و استحقاق معرفت نفس و سلوک عرفانی و سیر الی الله ندارد. و لذا تعداد زنان عارف و مقرّب درگاه حق در کل تاریخ بشر از تعداد انگشتان دستان تجاوز نمی کند.

۴۳۵- نیاز ذاتی زن به پرستیده شدن، وی را بسیار شدیدتر از مردان جذب عارفان می سازد ولی اکثراً به همین شدت دفع و خصم می گردند با نخستین امر به مریدی و اطاعت بی چون و چرا. و لذا زن فقط در خدمت شبانه روزی به پیر قادر به ادامه راه است و تحت الشعاع عشق پیر، دیوانه و ابلیسی نمی شود! سنت زندگانی زنان حق در تاریخ اثبات کننده این ادعاست. یعنی تمام جهاد زن در این راه بایستی عملاً بر علیه اراده به پرستیده شدن و معشوقیت خود باشد. اگر در پس پرده شهادت اکثر مردان خدا، زنان قرار داشته اند از همین روست. زن فقط در خدمت شبانه روزی به امام خویش قادر به هضم و جذب نوری عشق امام است و لاغیر! این قاعده در سطحی نازلتر درباره هر زنی نسبت به شوهرش نیز صادق است خاصه شوهری که عاشق بر او باشد وگرنه دیوانه و شیطان زده می شود! از این منظر بهتر می توان تنبیه بدنی زن را در حکم الهی درک نمود خاصه در مسئله عدم تمکین جنسی زن با شوهر. زیرا این هولناکترین و لطیف ترین و عمیق ترین درب رخنه ابلیس در زن است: ناز جنسی! اینست که همه زنان عاقبت به انزجار و انتقام از شوهر خود می رسند خاصه اگر

شوهری عاشق باشد اگر تنبیه نشده باشند. و لذا اکثر زنان متقاضی طلاق در دادگاهها دارای شوهرانی عاشق و فاقد ولایت هستند یعنی زنان تنبیه ناشده! «چون به سراغ زنان میروی تازیانه را فراموش مکن.» نیچه! منظور ولایت قهار است!

۴۳۶- این نیز بدان که خاصه نیمه دوم راه سلوک عرفانی تماماً به قدرت ولایت و عشق قهار حق به پیش رانده می شود و این امر درباره زنان دو صد چندان است. به ادعیه ائمه اطهار در طلب بلا از خداوند توجه شود و نیز آیات بلائی بر مؤمنان در قرآن کریم!

۴۳۷- آخرین میزان عشق، قهر عاشق است و قهرپذیری معشوق! یعنی بلاجوئی معشوق! اگر چنین نمی بود اصلاً هیچ میزان و تفاوت و ملاک ارزیابی لیاقت و نیت و جهاد انسانها در کار نمی بود و همه یکسان می نمودند و حق و باطل بهم می آمیخت و امتحانی نمی بود و قدرت اختیار و انتخاب آدمی هم هرگز معلوم نمی شد!

۴۳۸- کسی که قهر عشق را نمی شناسد و نمی خواهد اصلاً عشق را نه می شناسد و نه می خواهد. این بدان!

۴۳۹- این بدان که مقام عاشقیت نسبت به مردان خدا همان صراط المستقیم هدایت و سیر الی الله است برای مرد و زن. عاشق بودن بر مرد حق و نه عاشق بر عشق او نسبت به خود بودن! عاشق بودن بر مرد حق خاصه به هنگام قهرش. سلمان به علی و مولوی به شمس دو نمونه مستند تاریخی هستند. و در زنان هم مثل عشق خدیجه س به محمد ص و فاطمه س به علی ع و مریم مجدلیه س به مسیح ع و هاجرس به ابراهیم ع. که جملگی همه چیز خود را از جمله جان خود را نثار مردان خود نمودند. مردانی که کمترین تعهد دنیوی به این زنان نداشتند. اینست راه و رسم عرفان برای زنان! بدان و در آن بمان!

۴۴۰- اگر زن در تاریخ مذاهب تمثیلی شیطانی دارد به این دلیل است که چون ابلیس، بظاهر دعوی بندگی خدا دارد و به باطن خدای را مرید خود می خواهد و مدعی الوهیت است. و اینست که اکثر زنان اهل دوزخند و اکثر دوزخیان زنانند- رسول اکرم ص – اینست که زن حتی آنگاه که اطاعت هم می کند برای بیشتر پرستیده شدن است و این اطاعتی ابلیسی است!

۴۴۱- تا زمانیکه اراده به پرستیده شدن و معشوقیت در زن وجود دارد رفیق ابلیس است و رقیب خدا! این بدان!

۴۴۲ – زن تا زمانیکه به مقام عاشقیت و اطاعت بی چون و چرا و خدمت عاشقانه نسبت به مرد حقی نرسیده اگر علامه دهر و فیلسوف الهی و دائم الذکر و شب زنده دار و اهل مستحبات هم باشد تازه مشاور درجه اول ابلیس شده است و خلیفه شیطان است. این بدان ای زن!

۴۴۳- «سوگند به رسولان عارف و پیشتازان راه حق و نشر دهندگان حقیقت و جدا کنندگان حق از باطل و القاء کنندگان ذکر. آیا هنوز هم عذر و هراسی دارید درباره آنچه که وعده کرده می شدید اینک واقع شده است. ستارگانی که محو می شوند و آسمان چون گشاده می گردد دربش و کوهها چون روان شوند. و چون رسولان جمع آیند دیگر مهلتی باقی نمانده است برای روزی که حقیقت هرچیزی آشکارا می شود.آیا چه می دانی که چنین روزی چیست. پس وای بر تکذیب کنندگان» مرسلات۱۵-۱
همه وقایع این آیات برای اینجانب در واقعه نزول روح و هو که پرده ای از قیامت از مقابل چشمانم به کنار رفت یکایک رخ نمود. و شاهدیم که مخاطب این وقایع در درجه نخست همان رسولان عرفانی و حق پرستان می باشند که حقایق این واقعه را نشر می دهند و حقایق اشیاء وپدیده ها را جدا جدا آشکار می کنند. و این همان کاری است که در مجموعه آثارمان تحقق یافته است. و لذا ما کلاً آنرا دائرةالمعارف عرفانی نام کرده ایم که هر امری بر اساس عقل و عرفان و قرآن تعریف شده است و حق و ناحق تفکیک گردیده است. و از همه مهمتر قیامت معرفی شده است که امری واقع و جاریست. پس وای بر تکذیب کنندگان! منکران عشق و قیامت: قیامت عشق!
در اینجا نیز شاهدیم که خداوند به افراد بشری (رسولان) سوگند می خورد ولی به مقامات سوگند یاد نمی کند چون یاد کند مقامات موجودیت می یابند و این قیامت کبراست. و قیامت کبرا بمعنای پایان مهلت توبه است. اینست همانطور که قبلاً دیدیم خداوند به قیامت و ربوبیت و مقامات نجوم سوگند یاد نمی کند ولی به اشیاء سوگند یاد می کند که موجب صلوة و تجلّی آنهاست.

۴۴۴- «از چه می پرسند؟ از خبر بزرگ! همانکه درباره اش اختلافهاست. بزودی دانند پس بزودی دانند... روزی که هرچیزی به یقین آشکار می گردد یکجا. روزی که در صور دمیده شود و درب آسمان گشوده گردد و کوهها روان شوند

چون سراب. منکران در دوزخند... و پاکان کامیابند... و در آن روزِ حق، هر که خواهد راه خدایش را بیابد... در آن روز کافران می گویند ای کاش خاک می بودیم» نبأ۴۰-۱
در روایات منقول از ائمه اطهار ع نیز آمده است که نبأ عظیم (خبر بزرگ) قیامت است و در روایتی دیگر آمده که «علی» ع است یعنی انسان کامل و برپاکننده قیامت. پس خیلی فرق نمی کند زیرا علی از قیامت جدا نیست خودش قیامت است: قامت قیامت! اهل قرآن بوضوح درمی یابد که قرآن اختصاصاً کتاب قیامت است زیرا دوران قیامت است و اسلام هم دین آخرالزمان است. پس اگر مسلمین تا این حد از قیامت غافلند یعنی از اسلام غافلند و اینست که قرآن اینقدر مهجور است در میان امت! لذا همه امور بر محور قیامت جریان دارد که برای مؤمنان اهل محبت و ولایت حق، سراسر رشد و خلاقیت و شهود و بهشت است و برای کافران عذابهای نو به نو تا آنجا که جمله آرزوی مرگ و نیستی می کنند. جهان مدرن چنین است. آیا نه اینست!

۴۴۵- «و در آن روز آدمی از برادر و مادر و پدر و همسر و فرزندانش می گریزد» عبس۳۶-۳۴
و آیا آن روز امروز نیست که بشر در غایت خودپرستی نژادپرستانه اش فرو می پاشد و همه عزیزان از هم می گریزند به جبر! یعنی جبراً فرد و تنها می شوند در عذابهای فردی خود. در حالیکه قبل از پایان مهلت اگر تنهایی و تفرید و توحید را اختیار می کرد و همسر و فرزندان و نژادش را خدای خود نمی کرد امروز غرق در شادی و بهشت بود «صورتهائی درخشان و خندان و شاد. و صورتهایی مشوش و تاریک» عبس ۴۱-۳۸

۴۴۶- اکثر سوره های ثلث آخر قرآن کریم یعنی همان نخستین سوره هائی که در مکه بر پیامبر نازل شدند تماماً درباره قیامت هستند. و این بدان معناست که دین محمد با قیامت آغاز شده است و لذا دین آخرالزمان است: سوره عبس، تکویر، نازعات، نبأ، مرسلات، دهر، قیامت، مدثر، مزمل، جن، معارج، حاقه، انفطار، مطففین، انشقاق، غاشیه، شمس، لیل، ضحی و غیره. جدای اینکه، در جای جای همه سوره ها شرح قیامت حضور دارد یعنی بحث لقاء الله! وسوره علق که نخستین سوره نازل شده بر دل محمد ص است که سوره خلق جدید بر مبنای عشق و علم و قلم است.

۴۴۷- «از تو سئوال می کنند که قیامت کی واقع می شود. آیا چون آنرا یاد می کنی به یاد چه می افتی؟ بدان که در سمت پروردگار توست قرارش...» نازعات۴۴-۴۲
یعنی یاد خدا و یاد قیامت امر واحدی است و هر که به خدا رسید به قیامت رسیده و در آن قرار گرفته است. و این واقعه برای عارفان واصل همان موقعی است که پروردگارشان را دیدار می کنند و برای بقیه مردمان در پایان جهان! زیرا قیامت برای عارفان پنهان داشته نمی شود «قیامت برپاست و برای مدتی معین آنرا پنهان داشته ام».

۴۴۸- و عشق جمالی است که انسان را به خدایش می رساند و قیامتش را برپا می کند که این قیامت عرفانی و شهودی برای صادقان و وفاداران منجر به توبه و سعادت و هدایت می شود و برای بازیگران با عشق، به انکار و حسرت و شقاوت و ضلالت می انجامد. و در این میان شقی ترین سرنوشت از آن زنان بازیگر و بولهوس است که حرفه ای جز بازی با عشق ندارند زیرا زن محل هبوط عشق است و لذا تا به آخر عمر از عواقب آن رهائی ندارد.

۴۴۹- «پس انسان باید بنگرد به غذائی که می خورد» عبس۲۴-
زیرا در آخرالزمان ماهیت اشیاء آشکارست پس غذای اهل بهشت و اهل دوزخ هر یک معلوم است. و از این منظر است که رسول خدا می فرماید «پروردگارا ماهیت اشیاء را آنگونه که هستند بر من بنما».

۴۵۰- آنکه ولایت ایمانی را انکار کند خداوند ولایت عشق را پیش رویش می نهد و چون مرید عشق نشد و آنرا هم به بازی گرفت و تردید و انکار نمود آنگاه به انکار دل خویش می رسد. و خداوند بدست خودش بر دلش قفل می نهد و او دچار قحطی عاطفی می شود و اینست عذاب عظیم! این ماجرای ما در رابطه با بسیاری از مردمان خاصه جوانان بوده است.

۴۵۱- بدان که عذابی هولناکتر از این نیست که آدمی از دل خود بیگانه شود و دستش به دلش نرسد. «و گوئی که آنان را دلی نیست» و این عذاب بازیگران با عشق است که در قحطی محبت قرار می گیرند و قحطی وجود. زیرا آدمی به نور محبت است که احساس وجود می کند.

۴۵۲- بدان که قیامت آخرالزمانی سراسر به یک لحاظ همان قیامت و بحران عشق و بی وفائی و قحطی محبت است که این قحطی چون در درون خانواده ها رخنه کند همه تار و مار می شوند و خیابانی! و این عذاب بازی و انکار با عشق در رابطه با بیگانه است خاصه اگر این بیگانه مرد حقی باشد که مظهر عشقی خالص و ایثاری و بی مزد و بی منت است.

۴۵۳- افسوس که اکثر آدمها عمری دعوی عشق ناب می کنند و آنرا می جویند و چون یافتند جز بازی با آن کاری نمی کنند و عاقبت دل خود را از دست می دهند. یعنی دیگر از عشق محروم می شوند و این علت همه عذابهاست.

۴۵۴- آنکه دین را گردن ننهاد از عقل ساقط می شود و آنکه عشق را دل ننهاد، از عاطفه ساقط می شود. و اینست خسران دنیا و آخرت! این انسان خاسر اگر روی به کفر آشکار کند می سوزد و پاک می شود و امکان توبه و رجعت می یابد. ولی وای به آنکه روی به نمایشات عقلانی- دینی – عرفانی کند که در درک اسفل السافلین هلاک می گردد.

۴۵۵- «و آنکه خواست که بر راه راست (صراط المستقیم) باشد اراده نمی کند مگر به اراده خدا» تکویر۲۹-۲۸- و این وادی عشق عرفانی است که مؤمن سر و دل به پیر سپرده است که مظهر اراده حق است. و اینست صراط المستقیم!

۴۵۶- و این عشق مرد حق است که مخاطب را زیر و رو و منقلب ساخته و نهانش را آشکار می سازد زیرا مرد خدا نظر بر ذات دارد و این نظر در مرحله اول نفس اماره و سپس نفس لوامه و عاقبت نفس مطمئنه و واحده را آشکار می سازد که به دیدار خدا منجر می شود. ولی اکثراً در همان مرحله اول انکار نموده و می روند و شقی می گردند و قیامتشان می ماند برای پس از مرگ و پایان جهان!

۴۵۷- پس قیامت آخرالزمانی از نگاه و عشق اولیای الهی و علیین برپاست! پس قیامتی جز قیامت عشق نیست.

۴۵۸- ظرفیت محبت پذیری و قیامت پذیری در زنان بمراتب کمتر و ضعیفتر است چرا که آنرا قیاس به عشق بازاری کرده و دچار عُجب و خودپرستی شده و گوئی خود را به دلیل چشم و ابرو و مسائل زنانه قابل پرستش می پندارند و این پندارشان باعث سقوطشان است. این مالیخولیا در زنان منافق (تاجران مذهبی) بمراتب هولناکتر عمل می کند.

۴۵۹- «آنگاه که آسمان بشکافد و ستاره ها فرو ریزد و دریاها سر ریز شود و قبرها زیر و رو کرده شود. هر کسی داند که چه کرده و می کند. ای انسان چه چیزی تو را به کرم پروردگارت مغرور ساخت... براستی که آشکاری حقایق دین را انکار می کنند. در حالیکه بر شماست حافظان و نویسندگانی کریم که به آنچه که می نویسند علم و یقین دارند. براستی که آزادگان در نعیم هستند و بدکاران در آتشند... و چه چیز دانا کرد تو را که آشکاری دین خدا چگونه و چیست. روزی که هیچ کس مالک هیچ چیزی نیست و فرمان فقط برای خداست» انفطار۱۹-۱
بیان دیگری از نشانه های قیامت آخرالزمان که در آن زندگی می کنیم: شکافته شدن آسمان که سوراخ شدن لایه اوزون است. و بارش بلاوقفه شهاب سنگها و سیارات. و سونامیها و کندوکاو باستان شناسی ها و کاوش اعماق زمین و قبرهائی که امروزه شکافته می شوند. و خودآگاهی بشر مدرن. و غرور و خیانتش به کرم مردان خدا که همان عشق است. و نویسندگانی دارای کرامت که احوال خلق و زمانه را می نویسند و قلمشان صاحب رحمت و گشایش و شفاعت است. و آنانکه در این مردان خدا (نعیم) زیست می کنند و آنانکه در آتش صنعت شهرهایند. و مالکیتها هیچ سودی بحال کسی ندارد و همه بیکس و درمانده اند و امر خدا جاریست در همه حال و اراده های بشری بیهوده اند! آن روز امروزست. بدان! و تا پایان جهان مستمراً کاملتر می شود این روز!

۴۶۰-«حقا که دلهایشان زنگ زده است بواسطه اعمالشان» مطففین۱۴-
ناز، مکر، بی عفتی، عشق فروشی و ایمان و امام فروشی به قیمت روز و منت بر عاشق و رسولان الهی. اینها آن اعمالی هستند که دلهایشان را در ظلمت قرار می دهد و بتدریج فسیل می شوند و بی حسّ گشته و گام به گام در آتش فرو می روند. «و می بینی که در آتش چه صبورانه می سوزند» حقا که در چنین روزی خود را نمی بینند و حتی خداوند را به کلی از یاد برده اند! مطففین۱۵- زیرا دل کانون هوش و یاد است و اینک زنگ زده و مدهوش است.

۴۶۱-«حقا که در آن روز کتاب وجود نیکوکاران در نزد علیین است و چه میدانی که علیین چیست؟ کتابی که مقربین شاهدش هستند. براستی که نیکوکاران و عاشقان در وجود امام خویشند (نعیم) نشسته بر تخت ها نظاره می کنند. و جاودانگی وجود امامشان را در صورتهایشان می شناسی که از شرابی نامرئی می نوشند و آنانکه مشتاق این شرابند آنرا طلب می کنند که طبعش از جاودانگی است از چشم و چشمه ای در علیین می نوشند نزدیکان» مطففین ۲۸-۱۸
و این توصیف علی واران و قرآنهای زنده است و مؤمنانی که در عشق عرفانی آنها زندگی می کنند که مقربین هستند و این کتاب زنده را می خوانند و از وجود امام خود در بهشتی جاودانه اند و از نگاهش مست می شوند آنانکه در نزدیکی اویند. و این رابطه مراد و مرید است.

۴۶۲- «آنگاه که درب آسمان بازگردد و بنده ای خاشع گردد و خاک، و به حقش برسد... ای انسان براستی که برای دیدار پروردگارت چه رنجی کشیدی... آری پروردگارش نیز او را می بیند... و آنانکه ایمان آورده و صالح شدند اجری فوق طلب خود دارند» انشقاق۲۵-۱
و این آیات آشکارا واقعه دیدار با پروردگار را به وقت سرخی شفق گزارش می دهد «پس سوگند نمی خورم به شفق» انشقاق ۱۶-
کل وقایع آیات مذکور در صبح سحری بر اینجانب واقع شد که ذکرش به تفصیل آمده است. براستی که چون دیدمش خاک شدم و بناگاه پنداشتم که دیگر نخواهم دیدش. «براستی که پنداشت هرگز باز نگردد» - -۱۴انشقاق- براستی که این اجری ماورای اراده و مطالبه من بود زیرا او را که قبلاً ندیده بودم تا بخواهمش. ولی حقیقت وجود خود را عمری جستجو می کردم که خدایم بود «ای انسان براستی که بسوی پروردگارت و دیدار با او چه رنجی کشیده ای» و براستی که با دیدارش کل خستگی عمرم برطرف شد و تا ذاتم شاد گردید «براستی که چه مسرور بود در میان» انشقاق۱۳- و براستی که به حقم رسیدم «خاکسار شد و به حقش رسید» انشقاق۵-۲ آری صبح شفقی بناگاه درب آسمان گشوده شد از سمت قبله آن،آن شبی که ماه کامل بود و ساعتها مبهوتش بودم. «و ماه چون تمام شود» انشقاق ۱۸- براستی که خداوند راست می گوید صدق الله العلی العظیم-

۴۶۳- «آیا انسان نمی نگرد بخود که چگونه آفریده شده است... براستی که بازگشتش بسوی ماست...» غاشیه ۲۵و ۱۷
این همان حقانیت حدیث مشهور است که «هرکه خود را شناخت خدای را شناخت» علیع- یعنی هرکه بر خود نظر کرد که کیست و چیست و از کجاست و به کجا میرود «به کجا میروید» تکویر ۲۶- بی تردید این اندیشه و اراده او را بسوی خدایش میبرد و دیدارش می کند. صدق الله العلی العظیم-

۴۶۴- «براستی که هرکسی را نگهبانی است. پس باید بنگرد آدمی که از چه آفریده شده است. از منی...؟ ولی براستی که او میتواند بازش گرداند. روزی که نهانها آشکار شود...»
پس چون انسان بر خود نظر و تفکر کند که چیست آن نگهبان الهی (فرشته) وی را بسوی خدایش بازگرداند. «آیا انسان نظر نمی کند که از چه آفریده شده است. بازگشتش به سوی ماست. » و چون به محضر خدایش رسید قیامتش برپا شده و اسرارش عیان می شود و چون تصدیق و توبه کند خلقت نوین عرفانی اش آغاز می شود و آن پیدایش انسان الهی است، انسان نزادی و نه نژادی که از منی پدید آمده بود! در این معنا بمان ای انسان که چگونه یک مِنی گندیده احساس َمنی دارد در قبال خدایش!

۴۶۵- اگر آدمی بداند که هر صورتی از عالم و آدمیان که بر او جلوه کرده و دل از او برده چیزی جز نظر و روی خداوند عالم بر او نیست مگر می تواند بازی و فسق و خیانت کند. خانه جهل خراب باد که علی را همیشه بر محرابش به خون می کشند. و «کشته باد انسان که چه ناسپاس است» عبس۱۷- «مگر از چه آفریده شده است از نطفه گندیده» عبس۱۹-۱۸ آنرا که خدای را بهر صورت وسیرتی می بیند به قتل می رسانند این اعداء الله! اینان هر که خدای را دیدار کند ملحد یعنی دشمن خدا می خوانند پس بنگر که چه واژگونند این کافران- قرآن- پس بدان که آنچه را که می پرستند از اجنّه است و شیاطین. «پروردگارا این مردمان که خود را خداپرست می خوانند که مشغول پرستش جن هستند» قرآن-

۴۶۶- « و در آن روز گوید ای کاش کاری برای زندگیم کرده بودم»
حیات دنیوی بشر براستی که زندگی نیست بلکه در موفقترین حالتش هم فقط تلاش و مقدمه ای برای زندگانی ای است که هرگز مجال و امکانش پیش نمی آید و زندگی حقیقی در آخرت است. «بدانید که حیات دنیا بازی و بازیچه ای بیش نیست و اگر بدانید زندگی حقیقی در آخرت است» ولی متأسفانه بندرت کسی برای زندگانی اخروی کاری میکند بلکه اکثراً در بازیهای خود بازیچه شده و گم می شوند: بازیهای علمی، فنی، هنری، دینی، عاطفی، اقتصادی، سیاسی و امثالهم. که هولناکترین این بازیها خدا- بازی است بازی با چیزی که در ذهن هرکسی خدا نامیده می شود که چیزی جز هوای نفس نیست.

۴۶۷- آدمی در هیچ امری جز عشق عرفانی به یقین و اطمینان قلبی نمی رسد و احساس خوشبختی و رضایت نمی کند زیرا با جلوه ای از پروردگارش در آسمان یا زمین (امام) روبروست.
«هیچکس را چیزی در نزد خدایش نیست مگر جمال اعلای خدایش که چون خواهد راضی و خوشبخت می شود» لیل۲۱-۱۹ «ای کسی که به اطمینان رسیده ای اینک بسوی پروردگارت بازگرد که راضی هستی از او و راضی است از تو. پس بر عاشقانم و در بهشتم داخل شو» فجر ۳۰-۲۷

۴۶۸- بدان که هیچ کاری آسانتر از عاشق شدن نیست چرا که این تنها کاریست که کار آدمی و در اراده آدمی نیست درست مثل ازدواج کردن و نیز مردن که سخت ترین کار آسان است. و همین آسانی حیرت آور عشق است که آدمی را به خود غره

و متکبر و مدعی و مالیخولیائی می سازد. پس عشق، آفت و دشمنی جز جهل ندارد. و مجموعه آثار ما به لحاظی عشق – آگاهی است که صراط المستقیم خود- آگاهی و خدا-آگاهی می باشد.

۴۶۹- «آنانکه نشانه های آشکار خدا را انکار کردند بر آنانست آتشی پنهان. و اینانند اصحاب دست چپ مردان خدا. و آنانی که اسیران شقاوت را رها نمودند و بیکسان و درماندگان و گرسنگان را یاری نمودند یاران دست راست می باشند. و هدایت کردیم انسان را به دو راه و روش...» بلد۲۰-۱۰
یعنی آنانکه به مردان خدا می رسند بهرحال بسوی خداوند هدایت می شوند یا از راه نور و یا نار. یا از راه تصدیق و یا انکار. یا بواسطه مهر و صبر و یا شقاوت و شتاب: یاران دست راست و چپ! یاران دست راست در بهشتی نامرئی در دنیا زیست می کنند و یاران دست چپ هم در آتشی نامرئی طی طریق می کنند.

۴۷۰- بدان که متکبرترین و خودپرست ترین آدمها که تمام همّ و غمّشان اثبات منِ خودشان است به همان میزان احمقند زیرا در تاریکی بسر می برند چون محکوم به عدمند زیرا وجود مخلوق از خود گذشتن است و وجود نور است و از خودگذشتگی نور را متجلی می کند و آدمی را روشن می سازد. خودپرست در خود گم است و لذا از خود فراری و پناهنده به غیر است. این عذاب خودپرستی است که دریوزه دیگران است در عین حال که تلاش می کند خود را برای آنان ثابت کند که برحق است. و حق دریوزه نیست. بازی و عشق دو رویکرد کاملاً متضاد آدمی با زندگی و حقایق آن است. رویکردی غیرمؤمنانه و شوخی یا رویکردی مؤمنانه و جدی. رویکردی ذهنی و قلبی. و رویکرد شوخی و بازی و صرفاً ذهنی بسرعت به بن بست و رسوائی می کشد که حاصلش یا انکار و تکبر است یا تصدیق و توبه! «با دلهایشان بازی می کردند» قرآن- این همان منشأ بازی با عشق و عشق بازی بشر است که اگر به توبه نرسد منجر به ابطال و قفل شدن دل می گردد پس از رویاروئی با عشق الهی.

۴۷۱- خداوند از هر قوم و گروهی، شقی ترینشان را بسوی رسولی زنده می برد تا از این طریق حجت و آیاتش را بر کافرترین فرد آن قوم آشکار کرده باشد تا به همه افراد آن قوم رسیده باشد. «هنگامی که برانگیخت بدبخت ترین و سنگدلترینشان را. تکذیب نمودندش و او را از بین بردند. پس غضب کرد بر همه شان بطور یکسان» شمس۱۵-۱۲

۴۷۲- آنکه مرید نفس خویش است چه مؤمنانه و چه کافرانه، اسیر ظلمت و وهم و کبر و نفرت است و خودش هم به هیچ چیز خودش باور و اطمینان ندارد همانطور که به هیچکس هم اعتمادی ندارد. همین امر بخودی خود عذابی عظیم است که البته اگر متشرع هم باشد ظالمی خطرناک هم می شود زیرا ساجد بر ابلیس است و جن می پرستد بقول قرآن-

۴۷۳- عجبا که خودپرستی عاقبت به غایت انزجار و بی اعتمادی بخود و بولهوسی و بی ارادگی منجر می شود. آیا همین خود حجتی آشکار نیست که در قبال یک عشق به کمالش رسیده و فرو می پاشد.

۴۷۴- آدم متکبر همسری متکبرتر از خود می یابد تا مهارش کند. آدم هرزه همسری هرزه تر از خود گیرش می آید تا آئینه او باشد تا توبه کند. آدم مکار، همسری مکارتر از خودش می یابد، ظالم هم ظالم تر از خودش و... و مؤمن، مؤمن تر از خودش، عارف هم عارفتر از خودش و عاشق هم عاشقتر از خودش. «از نفس هر کسی برایش همسری قرار می دهیم» قرآن- و اینست که ازدواج نیمی از دین محسوب می شود.

۴۷۵- کسی که از جهنم و عذاب نمی ترسد شجاع نیست احمق و کرخت و دلمرده است. کسی هم که از وصف بهشت از دهانش آب راه می افتد مؤمن نیست هرزه است. و تصوری که عامه مردمان به اصطلاح معتقد از بهشت و جهنم دارند کمترین شباهتی به حقیقت این دو ندارد. بسیاری در دوزخ بسر می برند و می گویند پس چرا عذاب نازل نمی شود. (قرآن)- فقط اهل بهشت می دانند که در بهشت بسر می برند. بهشت قلمرو معرفت و شهود عرفانی است و اصلاً اجر عشق به معرفت و علم و حقیقت است: دانشگاه علوم لدنی است. و اما رضوان از آن عاشقان خداست که اندکی از اهل جنت به آن راه می یابند.

۴۷۶- و اینکه چرا بقول قرآن کریم کافران در دوزخ نسیان صبورند از رحمت عشق خداست که بر عدمیان هم احاطه دارد «و خداوند بر جمله اعمال کافران احاطه کرده است».

۴۷۷- در قلمرو قلم و معرفت لااقل هفت قرن است که مبارک دفتری این چنین به نگارش نیامده بوده است و براستی مصداق فتبارک الله رب العالمین و احسن الخالقین و اکرم الکاتبین و اعظم الناظرین و اعلی المنزلین است خاصه در این مجلد پنجم که قلب قرآن را به اشراق آورده و بر آستان طلوع خورشید حق رسانیده است که ظهور امام زمان و مسیح آسمان است.

۴۷۸- در عمری که کرده ام هرگز قدرت و نور و عشق شکران نعمات حق تا این حد در دل و جانم نجوشیده است که در حین نگارش این دفتر و خاصه مجلد پنجمش که آیه به آیه قرآن بر لحظه به لحظه زندگانیم نازل شد و مرا به کمال معرفت نفس و معرفت قلب و معرفت رب ارتقاء فرمود و نور و روح عشق حق را در واژه واژه این دفتر مستقر نمود که تا ابد باقی خواهد بود.

۴۷۹- در کل تاریخ تفسیر و ترجمه و تأویل و تعیّن قرآن کریم هرگز چنین حدی از مکاشفه و اشراق و طلعت حق رخ ننموده بوده است آنهم به زبان امّی خاصه به فرهنگ انسان مدرن و پسامدرن و بر حسب زندگی روزمره عامه بشری.

۴۸۰- هرگز در همه عمرم به این حدّ دل و اندیشه و زبانم از شکر نعمات خداوند عاجز و الکن نبوده است. براستی که شکرش را جز خودش نه داند و نه تواند.

۴۸۱- باز هم تکرار می کنیم که غایت عشق، قهاریت عشق است پس هر کجا که در این دفتر افراد و اقشار بشری را از این حیث مخاطب قرار داده ایم از غایت عشق بوده است و صمیمیت. و لذا خودی ترین ها را موجب شدیدترین انتقادات عاشقانه قرار داده ایم و این سنت عشق است که از حضرت عشق آموخته ایم همانطور که حبیب الله ص در کتابش مورد اشد تنذیرها و هشدارها قرار گرفته است.

۴۸۲- شاید بسیاری از بندهای این دفترها تکرار مکررات بنظر آیند ولی اگر نیک نظر کنید چنین نیست. این نوع تکرار گوئی را هم در انس با قرآن بطور ناخودآگاه آموخته ایم. اگر قرار باشد آیات و مفاهیم تکراری در قرآن کریم حذف شود شاید این کتاب الهی به یک چهارم آنچه که هست کاهش یابد ولی این روح وحی است که متلاشی خواهد شد.

۴۸۳- عشق فتح بابی شد که دربی از قرآن به روی بنده گشوده گردد که قبل از این حتی با این درب آشنا هم نبودم تا چه رسد به شهر آن. و این علی مرتضی بود که این درب را بر بنده اش گشود و مرا به شهر محمدی داخل ساخت آنهم شهر عشقش!

۴۸۴- اگر در سائر دفاترم در هر مجلدی مثلاً ده مکاشفه نو رخ می نمود در این دفتر مبارک تقریباً هر بندی یک مکاشفه بکر بوده است مخصوصاً مجلد پنجمش که انفجار نور عشق قرآنی بود.

۴۸۵- آنقدر که در این دفتر پروردگارم را دیدار نموده ام در کل عمرم چنین نبوده است و بلکه دیدارهای گذشته ام نیز بار دگر تجدید شهود گردید. الحمد الله اشهد الشاهدین!

۴۸۶- بخدا که در این دفتر بارها و بارها من و پروردگارم در یکدیگر مبارک شدیم.

۴۸۷- بخدا که در این دفتر خدایم را و امامم را و پیامبرم را و مردم را و خودم را چنان شناختم که گوئی به تازگی شناخته ام و قبلاً در جهل مطلق بوده ام.

۴۸۸- بخدا که این مبارک دفتر عشق قرآنی خاصه مجلد پنجمش مصداق کامل وحی ای بود که بمن وحی کرده شد از جانب عشق جان و دل و روانم محمد مصطفی و از لبان مولایم علی مرتضی. «وحی ای که وحی کرده می شود» نجم ۴ - «پس وحی کرد به بنده اش آنچه که وحی کرده بود» نجم ۱۰- و این سرالاسرار استمرار نبوت باطنی در آخرالزمان ختم نبوت و غیبت امام است که ابن عربی سنی مذهب آنرا دریافته و مای شیعه در خوابیم.

۴۸۹- افسوس که آدمی یا بیروح و دلمرده و شقی است و یا چون به برکت مسیحا نفسی روحی یافت و عشق چشید به مولایش می گوید: پیف بو میدهی! این همان سخن ابلیس بود به خدایش! ابلیس از سجده آدم سر باز نزد بلکه از سجده جمال خدا سر باز زد زیرا آدم محل تجلی جمال خدا بود که ابلیس گفت: پیف چه بوئی می دهد! حرف ابن ملجم با علی ع هم چنین بود!

۴۹۰- همه تراژدیهای عشق که از وجود معشوق برمی تابد حاصل افسون و ایثار خلافت است که معشوق، خود را با عاشق، عوضی می گیرد. در این معنا گر تا ابد بمانی و بیندیشی باز هم کم است. این سرّ کفر انسان با خداست که: کشته باد انسان که چه ناسپاس است!

۴۹۱- استکبار و غرور ریاکاران دینی در قبال عشق الهی بمراتب شدیدتر از کفار بی ریاست. و اینست که خداوند در حیات دنیا کفار را بر منافقان مسلط می سازد تا عدالت برقرار شود در جهان ستم. فی المثل مقایسه کنید عکس العمل امپراطور روم و رهبران دینی یهود را در قبال مسیح! امپراطور می بخشد و ملایان نمی بخشند مسیح را. این نشانگر میزان شقاوت قلبی این دو جناح از کفر است که شقاوت منافق بسیار شدیدتر از کافر بی ریا می باشد. چه منافق شرعی و چه علمی و چه عاطفی!

۴۹۲- بدان که خلقت عرفانی همان خلقت قرآنی و محمدی- علوی است که در آن آفرینش قدیم متحول و متجلی می گردد: ماده به معنا، جرم به نور، تن به روح، غریزه به عشق، واقعیت به حقیقت، هستی به بایستی و نهایتاً مخلوق به خالق! در این معنا بمان جاودان!

۴۹۳- این خلق جدید همان واقعه تأویل وجودی است: مکان به لامکان، تاریخ به اکنونیت، صفات به ذات، کثرت به احدیت!

۴۹۴- به بیان دیگر آفرینش نو، همان صلوة خداست بر اولیای اهل سلوک عرفانی و صلوة اولیاء بر کل بشریت!

۴۹۵- انسان کامل، انسان کاملاً قرآنی شده است. قرآن فقط درس عشق و کمال نیست بلکه شهرعشق و کمال و نیز نور عشق و کمال و نیز جمال عشق و کمال است. بدان!

۴۹۶- آدم منافق پندارد که دین و اخلاق و عبادت و عشق و توبه و عصمت و ذکر و بهشت و جهنم و... و از جمله عرفان، انواع و اقسام حرف زدن و ادا و اطوار و بازی و نمایش است. و اینست که عاقبت در همه امور دچار وسواس و تردیدی فزاینده به عالم و آدم می شود از جمله بخودش. و این درک اسفل است. و اینست هویت بشر مدرن: مذهب اصالت بازی! و نمایش! با این کتاب عصر بازی با عشق و عشق بازی هم به پایان می رسد. زیرا وقتی یک نفر در یک بازی با عشق عرفانی شوخی شوخی قیامتش برپا شد به توبه ای ذاتی می رسد و این توبه به کل بشریت منتقل می شود. بدان! دلهایشان بازی می کرد. قرآن-

۴۹۷- هیچ معشوق و مریدی به لعنت خدا و خلق و خودش دچار نشد الا اینکه پنداشت که عاشقش و مرادش، نیازمند اوست. آیا حماقتی بزرگتر از این ممکن است و مضحکتر از این!

۴۹۸- و بدان که کل این خجسته کتاب به لحاظی چیزی جز تأویل و تعیّن سوره حمد و توحید نیست یعنی نماز. و اقامه صلوة عشق بر کل انسانیت! بزودی خواهی دید!

۴۹۹- از واضح ترین نشان حماقت و شقاوت اینست که آدمی دریوزگی احمقان و اشقیاء را برای یک جو محبت ریائی می کند و برای محبت اولیای الهی ناز و منت می نهد. و این وضعیت اساس بدبختی افراد و جوامع بشری است. و بدبختی جز این علتی ندارد که عین واژگونسالاری کفر است. «کافران واژگونند» قرآن-

۵۰۰- آخرالزمان، تاریخ عشق است. و آیا می دانی قیامت این عشق چگونه برپا می شود. البته با ظهور جهانی امام و پیامبر عشق یعنی مهدی و مسیح. ولی آیا زمینه مردمی و جهانی این ظهور چگونه در قلوب بشریت مهیا می شود؟ همه اولیای امام بر روی زمین، مردمان را از دل خویشتن بیرون می رانند و بخودشان وامی نهند و بدینگونه بناگاه بحران و اضطراب و ناامنی و وحشت کل جهان بشری را فرا می گیرد. و آنک عطش نیاز به ناجی از فرط احساس نابودی حاصل از بازی با عشق!

۵۰۱- ماجرای ارتباط عشق مجازی و عشق الهی و درک و تطبیق و معرفت یقینی بر این ارتباط کل ماجرای حیات و هستی انسان در جهان است و این رسالت عارفان است تا همه ارکان و اجزا و جمال و کمال عشق اعلی العلیینی را در درک اسفل السافلین بیابند و حق این- همانی را ادا کنند. این همان قلمرو سرّالاسرار است که جانهای عارفان قربانی اش گردیده است.

۵۰۲- از ماجراهای اناالحق گفتن ها تا مسیح را پسر و بلکه خود خدا خواندنها تا یار مجازی را در عالم ارض همان مظهر خدا دیدنها و مذهب علی اللهی و... کل قلمرو ظهور سرّالاسرار است و درک جادوی دیالکتیک بودِ نبود!

۵۰۳- و نیز سرّ شطحیات عرفا و اولیای الهی که شطحیات علی ع و خطبه افتخاریه در رأس و آغازش قرار دارد که: منم اول و آخر و ظاهر و باطن و خالق و رزاق و...

۵۰۴- ابن عربی در فتوحاتش می گوید آن «رحیق مختوم» یعنی آن شراب سر به مُهر اولیای الهی که در قرآن ذکرش رفته است که بوی مشک می دهد لاک و مُهر درب این خُم الهی، همان بوی عطر گردن یار مجازی است. البته ابن عربی چنین واضح و رُک نمی گوید مثل همه مکاشفاتش که دو پهلو و رازوار است که بلکه بنده بیانش را عیان کرده ام. و این عین تطبیق حقایق آسمانی با وقایع زمینی است. او همینقدر اعتراف نموده که بوی گردن یار، مُشکین است!

۵۰۵- بی تردید وجود یار ناسوتی (مجازی) دربهای خمخانه وجود یار لاهوتی است و فروج وجود آدمی در قرآن که بایستی شبانه روز حراست شود همین دربهای لاک و مهر شده خم های لاهوتی بر ناسوت است. پس شراب زنجبیلی و کافوری و طهوری جمله مشمول همین قاعده رحیق مختوم هستند. و اصلاً وجود یار زمینی همان رحیق مختوم (خمره شراب مهر شده) است که مختومیت آن همان عصمت آن است و رسالت آدمی در مختوم داشتن (محفوظ داشتن فروج) این خمره الهی است که در نزد بشر به امانت نهاده شده است: امانت الهی که آسمانها از پذیرش آن سرباز زدند ولی آدمی پذیرا شد که این پذیرش از سر هوس و جهل و ظلم بود: انه کان ظلوماً جهولاً! قرآن-

۵۰۶- «آنانکه بسیار به علیین نزدیک می شوند در وجودشان مقیم می شوند و نشسته بر تخت ها که طراوت بهشتی این علی واران را در سیمایشان می بینی و می آشامند از شراب نابی که در خُمی سر به مهر است که مهرش بوی مشک می دهد و آنانکه میلی به آن دارند از آن میل می کنند- چشمه ای است که از آن مقربین می آشامند...» مطففین۲۸-۲۱
می بینیم که خداوند به گونه ای سخن نموده است که فقط آنانکه اهلش هستند سخن پروردگارشان را فهم می کنند و به یقین می رسند که آن حق است و این نیز وجهی دیگر از نشانه های درونی و برونی خداست در عالم ارض تا بدانند که او حق است. ولی از آنجا که اکثراً به دیدار با خدا در حیات دنیا تردید دارند چه بسا باز هم شک می کنند و به اولیای الهی تهمت ناروا می زنند.

۵۰۷- «رنگ خدا بهترین رنگهاست جستجویش کنید...» قرآن- «بوی خداوند را جستجو کنید...» رسول اکرم ص – آری رنگ خدا، بوی خدا و روی خدا جمله در وادی عشق عرفانی پیدا می شود. و اگر معرفت لازم و کافی در کار نباشد تهمت و ضلالت و چه بسا جنون رخ می دهد. دیوانگان الهی بر روی زمین کم نیستند که جمله حجت های خاص برای مؤمنانند. وان گوگ نقاش شهیر هلندی از جمله این دیوانگان است که با دیدن رنگی از خدا دیوانه شد. اینجانب یکی از این رنگها را در تابلوی «مزرعه گندم» و «مهتاب» حضوراً دیدار کرده ام و اثر آن تابلوها در تمام عمر با من بوده است.

۵۰۸- و نیز نوای خدا. این نوای خداست که در سماع عرفانی، عارفان را به لقاء الله می رساند. اینجانب در جوانی بطور اتفاقی در کتابخانه کنگره آمریکا به یک صفحه موسیقی کلاسیک هندی برخوردم که سیتار تک نوازی یک عارف هندی بود که نوعی سماع و ذکر و عبادت بود. چند سالی فقط به این صفحه گوش می دادم و براستی این نوا تا اعماق جانم را شکافت و در آن روزگار سمت و سوی جانم را دگرگون نمود و سالها بعد در وقایع نزول روح باز بر حسب ظاهراً اتفاق بواسطه دوتاری که بدستم رسید اذکار الهی با همان نوای سیتار هندی از اعماق جانم استخراج می شد و اسماء الله را بر زبانم جاری می ساخت که بسیاری از این اسماء مطلقاً در قرآن و متون اسلامی نبود ولی بعدها رگ و ریشه های قرآنی اش را هم دریافتم مثل «اهو» یا «هووم» و غیره. این مثالی از نوای خداست.

۵۰۹- قرآن کریم سراسر نوا و صدا و رنگ و بو و روی خداست از برای پاکانی که بر آن وارد می شوند. جهان هستی نیز جز این نیست. هستی، تجسم و تعیّن قرآن است و جز قرآن نیست از برای کسانی که چشم و گوش و شامه و هوش خود را هنوز از دست نداده اند. جهان، قرآن مصوّر است و قرآن هم درب ورود به جهان است همان دربی که خود خدا بر عدم وارد شد و هستی اش بخشید و این درب، علی ع است: علی العظیم، علی الکبیر، علی الحکیم ،علی العلیم، علی الحلیم و علی العزیز! علی فقط درب قرآن نیست بلکه درب ورود به عالم وجود است و درب ورود به دل خویشتن! و لذا هر که به یک انسان علوی می رسد در حضور خداست و از رحیق مختومش می نوشد و زنده می گردد و بینا و شنوا و بویا و گویا و پویا می شود و خود آ! و زمین با علیین زنده است که آدمیان را در خود نمی بلعد و نابود نمی کند– قرآن –

۵۱۰- قرآن، کتاب وجود انسان است هر کسی در آن خود را می یابد و هستی مند می شود هستیِ عرفانی! قرآن، ذهن خداست!

۵۱۱- قرآن، کلامی نیست که آمده و تمام شده باشد. این قرآن کتابی و کاغذ و مرکبی فقط آیه و نشانه ای از قرآن است که نسبت این به آن قرآن مثل نسبت انسان با خداست. و لذا در همین کتاب مرکبی قرآن در برخی موارد گفته شده که «این است کتاب...» و برخی موارد دیگر هم گفته شده که «آن است کتاب» که «این» هم «آن» هست و نیست!

۵۱۲- در کتاب قرآن موجود، بارها شاهدیم که خداوند بـه زمین، آسمان، شفق، ستارگان و غیره اشاره نموده و بلافاصله رجوع می دهد به قرآن که: بدانید که این همان قرآن است. «سوگند بـه شب چون پشت کند و بـه صبح چون بدمد کـه این همان قول فرستاده ای کریم است» تکویر۱۹-۱۷ «سوگند به آسمان باران زا. و به زمین رویاننده کـه آن سخنی آشکارکننده است (قرآن)» طارق۱۳-۱۱ «آنانکه کافر شدند و تکذیب کردند خداوند از ورایشان احاطه دارد. بلکـه آن قرآن مجید است» بروج ۲۱-۱۹- «سوگند نمی خورم به آنچه می بینید و نمی بینید که آن کلام فرستاده ای کریم است (قرآن)» حاقه۴۰-۳۸ «سوگند نمی خورم به مقامات ستارگان که این سوگندی بس بزرگ است اگر بدانید بلکه آن قرآن کریم است در کتابی پنهان که آنرا در نمی یابند الا پاکان که نازل می شود از پروردگار جهانیـان» واقعه۸۰-۷۵ و کل قرآن کریم مملـو است از چنین قراینی بظاهر نامعقول و بی ربط. مابقی این قراین را خود بیابید. «پس سوگند نمی خورم به شفق. و به شب چون پنهان کند و به ماه چون کامل شود که هر آن از حالی به حالی دگرید پس چرا ایمان نمی آورند و چون قرآن خوانده شود سجده نمی کنند» انشقاق ۲۱-۱۶ براستی این چه رابطه ای سحر آمیز و حیرت آور است بین جهان و قرآن، بین انسان و قرآن، بین حوادث و قرآن، بین تاریخ و قرآن. زیرا فقط در قرآن، آن قرآنی که در کتاب مکنون و لوح محفوظ است (در دل مخلصین) هر چیزی همانست که هست و حق هر چیزی عیان است. در این معنا بمان!

۵۱۳- و اما جز عشق قادر به گشایش دل انسان و راه نمائی به کتاب مکنون و لوح محفوظ و نامه وجود، نیست. و چون به آن راه یافتی با کتاب عشق روبروئی و سرگذشت عشق و قیامت عشق! «در قیامت آخرین میزان، عشق است» نهج البلاغه - زیرا اصلاً قیامت هم قیامت عشق است و جهان، جهان عشق است و انسان معشوق این عشق که باید عاشق عشق گردد و اینست معنای میزان: تلاش برای عاشقیت و نه معشوقیت! بدان! زیرا عاشق بازی های آدمی هم بـه نیت معشوق شدن است و لذا همش بازیست و لذا بازی مردان بمراتب پیچیده تر و مکارانه تر از زنان است که نقش معشوق را بازی می کنند و آشکارا در جستجوی پرستیده شدن هستند! همانطور که عبادات اکثر آدمیان به درگاه خدا هم چنین است بـرای همین از این نوع عبادات جز غول کبر و غرور و شقاوت حاصل نمی آید. اینست کـه اصل و اساس عبادات را خشوع قرار داده است: «بواسطه نماز و صبر بر آن بخود یاری دهید و بدانید که این کاری کبیر است و ممکن نیست الا برای خاشعان! یعنی آنانکه دیدار با پروردگارشان را آرزو دارند و رو به روی اویند» بقره- ۴۶-۴۵
زیرا هیچکس به قصد لقاءالله اقامه صلاة نمی کند و اگر کسی به این قصد بر نماز ایستد خود به خود خاک می شود بـه جان و دلش. و در خاک خدا را می بیند. بدان و باور کن و بیش از این خود را مفریب ای عزیز! زیرا «و در آن روز هر کسی خود را می بیند هر چند که باز هم بهانه و عذر می آورد...» قیامت۱۵-۱۴

۵۱۴- پروردگارا تا ظهور جمال قرآنت یعنی امام مبین این بنده علیل را از قرآنت دور مساز و بگذار تـا در قرآنت بـا جمال قرآنت دیدار کنم و یا با مرگ روبرو شوم و خود تو را ببینم که نویسنده آنی. بحق همین قلمی که از توست کـه در دست من است و قرآنت را تأویل و تصویر می کنم. آمین!

۵۱۵- پس دو تا قرآن داریم قرآن گلی و قرآن دلی! آنکه از گل پاک شد به دل می رسد و قرآن را مـی یابد. اینست راز این کتاب و آن کتاب: ذلک الکتاب، تلک الکتاب و هذا الکتاب! یعنی قرآن مرکبی، قرآن دلی و قرآن انسانی (علیین)! بدان-

۵۱۶- و ای عزیز! بدان که تو را دلی نیست در حقیقت تا زمانیکه قرآن انسانی و زنـده و آشکار یعنـی یـک انسـان علـی وار را ندیده و با جان و دل تسلیم و مرید و مطیعش نگشته ای.

۵۱۷- و بدان که از هر چیزی در عالم، دو تا داریم «هر چیزی را زوج آفریدیم تا به یاد آورده و هدایت شـوید...» یعنـی هر کسی را آئینه ایست که ضد اوست و هر چیزی به ضدش شناخته و یافتـه مـی شود– علی ع - یعنی باید تسلیم و مطیع ضد خود شوی تـا وجود یـابی. اولین ضد تـو همـان جنس مخالف توست و دومین ضدّ تو هم امام توست: ضد مجازی و ضد حقیقی! ضد نفسانی و ضد وجودی!

۵۱۸- زن باید زن شود و مرد هم باید مرد شود تا آدم شود. یعنی این ضدیت ها همان ضدیت بـا نـازنی و نـامردی توست. و ضدیت دوم هم ضدیت با بی وجودی و عدم پرستی توست. بدان!

۵۱۹- زنی جز فاطمه س نیست که فطرت زنانگی است و مردی هم جز علی ع نیست کـه ذات مردانگی است. هر گـاه شـوی آنچه که باید باشی خواهی دید که هر دوئی یعنی کاملی: مردی جز علی نیست و زنی جز فاطمه نیست!

۵۲۰- به یکی پس از مدتها مکر و بازی با دین و دل و عشق و عصمت خود گفتم «بیا و لااقل بخاطر من توبـه کن و دست از این راه و رسم بدار زیرا دعوی می کنی که مرا دوست می داری هر چند که نمی داری زیرا خودت را دوست نـداری پس بیا تظاهر کن که مرا دوست می داری تا تظاهر به دین کنی چرا که بقول رسول خدا بهرحـال تظاهر بـه نیکی بهتر از تظاهر

به زشتی است» زیرا کسی که دل ندارد نمی تواند دین داشته باشد و لذا همه زندگیش بازی و نمایش است چون خود را دوست نمی دارد و لذا هیچ اتکائی به وجود خود ندارد و بازیچه هر کس و هر چیزی در اطراف خویش و در تلفن همراه خویش (شیطان همراه خویش) است. و من دل خودم را به او امانت دادم و او با پلیدیها و بازیهایش دل مرا هم از دست داد و خدا مرا از سینه اش برون راند. آری دلم را به او امانت دادم تا تمرین دل داری کند ولی او با دلم شیطان پروری نمود و شد آنچه شد. و این سرگذشت پنهان بسیاری از آدمها بر روی زمین است در رابطه با کسانی که برای نجات هلاک شدگان دوزخ زمینی، خود را به آتش می زنند همچون مأمور آتش نشانی! و این مأموریت عشق است. آنگاه که نجاتش دادی تازه می گوید: من در صورتی با تو در راه می مانم که با من به جهنم بازگردی و مثل من شوی!؟

۵۲۱- این امانت و امانت داری و خیانت در امانت بر روی زمین، تجلی همان امانت الهی به انسان است و خیانتی که اکثر آدمها به این امانت خدا می کنند. این امانت همان صورت و سیرت الهی بشر است. این همان کاریست که در کارگاه خلقت عرفانی بر زمین صورت می گیرد.

۵۲۲- آدم بی دل و روح، نه هست که به یقین بداند که هست. و نه نیست که نداند هم که نیست. هست ولی نیست! این چیست؟ آدمی همانقدر هست که بداند که نیست تا کاری کند. ولی اکثر آدمها تنها کاری که می کنند بازی است و بازیگری و بازیچگی انسان حاصل چنین وضعیتی می باشد. در این معنا بمان و ببین و بنشین تا شاید برخیزی از این میانه بود و نبود که تا یا باشی و یا نباشی، مسئله اینست بقول جناب شکسپیر! ولی بیش از هزار سال قبل از او، علی ما گفت: آنچه که هست دلالت دارد بر آنچه که نیست! و نیز اینکه: هر که خود را نشناخت نابود است!

۵۲۳- ولی اینک ما می گوئیم: هر که شکی دارد هنوز وجود ندارد!

۵۲۴- و آدمی تا بوی مُشکِ گردن یار را نبوئیده باشد و رنگ خدای را در چشمانش ندیده باشد از شک عدمی نجات نیافته است. و آنکسی به یقین می رسد و بوجود می رسد که به علی واری نزدیک شده و رحیق مختومش را دمادم از چشمه کوثرش سرکشیده باشد. بدان!

۵۲۵- و اما آنکه خود به تنهائی کل خمخانه هاهوتی یارست و نهرهای شراب زنجبیلی و کافوری و طهوری و سلسبیلی و تنسیمی، جاری در زیر پای اوست و بویندگان خاک پایش به آنی به معراج حق و لقاء الله نائل می آیند محمد ص است که جز از درب غیرت علی ع قابل حصول نیست. بدان! و کسی به خاک کوی او می رسد که گردن به تیغ پرستنده اش نهد که می گوید «بنده ای از بندگان محمدم» و من هم بنده ای از بندگان علی ام!

۵۲۶- شکری برتر از این برای این بنده سراپا تقصیر در کل زندگی ممکن نبوده است که تیغ پرده داریش بارها و بارها خونم ریخته است. قتل این خسته جز به شمشیر او نمی توانست خستگی های هفت هزار ساله ام را از جان و دل بدر کند در نهر خونی که عمری از من بر شمشیرش می چکد. هموئی که بقول روزبهان شیرازی بصورت شیر حق ظهور نموده و همه انبیاء و اولیایش را می درّد و می بلعد. و چه سعادتی بر آنانکه بدست او دریده می شوند و نابود می گردند و بقای بالله می یابند.

۵۲۷- هیچ امری همچون فراق یار، خسته نمی کند تن و دل وجان و روح و ذات و همه ذرات وجود را آنقدر که آرزوئی جز فنا نمی ماند که شاید با نابود شدن بگونه ای که هرگز نبوده ای، این خستگی بدر شود. این خستگی هستی ای بی اوست. هستی بی او عین نیستی است و چیزی جز آگاهی بر نابودی خود نیست. کل این خستگی همین خودآئی است. این خستگی خدائی است خدائی که خسته است از کل بودش در فراق خویشتن! آنکه هست ولی نیست اینست سرّ خستگی انسان! و هر چه این خودآگاهی بیشتر باشد خستگی هم بیشتر است. تا آنگاه که اراده به فنا رخ می دهد. و اینست آغاز لقاء الله. «به یاد آور آنگاه که آرزوی مرگ و نیستی داشتی بی آنکه او را ببینی. و اینک دیدی...»

۵۲۸- بدان که خودآگاهی و خودشناسی و خودآئی جز به نور قرآن ممکن نیست. و آدمی به این نور است که «خود» را می یابد و می خواند و می بیند که نیست. و آنگاه «ادعونی» (مرا بخواه). بسیاری بجای خواندن و خواستن «او»، خود را می کشند به روشهای گونه گون. و اندکی هم او را می خوانند و می بینند و از نابودی می رهند و در جمالش هستی می یابند و خود وجهی از جمالش می شوند و اینست هستی مندی!

۵۲۹- مگر نه اینست که خداوند در ازلیت هستی، نخست قلم و لوح را آفرید و کتاب وجود را نگاشت و آنگاه به این کتاب امر به پیدایش محتوایش را فرمود و شد. این کتاب همان قرآن است. بدان!

۵۳۰- پس این قرآن است که امر کُن (بشو) را فیکون نمود. پس عالم هستی و هر چه در آنست مخلوق قرآن است و قرآن مخلوق خداست. پس به قرآن توان خدای را دیدار نمود. و آنکه او را دیدار نمود قرآنی شده است یعنی علوی شده است پس جز به علی نتوان بر قرآن وارد شد و قرآنی شد و کاتب قرآن را دیدار نمود. و آنکه به علی واری رسید به کوثر خمخانه نامرئی حق رسیده است و آنقدر می نوشد از انواع این شرابها تا زنده و بینا و توانا شود و مهیا گردد برای دیدار با او! «و او را شدیدترین قدرتها اعطا نمود... و آنگاه نزدیک و نزدیکتر شد... و بالاخره دید...» نجم۱۸-۵

۵۳۱- و اما این ساقی چگونه تو را می نوشاند و از کجا می آید؟ برای اولیای مهدوی از خود ماه فرود می آید. و برای سائر مؤمنان امامیه هم از دست عیان خود امام که یدالله است. «و سوگند به ستاره ای که فرود می آید... و وحی کند آنچه را که قبلاً هم وحی شده بود و شدیدترین قدرت را تعلیم دهد...» نجم۵-۱- این ساقی کوثر است که از ماه بهمراه نزول ماه فرود می آید تا وحی محمدی را یکبار دگر القاء نماید. شرح این واقعه در باب نزول ماه و نزول روح و نزول و عروج هو قبلاً آمده است در ماجراهای زندگینامه ام.

۵۳۲- و بدان که یکایک موجودات عالم که قبل از انسان آفریده شده در خلقت جدید انسان مشارکت دارند و دست اندرکارند از متن قرآن و به امر قرآن که تحت امر خداوند مشغول آفرینش جهان و انسان است. قرآنی که اینک علی است. «خدای رحمان تعلیم داد قرآن را که آفرید انسان را و آموزانید بیان را که آفتاب و ماه هم در کارند و ستاره و درختان...»رحمن۶-۱

۵۳۳- پس بایستی بهر طریقی به قرآن دست یافت تا آفریده شد به انسانیت. «لقد یسّرنا القرآن للذّکر...» قمر ۴۰و۳۲و۲۲و۱۷- «یسّرنا» در آن واحد دو معنای متضاد دارد: سرّی کردن و سره نمودن! مگر اینکه بگوئیم که هر امر ساده و روشن و بدیهی و آشکاری سرّ است: راز آشکار! همه موجودات جهان سرّ سَره اند یعنی راز آشکارند: آیت الله (نشانه خدا)! و این یعنی آنکه فیزیک همان ظهور متافیزیک است. «قرآن را چنین آسان نمودیم از برای به یاد آوردن! آیا کسی به یاد می آورد؟» قمر۴۰و۳۲و۲۲و۱۷- «و قرآن برای عامه مردم است» این یعنی چه؟ تا آنجا که شنیده و می بینیم بایستی یک عمر لااقل پنجاه ساله را وقف تحصیل انواع علوم نمود تا بتوان شاید سر از اسرار قرآنی درآورد. کجا توده مردمان چنین انگیزه و امکانی دارند. آیا خدا مردم را سر کار گذاشته است؟ مگر اینکه داستان دیگری در کار باشد! این چه داستانی است!

۵۳۴- «خود محمد هم برای عامه مردمان آمده است» قرآن- درست مثل کتابش! یعنی چه؟ حقیقت امر نیز دال بر همین امر است زیرا چه کسانی حقیقت محمدی و کتابش را یافتند؟ دانشمندان و فلاسفه و زهاد و رهبانیون؟ هرگز! بردگان آسمان جل و بی پدر و مادری که حتی اسم و آدرسی هم از خود نداشتند: بلال، ابوذر، عمار، میثم و... و نه ابولهب و ابوجهل و ابوهریره و کعب الاحبار و نه سائر اهل کتاب و فلسفه که جمله رهبران دشمن محمد و دین او شدند. پس براستی قرآن بسیار ساده و آسان و سره است هر چند که همه کلمات و آیاتش سرّ است. آری این بیسوادان و بی سر و پاها و بی خانمان ها بودند که توان به یاد آوردن قرآن را داشتند زیرا از دنیا پاک بودند «و درنمی یابند آنرا مگر پاک شدگان» واقعه ۷۹- ولی آن نوری که اسرار قرآنی را سره و مثل آب خوردن می کند همان عشق الهی در دل محمد و علی و محمدی ها و علویهای راستین است و نه اسمی! آنچه که سرّ را سره می کند عشق است و آن دلی هم که قادر به دریافت این عشق است دلی پاک از خاک است. ورنه با صد من کتاب تفسیر هم نمی توان حتی یکی از سرّهای قرآن را سره یافت این بدان!

۵۳۵- پس این سره ترین سرّها همان نور عشق سرّالاسرار یعنی پروردگارست در قلوب عاشقانش که در جریان نهرهائی بسوی مردمان می رود و تشنگانش آنرا می نوشند و می یابند اسرارش را در قرآن. و آفریده می شوند بواسطه قرآن زنده در دستان علیین!

۵۳۶- و آن شرابهای کافوری و زنجبیلی و طهوری و سلسبیلی و تسنیمی از خُم های مختوم الهی از وجود علیین است که می جوشد از اعضاء و جوارحشان، از نَفَس هایشان، از صدا و کلامشان، و از نگاهشان و از سرو قامتشان و از خاک پایشان و از دستهایشان و لبانشان و از یکایک موهایشان می تراود و می جوشد بسوی همه تشنگان و طالبان وجود! بدان که گفتم همه اسرار مگوی حق را به سره ترین بیان در عیانی عیان! بدان و در آن جاودانه بمان! که این قرآن است که از وجود علی ها می جوشد از تنشان!
این تأویل کل ادبیات عرفانی ماست و درب سرّالاسرار! که برای نخستین بار در تاریخ معرفت عرفانی رخ می نماید.

۵۳۷- آیا براستی اصلاً تفاوت امام زنده از مرده چیست جز بدن!؟ «و همه شان گمراه شدند. می دانی چرا؟ زیرا نجواکنان گفتند که او هم بشری مثل ماست که می خورد و در بازار راه می رود...» قرآن- یعنی اینکه اصلاً چرا بدن دارد؟ چرا مرئی است؟ اصلاً چرا هست؟ چرا نابود نمی شود تا با خیالی راحت مشغول فسق خود باشیم درست مثل خدایش که نابود است؟! این بدان!

۵۳۸- و آنانکه انکار کردند «گفتند که نیستید شما مگر بشری مثل خود ما که می خواهد ما را از راه و روش خاندان ما بازدارد... و رسولانشان به آنان پاسخ دادند که نیستیم ما مگر بشری مثل شما. ولیکن خداوند هر که را که خواهد بر او منت می نهد...» ابراهیم۱۱-۱۰
یعنی خداوند هر که را که بخواهد یعنی دوست بدارد، منیت نژادیش را می گیرد و من الهی خودش را در او می نهد تا هدایت شود بسوی او. این اختیار بین دو هویت و منیت است: هویت و منیت نژادی و نژادی! و نوع نژادیش بی تردید جز از عشق نمی تواند بود. زیرا آدمی در صورتی از هویت مزمن و تاریخی نژادی خود می گذرد که هویت بیگانه ای را پذیرا شود که در عشق این بیگانه باشد. بدان!

۵۳۹- پس بدان که رسولان هدایت و علیین، رسولان اسرار سره پروردگارند و خود مجسمه این سرّ سره هستند و راز آشکارند کل موجودیت جسمانیشان! بدان!

۵۴۰- و بدتر از این کافران منکر و بی ریا، مؤمنان ریاکار و متکبر و پرناز و افتخارند. «و خداوند متکبران نازدار را دوست نمی دارد» یعنی هدایت نمی کند زیرا خداوند بواسطه محبتش کسی را هدایت می کند. آنهم کسانی که مستی و بیداری عشق را چشیده و ناز می کنند. پس «وای بر آنان و باز هم وای بر آنان و باز هم وای بر آنان» قیامت۳۴-۳۵

۵۴۱- آدم مخلوقِ نگاه خدا (وجود) بر عدم است. و اینست که آدمی عبارت است از: آگاهی و شهادت بر عدمیت خویشتن! می داند که نیست: نیستم! این نگاه به آدمی دمادم می گوید که: ببین که نیستی! آیا می خواهی وجود یابی؟ از من بخواه: ادعونی استجب لکم! ولی افسوس که بسیار بسیار اندکند که از شاهد خود طلب وجود می کنند یعنی طلب وجودش را!

۵۴۲- کفر آدمی همان عدم پرستی اوست و اینست که از چشم وجودش که شاهد بر اوست طلب وجود نمی کند و بلکه با این عدمیت خود تحت الشعاع نگاهش، بازی می کند بازی با عدم. و لذا همه فعل و انفعالاتش به پوچی و نیستی می انجامد.

۵۴۳- این عدم پرستی آدمی بصورت اراده به پرستیده شدن معنا شده و به ظهور می آید یعنی از شاهدِ بر عدم خود توقع دارد که بپرستدش! و این اراده در روابط با سائر آدمها هم فعال است.

۵۴۴- این اراده به پرستیده شدن هم اتفاقاً خیلی شدیدتر و سریعتر از سائر امیال عدم پرستانه به بن بست و هیچی و رسوائی می انجامد بخصوص در رابطه با جنس مخالف و شدیدتر از آن در عشق عرفانی.

۵۴۵- آیا براستی مثلاً چرا بایستی مرد، زن را بپرستد و زن از کجا این اراده به پرستیده شدن در خود را برای خودش توجیه منطقی و وجودی می کند؟ همین مسئله درباره مرد هم وجود دارد. یعنی چرا زن بایستی مرد را اطاعت کند فقط بدلیل تفاوت نوع و شکل عورتش؟

۵۴۶- تنها تمایز و تفاوت زن از مرد همان پائین تنه و عورت اوست. پس در حقیقت اراده به پرستیده شدن در زن نسبت به مرد همان عورت پرستی زن است و این همان سقوط زن در پائین تنه خویشتن است زیرا در بالا تنه یعنی دل و ذهنش هیچ نشانی از قدر وجود نمی یابد و اتکاء به نفسی ندارد زیرا فقط دل مؤمن و ذهن حکیم است که متکی بخویش و دارای احساس وجود از خداست و یا ولی خدا.

۵۴۷- اینست که اراده به پرستیده شدن در آدمی چه مرد و چه زن عین عورت پرستی و سقوط در عورت و عین عورت شدگی بشر است. و اینست اساس فحشاء و روسپی گری و جنون و جنایات و تجارتهای جنسی بشر! زیرا کسی که بالاتنه اش تعطیل و تاریک است کل وجود خود را جز در عورتش نمی یابد و همان را به معامله و مبادله و مذاکره با سائرین می نهد. و این اساس مذهب نژادپرستی بشر است زیرا از عورت جز تولید مثل برنمی آید. و همین امر قلمرو احساس حیات و هستی جاودانه برای بشر کافر است و سیطره ابلیس که به آدم و حوا وعده حیات جاوید از طریق شجره ممنوعه را داد. و این وعده حیات جاوید در تاریخ و بستر زمان (عصر) است که جز خسران نمی آورد خاصه در آخرالزمان که عرصه قیامت و انهدام جبری همه قراردادها و عواطف و روابط نژادی- تاریخی است. و لذا انسان نژادپرست و عورت پرست در این عصر انسانی بازنده دنیا و آخرت و ظاهر و باطن است الا اینکه ایمان آورد و خود را در سمت دل و عقل و فطرتش اصلاح کند و به مظهر حقی بر روی زمین متصل گردد یعنی به امامی زنده!

۵۴۸- حال بنگر که رسالت عرفانی مردان حق در آخرالزمان با این بشری که بالاتنه اش تعطیل و در پائین تنه دیوانه و هلاک شده است چگونه رسالتی است. موجودی که حتی حیوانیتش کاملاً فلج گردیده است.

۵۴۹- بشر مدرن اکثراً در سراسر جهان به برکات ابلیسی رسانه های ماهواره ای و اینترنتی و به اصطلاح های تک، روزبروز در هلاکت مفتخرانه ای غرق می شود و اینست که حتی نیاز به نجات هم در او مرده است زیرا احساس هیچ کمبود و عیبی در خود ندارد. در چنین وضعی فقط یک حادثه جهانی می تواند این وجود معدوم را بر معدومیتش آگاه و بیدار سازد و آن فروپاشی و انهدام ناگهانی کل این شبکه جهانی رسانه هاست. یعنی از کار افتادن ماشین جهنم و رسوائی ابلیس! این واقعه می تواند سرآغاز امید و بیداری و طلب نجات باشد و بلکه تنها راه نجات!

۵۵۰- برای موجودی که حتی غرایزش و خاصه غریزه جنسی اش فلج شده، سخن از عشق، بیگانه ترین سخن هاست. زیرا عشق الهی بر خاک عشق جنسی استوار است و اینست که پیامبر اکرم ص پیامبران خدا را به لحاظ قدرت جنسی و شهوانی با خروس سفید قیاس فرموده است که شهوتباره ترین جانداران است.

۵۵۱- غریزه جنسی یا آدمی را به لقاء الله می رساند و یا در درک اسفل السافلین با ابلیس محشور می سازد همانطور که ازدواج!

۵۵۲- در چنین قیامتی هولناکترین و فجیع ترین اوضاع شامل حال افراد و گروهها و اقوامی است که هنوز اسیر شرک و نفاق مذهبی هستند که دچار مالیخولیائی اندر مالیخولیای دگرند. اینان همانهایی هستند که حتی ناجی خویش را سین جیم می کنند که آیا تکنولوژی رفع شکیات نماز را بلد است یا نه. و نخستین سؤالی که از ناجی می کنند معمای شک بین رکعت سه و چهار است درحالیکه شیطان بر همه ارکان و اجزای دین و دنیایشان مسلط است و معیشتی جز ربا ندارند و قلوبشان جز زنا نمی داند و عباداتشان حشر با اجنّه و شیاطین است و... و اینست که واقعه ظهور ناجی منجر به حمام خون بشریت است و اکثریتشان با مرگشان نجات می یابند. و اقلیتی بر جای مانده بر قبرستان تکنولوژی و خرابات فرهنگ و مذاهب، با نور عشق خدا از وجود امام آشنا می شوند و الفبای عشق را مشق می کنند.

۵۵۳- «آیا پنداشتید آنکه میداند و آنکه نمیداند همسان است» قرآن – این نیز دیگر از ترجیع بندهای مکرر خدا در کتابش می باشد. این تفاوت امری ذاتی است و همچنین در نزد خداوند ملاک محاسبه و قضاوت بندگان است: آنکس که بداند و بداند که بداند و آنکس هم که نداند و نداند که نداند در قبال عمل واحدی دو اجر و جزای کاملاً متفاوت دارد تا آنجا که بقول رسول اکرم ص ، چه بسا نیکوکاریهای برخی از بندگان برای برخی دگر که داناترند معصیت حساب شود. همانطور که خداوند در کتابش عبادات و خیرات و مبرات کسانی را که حجت حق را دیده و اطاعت نکرده اند به حساب معاصی و گناهانشان می آورد و عذابشان می کند. در حالیکه همین اعمال برای انسان حجت ندیده تماماً صواب است و اجر عظیم دارد.

۵۵۴- با توجه به صدها آیه و نص صریح در قرآن کریم کسی که حجت زنده حق و رسول هدایت را درک نموده جز اطاعت بی چون و چرای از او، رسالت و وظیفه و کار و زندگانی دیگری نباید داشته باشد و غیر از این همه معصیت و گناه و خیانت و کفر است حتی اگر عمارت مسجد و مدرسه و بیمارستان رایگان و اطعام یتیم و گرسنه و اسیر در راه مانده و اهل نماز و روزه های مستحبی و نوافل باشد. این بدان!

۵۵۵- در اهمیت مسئله فوق الذکر همین بس که یک انسان بی امام خواه ناخواه و آگاه و ناآگاه بر همسرش حرام است به لحاظ وجودی. و این یک حرامیت جهانی است و صد البته این حرامیت بر آنکس که این حق را می داند دوصد چندان شدیدتر است یعنی برای مسلمان و خاصه شیعه! این حرامیت در حداقل معنایش امروزه همانست که موسوم به «طلاق عاطفی» در خانواده ها می باشد یعنی طلاق قلبی! و لذا همه ابعاد یک زناشویی در عذاب و جان کندن و شبهه و تهمت است و طلاق جسمانی هدایت یافته تر و بخشوده تر است. و این یکی از علل اساسی گریز از ازدواج و مهریه های نجومی می باشد. پس فهم کن که چرا خانواده ها و زن و شوهرهای مسلمان و خاصه شیعه معذبترین در جهانند. خداوند به رسولش می فرماید که «از بابت هر شرک و گناهی دوبار عذابت می کنم و چنان عذابت کنم که احدی را چنین عذابی نکرده باشم» این خطاب الهی شامل حال امت محمدی هم می شود. هرکه دعوی عشقش بیشتر مسئولتر است. بنده این خطاب الهی را تا آخر عمرم تجربه کرده ام تا بالاخره بیدار شدم و دست از بازی و شرک و نفاق کشیدم . پس ای عزیز بدان آنچه که به تو می گویم دو صد چندانش را پیشاپیش بخودم گفته و توبه کرده ام درست به همین دلیل حرفم به دلت می نشیند زیرا رطب خورده، حرفش بدل بیمار تب دار نمی نشیند.

۵۵۶- پس ای آدمیزاد، ای مسلمان و دوصد چندان ای امامیه، هر چه در دست داری بینداز و کوله بار بربند و بسوی خدایت بازگرد که می ترسم مکثی تو را غافل سازد و از کاروان حق بازداردت و از جاماندگان باشی، که در اینصورت بحالت بسیار متأسفم! زیرا رشته های بقای دنیا پاره شده است...- اقتباسی از نهج البلاغه –

۵۵۷- «خداوند شما را از بابت سخن های بیهوده مؤاخذه نمی کند بلکه از بابت آنچه که در دل دارید. و خدا بخشنده و مهربان است»: بقره ۲۲۵-
«خدا نظر بر ظواهر کردارتان ندارد بلکه نظر بر دلهایتان دارد»- «دلهایتان را زیبا و آباد کنید تا خدا دنیایتان را آباد و زیبا کند» حدیث قدسی-
متأسفانه آدمی برای هر اندیشه و کاری فقط نگاه می کند به مردمان که چه می گویند و قضاوت می کنند هر چند که می بیند عاقبت همین مردمان خوبیهایش را سرزنش و مسخره می کنند و شرارتهایش را می ستایند. پس لاجرم مجبورست تا بسوی شرارت و ریا برود. «ای مؤمنان از اکثریت مردمان پیروی مکنید که پیرو خیالهای باطل خویشند و شما هم به ظلم می گرائید» قرآن- این آیا پاسخ دندان شکن خدا به دموکراسی نیست که اکثریت را تقدیس می کند. آدمی همواره بین مردم و دل و وجدان و فطرت خود مخیّر است. و آب این دو در یک جوی نمی رود و بلکه در جریانی کاملاً مخالف می روند. ولی مسئله اساسی تر اینست که چه بسا دلی که همسوی اکثرالناس شده است و اینجاست که خداوند ذکر ناس را به رسول و مؤمنانش هدیه فرموده است که بگو پناه می برم به پروردگار و معبود و مالک مردمان از شر وسوسه های دیوهائی که در سینه های مردم است دیوهای مرئی و نامرئی. سوره ناس-

۵۵۸- پس اهل دلِ خود بودن کافی نیست بایستی اهل دلی بود که در آن مردمان و اجنه و شیاطین لانه نکرده باشند. و خداوند چنین دلی را آدرس نموده است از برای ابراری که در قلوب علی واران زیست می کنند و نه در قلوب مردمان: «براستی که کتاب وجود ابرار در علی واران است. آنانکه کتابی زنده اند و کسانی که به آنان نزدیک می شوند در قلوب این نعیمان زندگی می کنند و از چشمانشان می بینند و رایحه وجودشان را در صورت این ابرار می شناسی و از شرابی مُهر شده و نامرئی می نوشند که بوی مشک می دهد و هر که اهلش باشد می نوشد...» مطففین۲۶-۱۸- این علی واران در حقیقت مصادیق و تعیّن «عرش مکین» یعنی عرش واقع در عالم مکان، هستند و ابرار هم گرداگرد آن جمع هستند و به مثابه حاملان این عرشند. «...سوگند به شب... و صبح که این کلام فرستاده ای کریم است که در نزد خداوند صاحب قدرتی است و عرش مکین. که مطیع حق و امین است و آنکه با شما سخن می کند دیوانه نیست چرا که پروردگارش را در افق روشن دیدار کرده است... پس به کجا می روید ای مردم. این یادی برای جهانیان است و هر که را که خدا خواست بر راه راست باشد نخواهد الا آنکه خدا خواهد...»تکویر۲۹-۱۷
آیا حجتی واضح تر و الهی تر از این آنهم از کلام خدا ممکن است.

۵۵۹- پس بدان و هوشیار باش که انسان اهل دل که دلش در تصرف اجنه و شیاطین نباشد و برحق باشد، یا خلیفه خدا و از علیین است و یا آنکه در دل علیین است: ان الابرار لفی نعیم- براستی که نیکوکاران (آزادگان) در نعیم هستند. طبق سخن امام معصوم، «نعیم» همان امامان و اولیای هدایت هستند. اصول کافی-

۵۶۰- پس بدان که اولیای حق بر زمین همان صاحبان «عرش مکین» از جانب خداوند هستند. عرش مکین (عرش در مکان) نیز انواع و درجات دارد که می تواند قلمرو مکانی عرش اعلی و عرش عظیم و عرش کریم و عرش مجید و عرش رحمن باشد که در آسمان هفتم است حق الهی آن و بر زمین (مکان) است برای خلفای حق. یعنی این همان است. بدان! و این واقعه آسمانی بر زمین نیز از نشانه های قیامت آخرالزمانی است همانطور که سوره تکویر به آن اختصاص دارد و پس از بیان علائم این قیامت صغرای آخرالزمانی به شرح قلبی حق بر زمین می رسد و واقعه عرش مکین: «آنگاه که آفتاب کدر شود و ستارگان فرو ریزند و کوهها به جریان افتند... و دریاها سرریز شوند و... سوگند به شب و صبح که او فرستاده کریم خداست که در نزد خداوند دارای عرش مکین است...» تکویر۲۰-۱- که در این باب مشاهدات و تجربیات شخصی ام را قبلاً شرح داده ام.

۵۶۱- «براستی که ابرار مقیم در نعیم هستند» این نیز دیگر از ترجیع بندهای قرآن کریم است. و ابرار در معنای نهائی، عاشقان و آزادگان، دست و دل نعیمان و علیین دورانها هستند یعنی نعمت الله ها و روح الله ها!

۵۶۲- طبق قرآن کریم ابرار کسانی هستند که برای رسیدن به هدایت از محبوبترین چیزهای خود در دنیا دست کشیده اند و لذا به محبت الهی در نزد ولی خدا رسیده اند. آل عمران۹۲- اینان همان مریدان و اولیای علیین هستند و مقربین درگاه حق در نزد علی واران و سالکان سیر الی الله در مسیر ولایت و امامت معصومین و امام زمان! و نوشندگان «رحیق مختوم» در وجود علیین!

۵۶۳- بدان که ابرار صاحب تمام و کمال قوای الهی در وجود ولی و امام خویشند زیرا مقیم در وجود او و خلیفه اویند همانطور که او خلیفه امام مطلق و خلیفه خداست. پس ابرار دارای اراده الهی هستند و برای رسیدن به ولی خود و هجرت

بسوی او که امر اول است هیچ مانعی ندارند اگر خالص و مرید و مطیع باشند. یعنی جز شرک خود هیچ مانع دیگری ندارند.

۵۶۴- و بدان که ابرار، مؤمنانی هستند که ظرفیت و استحقاق ولایت وجودی دارند که خود وصی و ولی امام خود شوند و در مقام علیین برآیند. و این اقتدار و استحقاق الهی تماماً از استضعاف دنیوی آنهاست که: «اراده کرده ایم که مستضعفین را جانشینان و وارثان زمین قرار دهیم...» قرآن- آنچه که این اشد ضعف را تبدیل به اشد قدرت الهی می کند عشق متقابل به امام است که حاصل اطاعت بی چون و چراست که امام را مقیم دل ابرار نموده و ابرار را مقیم در جنت جان امام. این بدان!

۵۶۵- و چه بسا کسی در مقام ابرار برآمده ولی پس از آن دچار ابلیسیت و عُجب شده و سر از اطاعت و ارادت پیچیده و از وجود امامش طرد شده است و امام هم دل او را ترک کرده است. خلافت امام و ابرار عین عشق است همانطور که در آن آیه دریافتیم که ابرار از چشم علیین می نگرند و این عشق ملازم و قرین حقوقی ذاتی است که سرپیچی از آن که از حد و مهلت بگذرد موجب هبوط و سقوط است زیرا مالک عشق کس دیگریست.

۵۶۶- بدان که عشق از هر نوع و درجه ای تنها کیفیتی از رابطه است که رهبری و بقا و فنایش در دست خود خداوند خالق است. «هرگاه کسی غیر از خدا را همچون خدا بپرستد خداوند حاکم و شاهد بر اوست و خداوند دروغگویان را دوست نمی دارد» یعنی مدعیان دروغگو و فرصت طلب را، یعنی مریدان مکار و مشرک را دوست نمی دارد پس حبّ امامش را هم از او بازمی ستاند و او را دفع می کند. بدان!

۵۶۷- از ویژگیهای عصر جدید و خاصه هزاره سوم میلادی ظهور قارچ گونه ناجی و امام زمان و شفاگر روحانی و امثالهم است و این بدلیل بن بست همه جانبه بشر مدرن در اداره و ادامه زندگیست. پس نیاز به ظهور ناجی در عصر ما یک نیاز ذاتی و جهانی و اجتناب ناپذیر است و طبق عقل و روایات اسلامی هم این خود از علائم ظهور است. پس شناخت اولیای الهی و امامان هدایت و رسولان حق و ناجیان تن و جان و دین و عقل بشری بطور حقیقی از ملزومات این عصر می باشد و این رساله همین نیاز را هم از اهداف محوری خود قرار داده است: ناجی شناسی، امام شناسی، صدق شناسی و یا بقول حافظ ولی شناسی! گوئی ولی شناسان رفتند زین ولایت!

۵۶۸- این شناخت بایستی دو طرفه باشد. یعنی شناخت عامه مردم درباره اولیای برحق و نیز شناخت اولیای الهی از طالبان حقیقی و صادق و تشخیص شان از بازیگران و ماجراجویان و اشرار و دشمنان حقیقت!

۵۶۹- جنبه ای از امرهای شمس تبریزی به مولانا مربوط به همین شناخت میزان صدق و جدیت و ظرفیت مولانا بوده است که آیا توان فهم و حمل حقایق و اسراری را که به او می نمایاند و یا می دهد دارد و فرد امانت دار و صدیقی هست. خداوند نیز در کتابش رسول را توصیه می نماید که مراجعه کنندگان تازه را امتحان نماید.

۵۷۰- و بدان که اصل اول رهائی در رابطه با پیر طریقت همانا رهائی از مغز کفر یعنی نژادپرستی است یعنی اساس دین حنیف ابراهیم که محور اسلام است.

۵۷۱- و هسته مرکزی نژادپرستی و کفر مردانه، زن خواری و تملک کامل همسر است همانطور که برای زن هم مردخواری و سلطه بر کل وجود شوهر است. و این آدمخواری متقابل قلب دوزخ و ستم زناشوئی است و هسته مرکزی کفر بشر و همه مظالم او در تاریخ است. یعنی همان عاملی که پدر و مادر ازلی ما آدم و حوا را هم از بهشت طرد نمود و چهارصد سال در فراق و اندوه انداخت تا خدایشان عفو نمود. پس طبعاً اولین امر پیر در اصلاح این رابطه و براندازی این ظلم تاریخی است. و اینست که خداوند همسر و فرزندان را خصم ایمان خوانده است و خصم امام!

۵۷۲- گفته می شود که برای خوشبخت شدن، عشق کافیست! آری هست و نیست. هست در صورتی که طرفین رابطه نفس های خود را تحت احکام دین حق درآورند تا امکان ادامه زندگی در عشق را داشته باشند و مستحق عشق شوند. در غیر اینصورت برای بدبخت شدن، عشق کافیست!

۵۷۳- بدان! آنچه که عشق را دوطرفه می سازد هم تعلیم و تربیت و عمل دینی است. و آنچه که عشق یکطرفه را هم تبدیل به عداوت دوطرفه می سازد بی دینی و بی معرفتی در عشق است.

۵۷۴- چگونه می شود هدیه یا امری را که از خدا بر قلوب رابطه ای نازل شده که اشد لطف و محبت اوست بدون ادای حقوق الهی بکار گرفت و حراست نمود. اموری بسیار حقیرتر از این را هم نمی توان بدون ادای حقوق پروردگار بدرستی بکار برد و از آن بحق برخوردار شد و رستگار گردید. دین قوانین استفاده از نعمات خداست. و برترین نعمات او عشق است پس مستلزم برترین حقوق و قوانین اوست.

۵۷۵- برخی آنقدر دلشان سنگ است که طاقت وصال ندارند و هنوز به وصال روحانی نرسیده محکوم به فراق می شوند تا در آتش فراق دلشان نرم و حق پذیر گردد. این عذاب اطاعت بی چون و چرا نکردن است. اطاعت بی چون و چرا دل سنگ آدمی را نرم و محبت پذیر و حق دوست می سازد. بدان! این قاعده در هر عشقی مستقر است، جنسی یا عرفانی و الهی.

۵۷۶- کلام مردان خدا نور است و لذا تصدیق و اطاعت کردن از حکمت و امرشان موجب رسوخ این نور به دل می شود و دل را از ظلمت و شقاوت می رهاند. بدان!

۵۷۷- زنان ولایت ناپذیر و یاغی و نیز مریدان متکبر و طاغی از درک و دریافت نور محبت همسران و اولیای خود محروم شده و به سرعت با آنان به بن بست و سوء تفاهم و نفاق و فراق می رسند. امر تقوای الهی هم بطور کلی مشمول همین قاعده است که آدمی علیرغم میلش به حکم خدا تن در دهد و نور حق را بر دل متکبر و شقی خود وارد کند و دل را از مرگ برهاند. این رسالت عقل در قبال دل است.

۵۷۸- بنابراین انسانهای سنگدل و شقی، اتفاقاً بایستی از اطاعت دل خود سر باز زنند و به حکم عقل دینی عمل کنند زیرا دلی که سنگ و تاریک است تحت فرمان اجنه و شیاطین است و نباید از آن اطاعت کرد. و این عقل است که چنین وضعی را درک می کند و باید چاره جوئی نماید.

۵۷۹- بنابراین کافران اهل دل پیروان شیاطین هستند و لذا همه اعمالشان فسق است.

۵۸۰- یکی از برجسته ترین ویژگی مردان خدا اینست که حتی پس از یکبار دیدارشان هرگز نتوانی فراموششان کنی آنهم نه هر فراموشی. گوئی چشمی از اعماق دلت بلاوقفه شاهد بر توست. «رسول شاهد بر تو و تو شاهد بر مردمانی» قرآن-

۵۸۱- ولیِ خدا، چشم خدا در میان مردم و در قلوب آحاد بشر است. او به مثابه وجدان و فطرت واحده انسان است. در همگان بطور عام و در دیدار کنندگانش به طور خاص، شاهد است. و لذا قدرت خودفریبی در مردم را کاهش می دهد و اینست که اشقیاء به عداوت خونینی با او میرسند اگر او را بشناسند. اینست راز شهادت اولیای الهی بدست شقی ترین مردمان! و طبق روایات اسلامی، همه امامان بدست شقی ترین مردمان عصر خود به شهادت میرسند این شهادت بر شاهد بودن است در قلوب خلق!

۵۸۲- ولیِ خدا یعنی دوست خدا! کسی که خداوند، او را محل اراده بر بخشی از اموراتش در کار خلق می سازد که مهمترینش همان نقش شاهد و شهید بودن در خلق است. و برخی را علاوه بر شهادت مسئول اتمام حجت بر برخی از آحاد و گروههای بشری می سازد. و برخی را علاوه بر این دو امر، مسئول شفاعت می کند. و برخی را هم علاوه بر این سه امر، مسئول هدایت مؤمنانش می سازد و برخی را هم علاوه بر این چهار امر، مسئول احیاء و برپائی دین خالص و توحیدی می نماید. و برخی را هم علاوه بر این امور مذکور، مسئول برپائی قیامت دوران خود می کند به لحاظ وجودی. و برخی را هم به لحاظ وجودی و هم عرفانی. و اینها انواع و درجات ولایت و امامت و خلافت انسان در نزد خداوند است.

۵۸۳- انسان به طور کلی یا متکبر و مستکبر است و یا واقع و متواضع. یا بر جای وجودی خود قرار دارد و یا بر جای دیگران. تکبر و استکبار حاصل غصب وجود دیگران است یعنی موجودیتی که حاصل غصب است یعنی جایگاه و ارزشهای عاریه ای یا دزدکی و تقلبی. و چون این آدم، خودش نیست در قحطی وجود است پس دائماً مترصد غصب وجود از دیگران است: وجود دزد!

۵۸۴- و فقط انسان عاشق است که بر جایگاه وجودی خودش قرار دارد و موجودی واقعی است و موضع خود را می داند و بر آن مستقر است و لذا متواضع است. زیرا عالم وجود از عشق است و لذا فقط عاشق، موجود است و نه تنها وجود دارد که وجود بخش هم هست. زیرا عاشق بر جای خدا قرار دارد که وجود است و لذا موجود و واقع و متواضع و بخشنده است.

۵۸۵- بزرگترین خطری که اهل عشق را تهدید می کند بخشش وجود خود به شیطان صفتان است به نیّت مسلط شدن و سروری بر آنان و به پرستش خود کشانیدنشان! بناگاه می بیند که وجودش سرقت شده و بر او تسلط یافته اند. اینست که

خداوند می فرماید «ای مؤمنان دشمنان من را به دوستی مگیرید که دشمنان شما هم هستند حتی اگر پدران و برادران و نزدیکان شما باشند...» قرآن –

۵۸۶- وجود، عشق است و عشق وجود بخش است و در ذات وجود بخشی اراده به پرستیده شدن حضور دارد همانطور که خداوند می فرماید «پنهان و عیان را نیافریدم الا اینکه مرا بپرستند». ولی انسانی که به مقام کن فیکون عشق رسید و خلیفه عشق گردید چنین حقی را ندارد چرا که ذاتاً مخلوق است و پرستیده شدن فقط از آن اوست و بس!

۵۸۷- اینست که اراده به پرستیده شدن و مرید یافتن بزرگترین خطر مخلصین و اولیای الهی است «براستی که مخلصین در خطری عظیم هستند» حدیث نبوی- این همان ابلیسیت ناب است که در کمین آنهاست. هرچند که بسیاری از اولیای الهی در میان مؤمنان براستی پرستندگانی دارند همانطور که در قرآن هم مذکور است و به طور کلی نهی نشده است. برای پرستندگانش اگر صادق باشند: «برخی که غیر خدا را خدایگونه می پرستند خود خداوند بر آنان حکم می راند و شاهد است. و خداوند دروغگویان را عذاب می کند» همانطور که قبلاً علی ع خود را پرستنده محمد ص خوانده است و بسیاری از مقامات بزرگ معنوی و عرفانی حاصل این نوع پرستش ویژه بوده است. مثل شمس پرستی مولوی و غیره. چرا که این نوع پرستش اصلاً شرک نیست بلکه توحیدی ناب است زیرا برخی از اولیای الهی محل حضور و ظهور حق هستند همانطور که علی ع خود را اینگونه معرفی کرده و خدائی غیر از خدای وجود خود را انکار نموده است «خداوند فقط در وجود ما شناخته و پرستیده می شود» این همان مسئله امامت است که تنها وادی خداپرستی مخلصانه در آخرالزمان است که موسوم به عشق عرفانی می باشد.

۵۸۸- «خداوند جز در وجود ما شناخته و پرستیده نمی شود» دو معنا و صورت دارد. یکی اینکه فقط امامان و علیین هستند که خداوند را حقاً شناخته و خالصانه می پرستند و مابقی مردم خیالات خود و بلکه اجنه و شیاطین را بجای خدا می پرستند. و این خدا هم مقیم در وجود خودشان است یعنی وجودشان عرش اوست. و طبعاً این خدا و خداپرستی ناب توحیدی و خالصانه حاصل خودشناسی و سلوک باطنی بوده است و خدای ذات انسان عارف است یعنی خداوند را در نزدیکترین راه یافته اند یعنی بر صراط المستقیم که بقول علی ع همان معرفت نفس است. همانطور که خود خداوند می فرماید که «من از رگ گردن به شما نزدیکترم» پس عقلاً هم نزدیکترین راه رسیدن به او، خودشناسی است: و کسی که او را در خود یافت، عرش او و خلیفه او می شود. پس این کوتاهترین راه کمال هم هست زیرا کمالی برتر از خلافت نیست. یعنی خداوند از وجودش ظاهر و متجلی می شود. از این منظر بعد دوم این ادعا واقع می شود که برای سائر مردم است که طبعاً نزدیکترین و حاضر و ظاهرترین خدا برای مردمان هم جز خدای وجود امامان و انسان کامل نیست. و کسی که در جستجوی شناخت و پرستش خدا باشد امکان ندارد به یکی از این امامان زنده نرسد. پس خدا پرستی حقیقی برای مردم هم عین امام پرستی است و لاغیر! این معنای آشکار سخن امام امامان است در دو بُعد. در یک کلام اصولاً در آخرالزمان خداوند جز از وجود امامان حق شناخته و پرستیده شدنی و اجابت شدنی نیست. بدان! و اینست راز ظهور پیاپی این همه دجال که کوس اناالحق می زنند که این آخرین تلاش ابلیس بر روی زمین است.

۵۸۹- در حقیقت زمین در آخرالزمان عرصه ظهور «خدایان» است خدایان راستین و دروغین! و این خود اساس قیامت است. و ظهور بهشت و دوزخ: «دوزخ آشکار شد و بهشت بسیار نزدیک گردید» قرآن –

۵۹۰- گوئی که افسانه اساطیر جهان کهن از یونان تا هند باستان و ماجرای نبرد خدایان که هزاران سال نخستین مذهب طبیعی بشر بر روی زمین بوده است در پایان جهان در حال روی نمودن است و گوئی که اول و آخر یکی است و پایان جهان به مثابه تأویل عینی آغاز آن است. در این مسئله بیندیش: نبرد امامان و دجالان در آخرالزمان!

۵۹۱- هرچه می گردد سره ، سرّ می شود   چون خدا از خاک ظاهر می شود

ع-خ

«طه! قرآن را بر تو نازل نکردیم تا متکبر و شقی گردی بلکه به یاد آورنده کسی است که خاک شود. همواره نازل می شود از جانب آنکه زمین و آسمانهای عالی را آفرید. رحمان بر عرش «استوٰی» یافت. و هرچه در آسمانها و زمین و بین این دو و ماتحت آن است برای اوست. پس اگر با صدای آشکار بگوئی براستی که او می داند سِرّش و سرّ سرّش را. و خدایی نیست الا او که نامهای نیک، همه برای اوست». طه ۸-۱ قلب این آیات لفظ «استوٰی» است که تنها لفظی است که درباره واقعه جلوس و استقرار خدا بر همه عرشهایش بکار رفته است و معنا و ترجمه ظاهری و عمومی آن هم «استقرار» و جلوس و برقرار شدن است. ولی معنای حقیقی آن در مصدرش یعنی «سوی» چیز دیگریست که باز در قرآن در کاربردهای دیگرش عین «یکسانی» و تساوی است و اصلاً واژه تساوی و مساوی که عربی است از لفظ «سوی» می باشد. آن معنای

عرفی و این معنای عارفانه آن است یعنی خداوند بر عرش یکسان شد، مساوی شد ، همسان شد، برابر شد و... این یعنی چه؟
البته عرش در لغت بمعنای تخت و صندلی و محل برجسته و شاخصی جهت جلوس و استقرار است پس طبعاً معنای عرفی «استوٰی» بی ربط هم نیست ولی در لغت عرب و قاموس قرآن لغات دیگری هم وجود دارد که فقط بمعنای جلوس و استقرار است از جمله جلس، جاء و قرار و غیره. ولی لفظ «سوی» از شاخص ترین معنا و کاربردش در لغت عرب و قاموس قرآن همانا همسانی و یکسانی است. آیا خدا بر عرش با چه چیزی همسان و یکی و برابر و این - همان شد؟ معلوم است با انسان که خلیفه اوست و بمعنای خاصش با انسان کامل و خلیفه مطلق او. و منظور علی ع هم جز این نیست که می فرماید «سینه ام عرش خدا و تنم کرسی اوست و خدا جز در وجودمان شناخته و پرستیده نمی شود...» و بلکه یافته هم نمی شود. آیا روشن شد؟ این همان عرش مکین است که مکان همه عرشهای خداست. حال برویم بر سر کل آیات نخست سوره طه. و هرچه در جهان هستی و اندرون و وراء و ذیل آن است برای کسی است که بر عرش یکسان شده است با انسان. حال اگر این حقیقت و سرّ کبیر را فریاد بزنیم فقط اوست که آن را می فهمد و علمش را دارد – طه ۷-
و خدا هم جز اونیست: الله لا اله الا هو! طه ۸- آیا براستی این «او» کیست که خدا جز او نیست آیا این «او» مگر خودش غیب و ضمیر غایب نیست پس چرا خدا به امری غایب اینقدر معرفی می شود بارها و بارها! پس این «او» نباید غایب باشد بلکه خداست که از چشم بشری غایب است چیزی غایب که به چیزی غایب تر معرفی نمی شود الا اینکه این «او» حاضر و ظاهر باشد که هست و او امام مبین است که «هرچه در جهان است متمرکز در امام آشکار است» ولی کسی این حقیقت را به یاد می آورد که خاک و خاشاک و خاشع شده باشد در قبال این آیاتی که نازل می شود آنهم مستمراً و بلاوقفه هم نازل می شود(تنزیلاً) – طه ۴-۱ حالا مابقی آیات را از آیه هشتم به بعد دریابید پس از آنکه خدایی هم جز او نیست! و اما حالا حکایت موسی را بشنو که «چون آتشی دید گفت عیالش را که صبر کنید که من آتشی دیدم باشد که از آن آتش برای شما هم بیاورم تا بواسطه آن هدایت شوید...» عجب آتشی است این آتش که به جای روشن کردن هیزم و پختن غذا موجب هدایت می شود. «و چون به آتش رسید صدایی شنید که: ای موسی من پروردگار تو هستم کفش خود را دربیاور...» طه۱۲-۹
پس معلوم شد که خدا بر خاک آمده و بلکه خاک شده است و از خاک سر برآورده است و اینست عرش رحمان و حقیقت «استوٰی» و یکسانی و این – همانی! پس برای رسیدن به او و شناخت او بایستی خاشع و خاک شد که سجده بر خاک تمرینی برای این کار است. بدان!

۵۹۲- حال بگو که بقول معروف چرا انا الحق گفتن از آتش و درختی روا باشد ولی از این انسان نگون بخت روا نباشد که اشرف خاکیان است. و سپس به موسی گفت حال بگو ببینم که آن چیست که در دست توست موسی گفت عصایم را می گویی، گفت بیندازش و دید که مارست. یعنی ای موسی، ای آدمیزاد بدان که هیچ چیزی آنی نیست که می پنداری و می بینی. «پروردگارا حقیقت اشیاء را آنگونه که هستند به من بنمای» رسول اکرم ص – یعنی چشم آدمی از واقعیت و فیزیک کورست و نه بر متافیزیک و سورئالیزم! حال اگر یکی پیدا شد که چشمش بر واقعه باز شد باید بگیرند و بکشندش؟! آری! زیرا دکان واسطه ها و دلالان خدا و خدافروشان تعطیل می شود و نانشان آجر می گردد! آیا نه اینست!

۵۹۳- پس این بدان هر آنچه که عیان است سِرّ است منتهی سِرّ سَره یا راز آشکار! این دیالکتیک را نیز دریاب که ما آنرا دیالکتیک واقعیت یا دیالکتیک معرفت می نامیم. بزبان ساده یعنی هر آنچه را که می بینی نمی بینی و هر آنچه را که می فهمی نمی فهمی و خلاصه اینکه هر آنچه که هست، نیست و آنچه که نیست، هست! و این توحید معرفت شناسی است که در این رساله در اوج سرّش سره شده است و اصلاً مغز و روح و هدف این رساله همانا سره نمودن سرّ و سرّ ساختن سره بوده است و آشکار کردن یگانگی سرِّ سره یا بودِ نبود! و عجبا در خود قرآن هم لفظ «سرّ» به هر دو معنای پنهان و آشکار به کار رفته در موارد متفاوت. و البته بدان که همه واژه ها در زبان بشری در آن واحد دارای دو معنای متضاد است و این همان معنای ذاتی «واژه» بمعنای واژگونسالاری است رجوع شود به کتاب «سرّ واژه» از اینجانب.

۵۹۴- و قرآن کریم عالیترین مصداق سرّ سره است: «و به تحقیق که قرآن را سرّی سره (یسرنا) ساختیم برای به یاد آوردن! آیا کسی هست که به یاد آورد» چه چیزی را؟ این به یاد آوردن همان واقعه سره کردن سِرّ است و آشکار ساختن راز! این همان تأویل و تأخیر آیات یا ازلیت و عینیت اشیاء است. و این هیچ ربطی به سواد و کتاب و فلسفه ندارد بلکه مربوط به پاکی دلهاست (مطهرون). و جز عشق و خاصه فراق آن در عصمت موجب پاکی دل نمی شود. زیرا در عشق کل نفس و حواس و هوش و احساسات فرد بر روی معشوق متمرکز شده و غیر معشوق از وجود پاک می شود و معشوق هم که در دسترس نیست پس وجود بکلی از غیر خود پاک می گردد یعنی قرآنی می شود یعنی سرّی سره می شود یکسره می شود به سرّ عشق!

۵۹۵- «و همه در قیامت <u>تک و تنها</u> به محضر خداوند می رسند و براستی که کسانی که ایمان آورده و به صلح رسیدند بزودی رحمان بر ایشان دوستی دلسوز قرار میدهد. پس بدینگونه <u>اسرار</u> (قرآن) را بر زبان تو سره ساختیم تا دل متقین به آن امیدوار و شاد شود...» مریم۹۷-۹۵

پس معلوم است که این قیامت کبرای پایان جهان نیست زیرا در آنجا دیدار جمعی و صحرای محشر است و هیچکس جز امامان حق سخن تنهایی با خدا را ندارند آنهم در جمع. پس این قیامت عرفانی در آخرالزمان است به همراه رسول زنده و امام حیّ که دوست دلسوز متقین است و اسرار را بر آنان آشکار می سازد. بدان! و این قیامت عرفانی که کارگاه خلقت عرفانی است در وادی تفرید و تجرید رخ می دهد که آدمی از کل نژاد و تاریخ و جامعه پاک شده و فردِ فرد شده است به لحاظ نفسانی! و طبق نص صریح آیات فوق این قیامت رحمانی است در حالیکه قیامت کبرا، جبرانی و قهار است درست مثل ظهور جهانی مهدی که قهار و جبارست ولی اولیای مهدوی در دوره غیبت رحمانی هستند و قیامت رحمانی برپا می کنند.

۵۹۶- در سرّ حقیقت واژه دریافتیم که هر واژه ای در آن واحد دارای دو مفهموم متضاد است یعنی خیر به معنای شر هم هست و غیره. و این بسته به آدمی دارد. و اینست که به قول علی ع ، در نزد عارفان واژه ها واژگون می شوند یعنی خیر، شر می شود کفر، ایمان و خدا هم شیطان و... این بدان. و طریقت عرفانی از این واژگونی ها می گذرد تا به حق برسد و این واژگونی حیرت آور همان قلمرو قیامت وجود سالک است که جز به قدرت و حمایت و امنیت عشق مقدور نیست. در قرآن کریم مکرراً شاهد دو نوع وحی هستیم یکی همان وحی جبرائیلی به انبیای الهی است و دیگری وحی ای که از رسول بر دل اولیای او نازل می شود و موسوم است به «وحی ای که وحی کرده می شود» مثل سوره نجم و نیز آیه ۳۸ سوره طه که سخن از وحی ای است که به مادر موسی شده است. آن وحی انبیائی و این وحی اولیائی است. وحی جبرائیلی و وحی قلبی و عرفانی: وحی از بیرون و وحی از درون!

۵۹۷- «و در آنروز سود نکند شفاعتی مگر شفاعت آنکسی که رحمان به او اجازه اش را داده باشد و از کلامش راضی باشد که علم دارد بر آنچه که در نزد مردمان است و پشت سرشان است و هیچکس در علم بر او احاطه ندارد» طه ۱۱۰-۱۰۹-

سخن بر قیامت صغرای آخرالزمان است که سخن از شفاعت فردی و کلام است. و واضح است که این شفیع که مظهر رحمان است و خدا از کلامش خوشنود است مظهر کمال علم هم می باشد. یعنی شفاعتش که از عشق او به مردم است عین علم اوست. و این یگانگی عشق و علم است. «کسی که خود را شناخت دیگران را هم شناخت» علی(ع) -

۵۹۸- و بدان که برترین علم زمینی، مردم شناسی است زیرا سائر علوم از نوع طبیعی و فنی و نظری جمله از مردم و برای مردم است پس اگر کسی مردم را نشناسد سائر علوم را هم به لحاظ ارزش نمی شناسد زیرا ماهیت همه علوم مردمند یعنی بشر است. و مردم شناسی و روانشناسی جز از خودشناسی عرفانی حاصل نیاید زیرا بشر نفس واحده است. و از آنجا که مردم عبارت از جمع عددی آحاد بشری نیست و بلکه روابط آحاد است پس مردم شناسی جز از علم رابطه نیست و علم رابطه جز از عشق رابطه نیست. پس علمی جز علم عشق نیست. بدان!

۵۹۹- خلقت عرفانی که کمال خلقت جهان و انسان است کمال علم هم هست و لذا عارفی که هادی و خالق این آفرینش است بایستی دارای برترین علم باشد همانطور که خداوند جهان را از علمش آفرید و از رحمتش توسعه بخشید. و اینهمه از قلم است همان قلمی که خداوند در کتابش برترین غیرت و حمایتش را نصیبش نموده و منکرانش را به اشد خشم خود لعن کرده و به انواع اتهام متهم ساخته است. یعنی عارفِ خالقِ ِآفرینش عرفانی همان صاحب قلم حق است همان قلمی که خداوند بواسطه اش جهان و انسان را آفرید و اصلاً خود قلم خدا به امرش به آفرینش پرداخت. و این قلم نخست خود عارف را می آفریند و عارف هم طالبان الساعه و انسانیت را می آفرینند. و از برترین حمایت خداوند برخوردارند حمایتی بسیار برتر از حمایتی که از انبیای بزرگش نموده است حمایتی عارفانه – عاشقانه!

۶۰۰- قلمداران حق در آخر الزمان دریابنده و عیان کننده و بیانگر بطون نهان و اسرار کتاب خدایند. اینان پیامبران آخرالزمانند که همه آیات مرموز قرآن درباره آنان است و جز آنان درنیابندش. اینان حقایق انبیای سلف را به نور عقل و علم و حکمت و عرفان تبیین می کنند و شفاعت آنان را تبدیل به عشق می سازند . «بزودی گروهی را پدید می آورم که بر یکدیگر عاشقیم و اینان با مؤمنان بسیار مهربانند و خاشع و با کافران سختگیرند و در راه خدا جهاد می کنند و از هیچ ملامتی نمی هراسند... و اینان حزب الله هستند... و اما آنانکه بظاهر ایمان آورده و در خفا این مؤمنان را مسخره می کنند بگو که بدترین سرنوشت ها را دارند و لعنت و غضب خدا بر آنهاست و خداوند برخی از آنان را بعنوان حجت به بوزینه و خوک تبدیل کرده صورتشانرا. و پرستنده شیطانند کسانی که از میانه راه برگشتند...» مائده۶۱-۵۴ -

و این عاقبت شوم منکران و دشمنان اهل عشق و قلم و عرفان است زیرا برخی از حقایق و اسرار الهی را می دانند و تجربه کرده اند پس برای فروش آن مستقیماً به نزد شیاطین می روند تا به بیشترین قیمت معامله کنند. در کل قرآن هرگز چنین حدی از خشم و لعنت و عذاب الهی متوجه گروه دیگری نشده است همانطور که در سوره قلم درباره منکران اهل قلم حق، چنین است. اینان قاتلان اولیای الهی هستند فی نفسه!

۶۰۱- «آیا پنداری آنرا که عاشقی هدایت توانی کرد چنین نیست خداوند هر که را لایق هدایت باشد هدایت میکند...» قرآن- یعنی اینکه ای عاشق نتوانی معشوق خود را به راه حق هدایت کنی زیرا او خلیفه و نفس توست همانطور که خودت را نمی توانی هدایت کنی و هیچکس قادر به هدایت خود نخواهد بود. پس بنگر رسالت کمرشکن و جانسوز عارفان را در هدایت مردمان. چرا که عارف فی ذاته عاشق بر همه است خاصه بر مؤمنانش. پس این هدایتی بسیار شاقه تر و خودبراندازتر است.

۶۰۲- ولی قدرت عشق عارف بخودی خود محبوبهایش را بهر روشی پاک و هدایت می کند و با مرگشان پاک و بخشوده از دنیا می روند حتی اگر به عداوت با مراد خود برخیزند. سرنوشت بغایت شوم برخی همسران یاغی پیامبر و ائمه اطهار نشانی از این حقیقت دارد مثل همسر امام حسن ع (جعده) که با عمر بسیار طولانی اش به مرضی شبیه جذام دچار شد و حدود نیم قرن در میان زباله ها و در خیابان و بیابان زیست تا مرد. یعنی پاک شد چون محبوب امام بود و مبادرت به قتل امام نمود. و یا بلاهائی که پس از پیامبر اسلام ص بر سر عایشه همسر محبوبش آمد نمونه دیگری است.

۶۰۳- بدان که علم هدایت در قرآن کریم که همان علم تأویل قرآن است چیزی جز علم عشق نیست. اعراف ۵۳-۵۲ و مائده۵۴.

۶۰۴- عارفان واصل که اولیای مهدوی آخرالزمانند به مثابه پیامبران عشق الهی هستند و مردمان را نه دعوت به اطاعت از خدا و خود و نه حتی دعوت به تقوای خشک و خالی بلکه دعوت به عشق الهی و لقاء الله می کنند چرا که جز این هیچ راه و رسم دیگری از دین و معنویت جوابگو و کارکرد اجرائی ندارد و این حجتی آشکار در سراسر جهان خاصه جوامع مذهبی تر است که بی عشق به نفاق می انجامد که اشد کفر و ستم است.

۶۰۵- در آخرالزمان کمتر از دین خالص و اخلاص محض راهی در دین وجود ندارد و در عمل هم محال است زیرا روح نبوت و ایمان و حق در حال رجعت به سوی خداست و از این روست که علی ع رشته های بقای دنیا را بریده می خواند و نیز قرآن کریم می فرماید «روح به امر خدا از زمین به سوی آسمان عروج می کند در روزی که پنجاه هزار سال است» یعنی همه آحاد بشری جبراً سالکان سیر الی الله هستند و خواه ناخواه بسوی او برمی گردند تا در قیامت کبرا و آخرین روز از این پنجاه هزار سال روی در روی جمال پروردگار قرار می گیرند. برخی این راه رجعت (طریقت) را به اختیار و عشق و جهاد و عرفان طی می کنند که راهی بهشتی و بهمراه امامان حق است و مابقی بشر این راه را به جبر و ظلم و فسق و عذاب طی می کنند که راهی جهنمی است و آیات مربوط به این رجعت به تفصیل شرح داده شده است. این روز همان یوم الدین است. بدان!

۶۰۶- و اگر شاهدیم که در سراسر جهان عشق های جنسی و نژادی در اندک مدتی به بن بست و خیانت و جنایت می رسند بدلیل حضور و ظهور عشق ناب الهی و عرفانی است که عشق هائی مشرکانه و کافرانه هنوز آغاز نشده به عداوت می رسند و عاشقان این وادی بسرعت به خودکشی و انواع خودبراندازی متمایل می شوند و پوچ می گردند که البته این پوچی می تواند بهترین زمینه عشق عرفانی باشد. تقریباً همه معتادان قربانیان این عشق جنسی و نژادی هستند.

۶۰۷- اگر چنین است پس وای بر کسانیکه بخواهند عشق عرفانی را به عشق جنسی مبدل کنند و یا بخدمت عشق نژادی گیرند که این مسئله مهمترین علت خروج و سقوط سالکان از میانه راه هدایت است که مورد اشد خشم و لعن خدایند و برخی از آنان در همین دنیا بصورت میمون و خوک درمی آیند و به اشد گمراهی و شیطان پرستی می رسند. مائده ۶۰-۵۴ این گروه همانهایند که خداوند در یک آیه چهار بار آنان را واویلای خود نموده است. قیامت۳۵-۳۴ که شرح خلقت عرفانی در این سوره قبلاً آمده است.

۶۰۸- بدان آنانکه با خدا و رسولش نه اطاعت دارند و نه عداوت، بدترین مردمانند زیرا منافقانند چون بیگانه از عشقند. اطاعت و عداوت دو جلوه از عشق است و تقرب: ناری و نوری!

۶۰۹- جز اولیای الهی هر که پندارد که خود را می شناسد در ظلمات گمشده است. آیا براستی چند درصد مردم جهان در شناخت خودشان کمی تردید دارند؟ بسیار کمتر از یک درصد! اینست مسئله! همه جنون و جنایات و ناامنی ها و تروریزم و هراسها حاصل همین یک مسئله است زیرا کسی تقریباً درباره خودش تردیدی ندارد تردیدی به درستی احساس و افکار و اعمال و آرمانهایش!

۶۱۰- آنکه حقیقتاً و به یقین خود را می شناسد انسان کامل و خلیفه مطلق خداست و لاغیر! تازه او هم حیران ابد و مات و مبهوت و فنای در ذات حق است. یعنی بعنوان مخلوق، دیگر موجودیتی ندارد.

۶۱۱-«و بدینگونه خداوند به گمراهی گذارد یا هدایت کند هر که را خواهد و جز او لشکریان پروردگارت را نمی شناسند. و این ذکریست از برای بشر. پس حقا سوگند به ماه و شب به وقت سحر و صبح هنگام طلوع. براستی که این یک امر بس برتر است و هشدار دهنده بشر است و هرکسی که بخواهد به پیش رود و یا باز ایستد...» مدثر۳۷-۳۱
در اینجا نیز این «او» آشکارا خود خداوند نیست بلکه کس دیگری است که لشکریان اجرای امر هدایت و ضلالت خداوند را می شناسد که این بخش مهمی از علم هدایت است. و «او» امام هادی است همانطور که در آیات نخست سوره فتح هم که سخن از بیعت با امام است همین جنود الهی تحت امر امام مورد تأکید است و نیز آیاتی دگر و سپس سوگند به عوامل و شرایطی از طبیعت و ماه و صبح و سحرست که هنگامه لقاء الله است از برای کسی که بر صراط المستقیم هدایت قرار دارد که «این امری برتر است» که بواسطه آن هرکه خواهد هدایت یا گمراه شود. یعنی هرکه آنرا تصدیق نماید و از امامش پیروی کند به پیش رود و قیامت عرفانی اش را بر پا کند و از مقربین گردد و هر که انکار نماید و اطاعت نکند بازایستد و هلاک شود .

۶۱۲- و اما لشکریان خدا در امر هدایت چیستند که علمش در نزد امام هدایت است؟ بی تردید همه مخلوقات عالم هستی، لشکریان خدایند که بخدمت هدایت انسان درمی آیند تحت امر امام. «زمین و آسمانها و هر آنچه بین آنهاست را به تسخیر انسان آوردیم» ولی این علم تسخیر در نزد امام است به انوار علوم و معارف و اسرار حقی که در آیات و بینات است و امام از آنها با خبر است. و اما آن قلمرو صف بندی و تسخیر شدن این جنود الهی همانا وجود و هیکل نوری خود امام است. چشم و نَفَس و دستان و کلام و اراده و اوامر او جمله بر این جنود الهی احاطه دارند و این جنود را بخدمت اهل هدایت می آورند بمیزانی که سالک از مرادش اطاعت دارد و طلب هدایت و رشد می کند. «هرچه در جهان است در وجود امامی آشکار متمرکز است» یعنی همه لشکریان خدا متمرکز در اراده امامند! بدان!

۶۱۳- امام خلیفه خداست در درجات. «خداوند شما را خلفای خود قرار داده و برخی را بر برخی دیگر برتری داده تا شما را امتحان کند در هر آنچه که جانشین خودش ساخته است... پس بهتر است که از آن انفاق کنید...» این همان «ماسوٰی» امام – خداست که در واقعه استوٰی بر عرش معلوم گردید. این یکی بودن امام و خدا کل راز توحید و آخرالزمان است و کل راز رابطه الله و هو در قرآن است که: بدانید که الله همان «هو» است: این ترجیع بند قرآنی قلب عشق الهی در کتاب اوست. ولی خلیفه خدا در هر درجه ای که جانشین اوست از همه قوا و نعماتی که از جانب خدا در اختیار دارد برای شفاعت و کرامت و هدایت خلق بهره می گیرد و به حکم خدا بهتر است که از برای خودش وانهد و انفاق کند همانطور که ذکرش رفت. یعنی خود امام همواره خودش را در استضعاف و فقر و بلایا نگاه می دارد و بلکه همانطور که در ادعیه ائمه ع می خوانیم طلب بلایای برتری هم می کند و برای رفع این بلایا بندرت از نعمات و کراماتی که در نزد خود دارد برای خودش بهره می گیرد و بلکه بلا را استقبال هم می کند همانطور که علی ع و حسین ع به اراده و آگاهی به قتلگاه خود رفتند.

۶۱۴- از آیه مذکور آشکارا برمی آید که خلیفه خدا یک نفر نیست بلکه دستگاه خلافت الهی بر زمین است که در رأس هرمش امام مطلق قرار دارد بهمراه سیصد و اندی از خلفای خودش در سراسر جهان که هرگاه یکجا جمع آیند وقت ظهور جهانی است. که او امام ثابت و «مستقر» است و مابقی در هر عصری امامان «مستودع» هستند طبق نص صریح قرآن که به مثابه امانت داران امامت دورانها در هر قوم و سرزمینی محسوب می شوند. انعام ۹۸-

۶۱۵- ولی منافقان که از فرط تکبر، بدن خود را منکرند و در شأن خود نمی دانند از جهلشان می پندارند که با دور زدن بدن و غرایز حیاتی خود یکسره به روح و خدا ملحق می شوند در حالیکه در خلأ بین تن و روح ساقط می شوند که درک اسفل السافلین است و ظلمات و اوهام و خرافات و جنون و مالیخولیای این درک اسفل را کرامات و وحی و الهامات غیبی خود می پندارند که البته غیبی هست ولی دوزخی و اسفلی. طبعاً اینان شقی ترین منکران و دشمنان وجود و هیکل امامان زنده اند. اینان عاشق پرستش پیامبران و امامان مرده اند همانطور که خدای فوق آسمانی که در دسترس نباشد. و این عین عدم پرستی است و خصومت با ظهور حق در عالم ارض!

۶۱۶- پس بدان که هیاکل نوری امامان ناطق و ظاهر در دوره غیبت (امامان مستودع- خلفای امام زمان) به مثابه ستاد فرماندهی جنود زمین و آسمانهاست جهت هدایت و شفاعت و کرامات و ظهور آیات و بینات الهی برای بیداری و نجات مردمان!

۶۱۷- «به تحقیق که کلمات ما پیشاپیش رسولانمان قرار دارند و بدینگونه یاری کرده می شوند و بدان که لشکریان ما همواره پیروزند» صافات۱۷۳-۱۷۱

پس درمی یابیم که جنود الهی (لشکریان خدا) در نزد رسولانش همان علوم و معارف لدنّی هستند که بصورت کلمات، او و مؤمنان را یاری می دهند. پس دریاب کلمات اهل قلم را که حامل قلم حقند و یاری دهنده و آفریننده جدید انسان. «که انسان را به عشق آفریدیم و به قلم تعلیم دادیم و بدان که رب تو هنوز هم کریمتر است» علق۵-۲

۶۱۸- پس بدان که لشکریان حق کلماتند و لشکریان باطل هم پول و تسلیحات. و کلمات بر مادیات پیروزند- صافات ۱۷۳-

۶۱۹- ولی منکران و ستمگران و اشقیاء همواره رسولان حق را شاعران و ساحران مجنون و بدبخت می خوانند. «پس مستکبران گفتند که ما خدایان پدرانمان را بخاطر شاعر مجنون ترک کنیم؟ تا اینکه حق آمد و تصدیق کرد رسولان را.» صافات۳۷-۳۶
و بدان که حق همواره با امامان و اولیای الهی است و بلکه خود مظهر آنند که سپاهیانش همان کلمات الله می باشند که پیشاپیش اولیاء در حرکتند که فرمانده این سپاه قلم است و صاحبش رسولان الهی. و خالقش هم خداوند. بدان!

۶۲۰- «بدانید که بندگان عاشق را رزقی بواسطه علم (معلوم) است که ثمراتی بس متنوع دارد که بواسطه آن مستمراً گرامی و گرامی تر می شوند در بهشت وجود اولیای خدا (نعیم) که اقامت دارند بر اسراری متقابل (سُرُرٍمتقابلین) و به گردش در آورده می شود شرابی از پیاله های نگاه (بکاس من معین) که مست می شوند بی هیچ لغو و فسادی. و نزد ایشان است نگاهی گشاده و پاک. و از یکدیگر سؤال می کنند و راز می گویند...» صافات ۵۰-۴۱
این ترجمه تأویلی و باطنی قرآن است که اتفاقاً کاملاً هم تحت اللفظی است. «سُرُر» به معنای تخت هم هست و بمعنای اسرار. «معین» به معنای نگاه است و نیز جاری و چشمه مثل عیون. و این دو نوع ترجمه نفی همدیگر نیستند بلکه دو روی یک واقعه هستند. همانطور که جنات نعیم بمعنای بهشت ناز و نعمات هم می باشد و بهشت وجود اولیای الهی هم هست که نعیم نامیده می شوند و نعمت الله. همانطور که پیامبر اسلام، علی و سلمان و برخی دیگر از مخلصین را دربهای بهشت می نامید. ولی اگر ترجمه عارفانه این آیات نباشد ترجمه صوری این آیات بهشتی مترادف عشرتکده های فاسقانه می شود و مورد سوء استفاده دشمن دانا و دوست نادان.

۶۲۱- «براستی با آنکه پدران خود را گمراه یافتند پس بازهم راه آنان را به شتاب رفتند و رسولان را انکار نمودند. و بدینگونه اکثر گذشتگان گمراه شدند» صافات۷۱-۶۹
یعنی نژادپرستی مجرای اصلی گمراهی بشر در تاریخ بوده است در قبال نژادپرستی مردان خدا. و منطق این نژاد پرستان هم اتفاقاً دینی و الهی است که: ما هم خود خدائی داریم و بما هم الهام می شود و... زیرا اصولاً همواره جوامع بشری بی نام خدا نبوده است ولی اکثر مردمان هر عصری پرستنده خدای آباء و اجداد خویشند و نه خدای حی و حاضری که در اکنون آنان را مخاطب قرار می دهد. این همان خسران عصر و تاریخ است. یعنی خدای تاریخی و دین وراثتی جز گمراهی نیست. هرچند که خدای ابراهیم و موسی وعیسی و محمد باشد. این بدان! سخن بر سر دین مرده و دین زنده است. دین موروثی و دین فطری! دین جبری ودین اختیاری! و جالب است که همه این منکران رسولان و امامان زنده تا قبل از این بکلی راه و روش زندگی پدران و مادران خود را ناحق و ظالمانه و گمراه کننده می دانند ولی به محض پیدا شدن یک رسول زنده برای توجیه انکار خود به دین آباء و اجدادی خود پناه میبرند که: ما هم برای خود خدائی داریم. مگر ما کافر بوده ایم. پدران و مادران ما نماز و دعا می خوانند و... اینجانب شاهد صدها مورد زنده از این نمونه ها بوده ام. آیات مذکور نیز عیناً اشاره به این حقیقت دارند. پس این یک فریبکاری آگاهانه است و مستوجب عذاب الهی می باشد. در حقیقت نژادپرستی یک پرستش دروغین و منافقانه است و این منکران اتفاقاً در اوج تضاد و نبرد با نژادند که نبردی کافرانه است بر سر سلطه و ستم. یعنی حتی عواطف نژادی هم در میان نیست. «کافران را در صفوفی متحد بر علیه مؤمنان می یابی ولی قلوبشان از همدیگر منزجر است» قرآن-

۶۲۲- بدان که نزدیکترین و حامی ترین و قدرتمندترین لشکریان خدا در نزد انسان همانا چشم و گوش و بینی و هوش و فکر و دل و جان و روح و اعضا و جوارح اوست که در اکثر آدمها یا تعطیل و فلج هستند و یا در خدمت شیطان بسر می برند برعلیه حق انسان! و امامان هدایت این لشکریان وجودی را زنده و پاک و شفا داده و از سلطه شیاطین و اجنه و وسواس الناس رها می سازند و بخدمت صاحبش می گیرند. و اینست علم هدایت! «به شما چشم و گوش و دل دادیم آیا شکر می کنید الا اندکی» قرآن-

۶۲۳- آیا به غیر از چند فقره ناچیز از اشیاء و چند متر زمین و چند تا درخت و رزقی که می خوریم مابقی جهان لامتناهی هیچ ارتباطی به ما دارد؟ و یا بیهوده و علاف است؟ «آسمانها و زمین و هر آنچه بین آنهاست را به بیهودگی نیافریده ایم. ولی گمان کافران جز این نیست پس وای بر آنان از آتش» صاد۲۷- این آیه نیز از جمله ترجیع بندهای مکرر قرآن است. آیا براستی خود ما از همین کافران نیستیم که می پنداریم این هستی لامتناهی ربطی بما ندارد یعنی برای ما بیهوده و باطل است و بود و نبودش یکسان است. آیا اینطور نیست! کل قرآن یادآوری جهان و موجودات آن است و دعوت به این امر که نگاه

کنید و به یاد آورید که این زمین و ستارگان و آسمانها چه ربطی با شما دارد و بیهوده و بی ربط نیست. و اینست هدایت! اگر بین اکثریت آیات قرآن ربطی نمی بینیم و گاه می پنداریم که این کتاب حاصل جمع آوری یک کتاب گمشده دیگری است که تکه پاره های فصول و جملاتش گم و گور شده و بعداً جمع آوری شده و یک جا با هم بلغور گشته است و لذا قابل فهم نیست علتش همین است که گفتیم. زیرا بین خودمان و جهان پیرامون و اینهمه موجودات و بین این موجودات ربطی نمی یابیم. هرگاه با جهان مربوط شدیم به قرآن هم مربوط می شویم و ربط آیاتش را هم می بینیم!

۶۲۴- ربط و بی ربطی بین ما و جهان از توجه ماست به جهان و بی توجهی ما به آن. و اشد ربط و توجه همان عشق است. پس جهان هستی فقط برای عاشقان است که بیهوده و بی ربط نیست یعنی آنانکه پاک شده اند از پرستش دنیا و لذا چشمشان به جهان باز شده است. و دنیای هر کسی همان چهار قطعه شی و زمینی است که بر آن زندگی می کند. همین چند شی حقیر است که آدمی را کور کرده است و کل جان و دل و روانش را آلوده و سیاه کرده است. پس دل کندن از این دنیای حقیر است که انسان را با جهان لامتناهی حق مربوط می سازد. این پاکی سرآغاز عشق و عرفان است و قرآن. «فقط پاکان هستند که به قرآن دسترسی دارند».

۶۲۵- ولی تو بخودی خود با هزار من مثنوی شعر و عرفان نظری هم قادر به رهائی خود از این چهار تیر و تخته و آهن پاره و مشتی خاک و سنگ نیستی و تمام روحت در شماره حساب بانکی ات متحصن و متمرکز و فسیل شده و مرده است. جز امام عشق قادر به زنده کردن و نجات و رهائی روح تو از سنگ و چوب و آهن نیست. هر کجا که یافتیش رهایش مکن تا رهایت سازد. فقط به عشق حق جهان هستی است که جانت از اسارت خاکش رها می شود عشق خدای جهان که امام، مظهر آن است.

۶۲۶- و اما وای و هزاران وای بر آنکه با عشق مردان حق، بازی و مکر و تجارت و انکار نمود. «پس وای بر آنان و وای بر آنان. وای بر آنان و باز هم وای بر آنان» قیامت۳۵-۳۴- اینجانب سرنوشت هولناک دنیوی این نوع آدمها را بسیار دیده ام و براستی که جز همین واویلای الهی حرف دیگری درباره آنان نمی توان بر زبان آورد پس هزاران وای بر آخرتشان!

۶۲۷- ولی عاشقان براستی عاشقند بر همه عالم که همه عالم از اوست و عین اوست و بلکه اوئی را که در خود و از خود می یابند و سپس همه عالم را از خود و در خود و برای خود می یابند و اینست نگاهی از جانب خدا که جهان را بهشت می یابد. «براستی که پاکان در بهشت چشمانشان بسر می برند» قرآن- این آیه هم از ترجیع بندهای مکرر قرآن است. و خداوند از نزد خود به آنان دیدگانی عطا فرموده است. «به تحقیق آمد شما را دیدگانی از پروردگارتان پس هر که بینا شد پس بر خودش بینا شده و هر که کور ماند به خودش کور است و من حافظ شما نیستم» انعام۱۰۴- «و این نگاه من از پروردگار من است و هدایت و رحمت از برای مؤمنان» اعراف۲۰۳-

۶۲۸- و هر یک از حجت های الهی مثل پیامبران درتاریخ نیز دیدگانی از جانب خدا برای مردمان است تا هدایت شوند بشرط آنکه این دیدگان را بر هم نگذارند. «به تحقیق دادیم موسی را کتاب... که دیدگانی برای مردمان است و هدایت و رحمتی تا شاید به یاد آورند...»قصص۴۳-

۶۲۹- ولی دیده و چشمی بیناتر و زنده تر و عاشقانه تر و هدایت بخش تر از رسولان و اولیای زنده بر روی زمین نیستند از برای مردمان. «و کافران پس از مرگ و قیامت می گویند خدایا پس چرا کوریم در حالیکه در دنیا بینا بودیم به آنان گفته می شود که حجت های ما را دیدید و شناختید و انکار نمودید و نادیده انگاشتید...»

۶۳۰- بزرگترین مشکل فهم آیات قرآن در اینست که همان واژه های کلیدی و همه جائی قرآن فهم نشده است مثل ایمان، کفر، شرک، نفاق، اخلاص، رسول، امام و قیامت و امثالهم. و ما به لطف و کرم الهی برای نخستین بار در تاریخ این شاه واژه های کتاب خدا و دینش را در باطن و ظاهر تأویل و عینیت بخشیده ایم. از اولین کتاب یعنی «قرآن الساعه» تا همین رساله که در دست دارید جز این کاری نکرده ایم الحمدلله ربّ العاشقین! و این تحقق وصیت امامم دکتر شریعتی است.

۶۳۱- «و هرگز هلاک نسازد پروردگارت هیچ قومی را مگر اینکه از مردمش رسولی برانگیزد تا نشانه هایش را بر ایشان آشکار سازد. و هلاک نسازیم قومی را مگر اینکه مردمش ظالم باشند» قصص۵۹-
و این یک قانون همه جائی و تاریخی است که بیان می شود پس معلوم است که فرستادگان الهی همواره در راه هستند و ختم نبوت محمدی بر خلاف این امر نیست بلکه همه فرستادگان الهی در آخرالزمان بر دین محمد هستند که نشانه های الهی را آشکار می کنند از کتاب او. ختم یعنی غایت و کمال و نه پایان! همه مؤمنان مخلص، رسولان محمدی در آخرالزمانند به درجات. و اما هلاکت لزوماً به معنای مرگ جسمانی نیست. «مردگانند مپندار که زندگانند»

۶۳۲- «جز روی او همه چیز نابود است...» قصص۸۸-
«و اما کسی که دیدار پروردگارش را امیدوارست براستی که وقت مقرر خدا هر آینه از راه می رسد و او شنوا و داناست و هر که جهادی کند برای خود کرده است و خدا بی نیاز از عالمیان است» عنکبوت۶-۵- در جمال یک خدا- دیده، خدا، دیده می شود. «دیدار مؤمن از مؤمن، دیدار خداست» رسول اکرم ص - در همین حدیث مؤمن تعریف شده است که انسانی است که یا خودش خدا را دیده و یا کسی را دیده که خدا را دیده باشد (امام). اینست که می فرماید «مؤمنان برخی اولیای برخی دگرند» قرآن- اولیای الهی روی خدا را در آسمان و زمین دیدار می کنند و مؤمنانشان از روی اولیای خود. این بدان- و جز این خاصه در آخرالزمان که عرصه رجعت عالم و آدمیان بسوی اوست بدلیل عروج روح، هیچ حس خوشبختی و رضایت و احساس وجودی برای انسان ممکن نیست و مابقی هلاکت و نابودی و پوچی فزاینده و جنون است. و جز روی او هدایتی هم نیست. در این باب دهها دلیل عقلی و روحی و آیات قرآنی پیش از این آوردیم و آنقدر تکرار کردیم تا شاید باورمان شود خودم را می گویم بیش از هر کسی.

۶۳۳- «به تحقیق آزمودیم کسانی را که پیش از این بودند تا او بداند راستگو از دروغگو را»عنکبوت۳-
آیا براستی بقول ابن عربی، اینکه نمی داند، کیست؟ این مسئله را قبل از این هم در سائر آثار مکرراً طرح نموده ایم و هر بار پاسخی دگر یافته ایم و عجبا از اعجاز کلام الهی که معارفش پایانی ندارد. و قرآن را هر بار که می خوانی گوئی اولین بارست و هیچ نمی دانی! چون قرآن می خوانی در حضور خدائی! پروردگارا تو که می دانی صدق و کذب هر مدعی را بی هیچ امتحانی! پس آنکه نمی داند، کیست و جریان چیست؟ و اما در آیه مذکور آزمونگر متفاوت از خداست که مدعیان را امتحان می کند از برای خدا. او کیست؟ خلیفه خداست. و اما چرا ضمیر «ما» بکار رفته است؟ زیرا خلیفه خدا، من نیست من با اوست که می شود ما! «براستی که خدا با مخلصین است». ولی آیا خداوند بر ذات دلها آگاه نیست؟ چرا هست ولی او همه چیزش را به خلفایش بخشیده و خود عرش فنا گزیده است در ذات امامش. و احد و صمد و مطلق جمال است. و خلفایش عرش اویند. بدان! این پاسخی به مولایم ابن عربی بود که پرسید: پس آنکه نمی داند چه کسی است. پس امام مدعیان را امتحان می کند «و خداوند بر عرش نظاره گر است که چه کسی نیکوکارتر است» قرآن-

۶۳۴- «براستی که مخلصین مقیم در وجود نعیم (امام) هستند و رو به روی اویند و از دست او شراب می نوشند...» این معنا هم از ترجیع بندهای مکرر قرآن است. و آنان که از نزد خدایشان چشمی یافته اند در صورت ماه این رویاروئی دو جمال امام و مخلصش را می بینند در هر روز و ماه و سال و عصری. که صورت امام عصر ثابت و صورتهای مخلصین چون بت عیار می چرخد.

«جلوه گه روی تو، دیده من تنها نیست ماه و خورشید همین آئینه می گردانند- حافظ-

که البته اصل جمال امامان عصر همان امام زمان عج است و اصل صورتهای روبروی امام (در ماه) فاطمه فاطره اطهر س است. این همان معنای «اترابا» هم گِل و هم شکل و هم هویت است که همه مردان خدا از یک گِل و صورت هستند و همه زنان الهی هم از یک طینت می باشند که اصل این دو معلوم است. این نیز از اسرار عرفانی و قرآنی است که برای نخستین بار عیان می شود که از آن عاشقان است.

۶۳۵- «و آنانکه ایمان آورده و به صلح رسیدند (با امام و یا خدای خود) هر آن محو می سازیم بدیهایشان را و بسیار خوبتر از آنچه که می کردند اجرشان دهیم» عنکبوت۷- و این آیه بلافاصله پس از ماجرای لقاء الله است. یعنی دیدار با خدا برترین اجر مؤمنان صالح و مرید است. و واضح است که این دیداری در حیات دنیاست زیرا در قیامت کبرا همه به جبر دیدار می کنند که اکثر مردمان با این دیدار به دوزخ می روند.

۶۳۶- «پس سیر کنید در زمین و بنگرید که خداوند چگونه خلق را آفرید پس بار دگر می آفریند آفرینشی دگر. براستی که خداوند بر هر چیزی تواناست. عذاب می کند آنرا که خواهد و رحمت می کند آنرا که خواهد و بسوی او دگرگون می شوید... و آنانکه منکر نشانه های خدا و دیدار با او شدند پس از رحمت او نومید شدند و آنان را عذابی دردناک است» عنکبوت۲۳-۲۰
این نیز تصدیق و حجت دیگری بر آفرینش جدید و عرفانی است، در رجعت الی الله در آخرالزمان که بر دو نوع است از درب رحمت و عذاب (دوزخ و بهشت- جبر و اختیار- نور و نار) که با دیدار با خداوند آغاز می گردد به یکی از دو نوعی که ذکرش رفت یعنی دیدار بیواسطه و دیدار از طریق امام. بدان!

۶۳۷- نور و نار پروردگار نیز انواع و درجات دارد. نور دارای ماهیت آشکارسازی است که تحت الشعاع آن حقایق رخ می نمایند که نور آفتاب پست ترین نورهاست و نور عشق عرفانی- الهی هم عالیترین آن است که نور علی نور است. ایمان و عقل و یقین و حکمت نیز درجاتی از نورند. و اما جمال پروردگار در تجلیاتش همان نورالانوار است.

۶۳۸- و اما نار هم انواع و درجات دارد که آتش برخاسته از چوب و سنگ و برق پست ترین آنهاست و عذاب الله هم برترین و نابود کننده ترین نارهاست. نار دیگری هم هست که خفیف و رحمانی است مثل آتش شرم و حیا که همان توبه است که به لطافت دل را از گناه و فسق پاک می سازد. آتش کفر و عداوت و انتقام و شقاوت هم هست که دل را می میراند. و نیز آتش شهوت و حرص و هراس و شهرت که تباه کننده است.

۶۳۹- و خداوند هر فرستاده ای را به درجه ای از حق و نور به نزد مردم می فرستد که آشکار کننده باطل ها در دنیای کافران است و روشن کننده حضور خداوند در قلوب مؤمنان. حق بواسطه بیانشان آشکار می شود و نور بواسطه نگاهشان. چرا که دارای بصائر الهی هستند و کلمات خدا همچون جنود الهی پیشاپیش آنهاست همانگونه که قرآن می فرماید. صافات۱۷۱-

۶۴۰- اگر بخواهیم آیات مربوط به امامت و خلافت را از قرآن برداریم همه آیات محکمات حذف شده و فقط احکام متشابه و فروعات باقی می ماند که بدون محکمات فقط بکار منافقان می آید. «منافقان محکمات کتاب را نادیده گرفته و فقط مشغول متشابهات هستند تا با آن فتنه کنند...» آل عمران۷- همه فرقه های اسلامی از همین نکته برخاسته اند. از جمله سنّی و امامیه.

۶۴۱- دین در آخرالزمان عشق عرفانی است یعنی عشق امامی. و عشق است که تقیه می طلبد که بدون آن دینی هم نخواهد بود بقول امام صادق ع - وگرنه نماز و روزه که نیازی به تقیه ندارد زیرا آنرا همه مؤمنان و منافقان و مشرکان دارند و اتفاقاً منافقان اصرار و وسواس شدیدتری هم درباره اش نشان می دهند زیرا پناهگاه آنهاست تا دیده نشوند.

۶۴۲- آنانکه از عشق بیگانه اند و در عین حال خود را عقل کل و مالک دین خدا می دانند عشق و تجلی و خلافت و ولایت و امامت را حلول و تناسخ و این نوع هذیانها می نامند و فتوای ارتداد صادر می کنند تا کسی مؤمن تر از آنها در جهان نباشد.

۶۴۳- و بدان که همواره در طول تاریخ فتوای ارتداد علمای رسمی بر علیه عرفا نه از جهل و سوء تفاهم که از سر بخل و آگاهی بوده است که بقول رسول اکرم ص بزرگترین آفت علمای امت، بخل است که تباهشان می سازد. و بخل از کفر است به نظر قرآن که کافران به مؤمنان بخیل هستند ولی بخلی بدتر از آن بخل مؤمنان به یکدیگر است بر سر سروری و برتری ایمانی. از نوع آنچه که بین اصحاب رسول خدا در صدر اسلام رخ نمود که برخی ها را بکلی از ایمان ساقط ساخت.

۶۴۴- «در رسول خدا اسوه های بسیار خوبست از برای کسی که خداخواه باشد و اهل آخرت و ذکر بسیارست» احزاب ۲۱- یعنی همه مؤمنان خدادوست و اهل باطن (آخرت) و معنویت و یاد کنندگان دائم خدا خودبخود رسول خدا را بهترین اسوه و الگوی خود می یابند که البته فقط امری صوری و ظاهری در آداب و عبادات و رفتار نیست چرا که می فرماید این اسوه نیکو «در رسول خداست» نه بر رسول خدا. یعنی ماهیت و باطن رسول و سیر و سلوک او بسوی خدا. و همه رسولان زنده نیز بر همین اسوه می باشند و محمد مصطفی اسوه مطلق همه اولیاست که غایت این الگو همان معراج و لقاء الله است. یعنی همه مؤمنان محمدی بایستی بسوی معراج حق بروند و این مقصود راهشان باشد که جز این هدایتی ممکن نیست. «آنانکه شوق و امیدی به دیدار با خدا ندارند کافرند و اهل هدایت نمی باشند...» قرآن-

۶۴۵- اینجانب بتدریج و به تجربه و بواسطه معرفت نفس دریافتم که تا چه حدی سیر و سلوک و حوادث معنوی و اجتماعی زندگیم با ارکان سلوک و منش پیامبر اکرم ص شباهت داشته است. از وقایع مربوط به نزول روح و معراج تا هجرت و بازگشت دوباره به وطن و ماجراهای ارتباطشان با اصحاب و همسران و غیره. و این مصداق همین آیه مذکور در اسوه بودن رسول خداست. و این اسوه بودن مطلقاً امری تقلیدی نیست و لذا سخن از باطن رسول خداست «فی رسول الله اسوة حسنه». یعنی هر که در آخرالزمان اهل حق و معرفت و خداپرستی است و تلاش می کند خودبخود طبق قانون الهی بر سنت رسول الله سلوک می کند و عاقبت به همو می رسد و بر شهر او وارد می شود.

۶۴۶- مشکل همه آدمها خاصه در آخرالزمان فقدان وجود و نداشتن جایگاه وجودی است. و آخرالزمان که پایان زمان است پایان عمر مکان و مکانیت (دنیا) هم هست که در این روز پنجاه هزار ساله روح به آسمان عروج می کند. روح بمعنای اراده و امر و جان خدا از عالم ارض رخت برمی بندد و لذا بقول علی رشته های بقای دنیا بریده می شود. و لذا همه جنون و جنایات فزاینده بشر مدرن حاصل هراس فزاینده ایست که برخاسته از این بی جایگاهی است. آیا براستی جایگاه وجود انسان آخرالزمانی که انسان بی مکان و زمان است در کجاست؟

۶۴۷- اصلاً راز این همه بولهوسی های بشر مدرن از بی جائی و بی قراری او در خویشتن و در غیر خویش است از شغلی به شغل دگر از شیئی به شی دگر، از عیشی به عیش دگر، از همسری به همسر دگر و... زیرا روح از دنیا و اهلش عروج کرده و هیچ چیز و کسی نمی تواند به آدمی قرار دهد و او را پذیرا شود حتی تن و دل و جان خود فرد هم او را تحویل نمی گیرد زیرا همه در حال عروجند یعنی در پروازند خواه ناخواه و آگاه و ناآگاه. به زبان ساده همه پا در هوایند!

۶۴۸- «و در آنروز هیچکس را امکان پناه دادن به دیگری نیست و نه شفاعت و یاری کردنی... و جز خدا پناه و دادرس و یاری نیست الا کسی که از نزد خدا دارای شفاعت و نصرت است...» قرآن- پس در حقیقت بایستی به جایگاه وجود رسید. که البته وجودی جز خدا نیست و جانشین خدا در عالم ارض: بقیة الله: بقای خدا بر روی زمین!

۶۴۹- و اینست که در قرآن کریم که کتاب قیامت و انسان آخرالزمان است همه مؤمنین در درجات ایمانی اعم از متقین و مخلصین در کمال سلوکشان مقیم در وجود نعیم می شوند که همان وجود امام و اولیای امامند: براستی که متقین و مخلصین مقیم در نعیم هستند و از نزد ربشان رزق می خورند و شراب می نوشند و... و اینان جایافتگان و وجود یافتگانند و از هراس نابودی آخرالزمان در امانند.

۶۵۰- امام زمان عج که در عرصه غیبت است ولی دربهای وجودیش که اولیاء و اوتاد و اقطاب و ابرار و اخیار او بر روی زمین هستند بر مؤمنان گشوده است که همان سیصد و اندی نفر در روایات اسلامی هستند و چون یکجا جمع آیند و حزب الله تشکیل شود ظهور جهانی امام رخ می نماید.

۶۵۱- «و او هر آن در شأن دیگریست» و اینست که هیچیک از تجلیات حق قابل تکرار نیست و این امر درباره امامان هم مصداق دارد و اصلاً در این آیه سخن از «او» است که ظهور خاکی خدا است. و اینست که یک مؤمن مرید و سالک چاره ای جز ورود (صلوة) در امام و اقامت در او ندارد تا بتواند همواره با امامش سلوک کند و از دست نرود «بدان که مخلصین مقیم در وجود نعیم هستند»-

۶۵۲- آنچه که مؤمن را در ورود بر وجود امام یاری میدهد همان جنود الهی (لشکریان خدا) است که همانطور که قبلاً نشان دادیم همان کلمات خدایند یعنی معرفت نفس و عرفان حق. و اتفاقاً آنچه هم که مؤمن را مانع ورود بر امام می شود جنود شیطان است که آنهم واژه هایند منتهی واژه های واژگونه که کلمات حق را وارونه می سازند به هنرهای زیباسازی ابلیسی! و اینست که هر واژه ای دارای دو معنای متضاد است که یکی الهی و دیگری ابلیسی و وارونه است.

۶۵۳- و اینکه بقول قرآن کریم، این کتاب (قرآن) برای مؤمنان هدایت و رحمت است و برای کافران هم جز ضلالت و خسران نخواهد افزود و منافقان را رسوا می کند از بابت همین دو وجه معنوی واژه ها و کلمات است وجه الهی و وجه ابلیسی. وجه حقیقی و وجه واژگونه. و اینست که می فرماید «کافران واژگون شدند» این واژگونی بواسطه واژگونسالاری وجه ابلیسی کلمات و مفاهیم در قرآن است. این بدان!

۶۵۴- «کسی است که مرده بود و زنده اش کردیم و برایش نوری قرار دادیم که تحت الشعاع آن نور در میان مردم راه می رود...» انعام ۱۲۲-
این همان خلق جدید عرفانی است که تفاوتش با حیات و خلقت قدیم عین تفاوت بین مرده و زنده است و این تفاوت آنقدر واضح است که همه مردمان آنرا درک می کنند پس حجتی آشکارست از جانب خدا بر مردم و شاهدی بر خلق از جانب حق! و این نور عشق عرفانی و دیدار با جمال نوری پروردگار در آسمان و یا در وجود امام است.

۶۵۵- عبدالله ابن ابوبکر که از مریدان مخلص علی(ع) بود برای رسانیدن نامه از امام به نزد معاویه رفت. معاویه پرسید ای پسر ابوبکر چه منوری، از کجا می آئی؟ گفت از نزد امامم! پرسید در نزد امامت که بودی او را چگونه یافتی؟ گفت: قرص ماهی!

۶۵۶- بدان که دو جماعت نور وجود اولیای الهی را درمی یابند بندگان مخلص و کافران مطلق مخلص! فقط مشرکان و منافقان در ظلمات مطلق به سر می برند زیرا بر خداوند معصیت می کنند و به اسم خدا و رسول و دینش مرتکب ظلم می شوند و لذا خداوند در کتابش می فرماید که گناه شرک را هرگز نمی بخشد. و رسول اکرم می فرماید که اگر کسی همه گناهان کبیره را مرتکب شده ولی مشرک نباشد اگر توبه کند بر بهشت خدا وارد می شود.
و همه خداپرستان خیالی فاقد امام هدایت، دچار شرک هستند آنگونه که قرآن کریم می فرماید. و اکثر مردمان جهان چنین می باشند. «اگر اکثریت مردم جهان را پیروی کنید شما را گمراه می کنند از راه خدا. زیرا از ذهنیت خود پیروی می کنند.»

انعام ۱۱۶- و این خط بطلان بر دموکراسی است که حاکمیت اکثریت است. در واقع جز عاشقان که زنده به دل و حامل نور امامت هستند مابقی در تاریکی قرار دارند و گمراهند زیرا اسیر خیالات خویشند.

۶۵۷- تو کسی را عاشقی که او کس دیگری را. و این است راز شکست و فاجعه عاقبت همه عشق ها الا عشق الهی و عرفانی که همواره او تو را بسیار بیشتر از تو، عاشق است. این بدان معناست که جز خدا و ولی خدا کسی تو را برای خودت عاشق نیست. بدان!

۶۵۸- کسی مرا برای خودم دوست نمی دارد! این درد دل همه آدمهاست. ولی آیا تو خودِ خودت کدامی و کیستی؟ «خدا همان خودِ خودِ توست». علی ع – اینست که اولیای الهی خودِ خودت را دوست میدارند زیرا خدا را دوست می دارند و او را در همه می بینند! بدان!

۶۵۹- پس تو اگر به خودِ خودت برسی عاشق بر او می شوی و او را عاشقتر بر خودت می یابی پس تا ابد بی نیاز از عشق دیگرانی! اینست رستگاری و خوشبختی!
«هر که خود را شناخت پیروز و رستگار شد» علی(ع)- «هیچکس در نزد پروردگارش چیزی ندارد که بخواهد الا جمال اعلای پروردگارش را که بزودی خوشبخت می شود» لیل۲۱-۱۹

۶۶۰- وقتی تو خودت را اصلاً دوست نمیداری و بلکه آنقدر از خود منزجری که روی بخودت نمی کنی چگونه انتظار داری دیگری عاشق بر تو باشد.

۶۶۱- «هیچ چشمی خداوند را نمی بیند الا اینکه خداست که از آن چشم می بیند و خداوند هرکه را خواهد از نزد خودش دیدگانی اعطاء می کند...» انعام ۱۰۴-۱۰۳
بدان که چشم خدابینی چشم محمدی است و علوی! و هرکه اینها را دوست بدارد آنها چشمش می شوند تا با آن خدای را ببیند.

۶۶۲- در حدیث قدسی نیز آمده است که خداوند می فرماید که مؤمنی که شب زنده دار باشد و عبادت مرا کند من چشمش می شوم تا مرا ببیند و گوشش می شوم تا صدایم را بشنود و... و محل اراده من می شود یعنی خلیفه من می شود. به همین سادگی!

۶۶۳- احتمالاً بسیاری از متشرعین که عمری نماز شب خوانده و چنین مقامی را نیافته اند اصل این سخن را منکرند و لذا عارفان را مرتد و ملحد و کذاب می خوانند. زیرا پنداشته اند که هر نمازی مصداق خداپرستی است. چه بسا نمازی که عین خودپرستی است و آدم را دیو می کند. کسی که امام حی ندارد که نماز ندارد ای عزیز! زیرا خدا ندارد! فرق نماز ابن ملجم و عمار در امام است.

۶۶۴- آدمی بت را بپرستد به هدایت نزدیکتر است تا اینکه خدای خیال خود را بپرستد.«آیا پیروی از خدا حق تر است یا پیروی از کسی که خدایش هدایتش نموده.»قرآن-
«اقتدا کنید به کسی که تحت هدایت خداست» انعام ۹۰-
«ذهن برای رسیدن به حق کفایت نمی کند» یونس۳۶-

۶۶۵- چرا بانی و خاتم دین اسلام و امامت یعنی ابراهیم ع و محمد ص در میان بت پرست ترین اقوام بشری ظهور کردند؟ خاصه که خود ابراهیم هم در جوانی بهمراه پدر یا عمویش آذر بت تراش، مشغول بت تراشی بود و در این کار نبوغش حتی از آذر هم برتر بود. و عموی پیامبر اسلام یعنی ابوطالب پدر علی ع، که خود پرده دار و متولی بت خانه کعبه بود. در این امر بسیار بیندیش! رابطه بین بت پرستی و امامت که کمال دین خداست چیست؟ امام، بت زنده است: خدا در صورت خاک! بمان!

۶۶۶- اینک بار دگر در اختتامیه جلد پنجم این مبارک دفتر می پرسیم که: آیا براستی عشق یعنی چه؟

۶۶۷- بسیاری از انواع و درجات و ابعاد عشق در این دفتر چنان تعریف شد که هرگز سابقه نداشته است با این احوال عشق تعریف ناشده تر از هر زمانی باقیست و باز هم «هل من مزید» می طلبد.

۶۶۸- عشق یعنی عطش دیدار با جمال حقیقت ذاتِ خویشتن خویش! و این حقیقت بی نهایت جمال و تجلی دارد و اینست که عشق پایانی ندارد و بلکه هر تجلی از جمال حقیقت وجود، تعریفی مختص خود را دارد . و اینست که هرکسی در هر مرحله از زندگیش تعریف خاص خودش را از عشق دارد که همان تعریف از معنای زندگیست!

۶۶۹- «او هر آن در شأنی دگر است» این وصف جایگاه وجودی خدا و خلیفه اوست این همان وصف کلی وجود است که دائماً در تجلی جدید است پس عشق هم چنین است.

۶۷۰- خداوند یعنی وجود و یعنی عشق و یعنی انسان و زندگیش دائم در تجلی و آفرینش جدید است حال بنگر آدمی را که دائماً پیرو سنت پدران خود در مسیر تاریخ است و تنها چیزی که تغییر می کند و نو می شود رنگ و لعاب زندگی است که آنهم از تکنولوژی است. و اینست که نعره واعشق واعشق روز به روز گوشخراشتر و شکنجه بارتر و خونین تر و منهدم کننده تر می شود زیرا عشق در چنین اوضاعی در محاق فزاینده ای فرو می رود و در عصری که کل عالم و آدمیان به جبر به سوی سرمنشأ عشق، عروج می کنند بشریت پشت به خورشید نور افزای عشق است و لذا روز به روز در ظلمتی غلیظ تر فرو می رود یعنی در حالیکه مستمراً به خورشید عشق نزدیکتر می شود دچار تاریکی غلیظ تر می شود و احساس نابودیش شدیدتر می گردد، اینست بیان کلی وضعیت انسان مدرن!

۶۷۱- عشق یعنی من چیستم؟ چرا خودم را دوست ندارم؟ چرا کسی مرا دوست نمی دارد؟ و با اینحال چرا اینهمه آدم تظاهر به دوست داشتن من می کنند؟ چرا آن چیزی نیستم که احساس میکنم هستم. چرا خودم نیستم؟ من کیستم؟

۶۷۲- عشق یعنی: چرا عاشق نیستم؟ آنگاه هم که هستم چرا معشوقم عاشق من نیست؟ آیا عشق جنون است؟ آیا من بیمارم؟

۶۷۳- عشق یعنی: عشق یعنی چه؟ اصلاً خیلی اساسی تر از این یعنی: یعنی چه؟

۶۷۴- همه عاشقان یک علامت سؤال هستند برای خود و برای دیگران. اصلاً قیافه و قامت عاشق یک علامت سؤال و گاه علامت تعجب است.

۶۷۵- همه سوداگرانِ «یعنی چه» عاشقند. و هرچه این چیستی شدیدتر است آدمی هم عاشقتر است.

۶۷۶- عاشق، یک چیستم تمام وجودی است که چون به معشوق می رسد می گوید: اینست آنچه هستم! و بعد می بیند این که اصلاً ضد اوست یعنی خصم هستی خویش است و اصلاً نمی خواهد جواب چیستی او باشد. بلکه می گوید: تو باید جواب چیستی من باشی و همان باشی که من می خواهم! تو باید مال من باشی نه من مال تو!

۶۷۷- عاشق چون به معشوق می رسد گوئی نیستی به هستی رسیده است تا بوجود آید. ولی به محض اینکه بوجود آمد بناگاه با بوسه ای می شکند و می میرد و جسدی روی دست عاشق می ماند و بس. که حال چکارش کند! برخی تا آخر عمر با این جسد سر می کنند و به روی خود نمی آورند تا گندش در می آید و می برند دفنش می کنند. برخی هم جسد را رها می کنند و می روند سراغ یکی دیگر!

۶۷۸- نازک آرای تن ساق گلی که بجان کاشتم و بجان دادمش آب، ای دریغا به برم می شکند – نیما- آدمی در طول تاریخ کاری جز بت تراشی و بت پرستی و بت شکنی نداشته است. تا اینکه بالاخره یکی آمد و گفت برگردید به خانه وجود خودتان «آنچه که می جوئید آن در شماست چرا نمی نگرید» علیکم انفسکم، و فی انفسکم افلا تبصرون! از اینجا بود که دوره بت پرستی به پایان رسید به لحاظ تاریخی. و عده قلیلی به هستی خود رسیدند که امامان و عارفان بودند و مابقی بشریت هنوز مشغول بت تراشی و بت پرستی و بت شکنی هستند ولی دوره عمر این بت های جدید خیلی کوتاه است و روز به روز هم کوتاهتر می شود. تا جائی که دیگر صرف نمی کند که بت خانه ای پدید آید یعنی خانواده ای! یعنی بت ها و بت خانه ها عمومی می شوند یعنی دموکراتیک! و بت های اجاره ای در مذهب بازار آزاد جهانی!

۶۷۹- تو چه هستی که زهستی تو عالم عدم است، تو چه مستی که زمان از دم تو نیمدم است. تو خدائی و به خود آمده از بهر وصال، به خیال عدم آئی و شوی وصل محال! ع-خ

۶۸۰- «می آفرینیم و باز می گردانیم» این ترجیع بند مکرر قرآنی نیز گویا بیان کوزه گر خیام است که کوزه ها می سازد و می بوسد و بر زمین می زند و می شکند و بحالت اول بر می گرداند. آن لحظه ای که ما را می بوسد به هنگام دمیدن روح، عاشق می شویم و با سر به زمین می خوریم و می شکنیم و خاک و خاشاک می شویم.

۶۸۱- عین همین کاری را که خداوند با آدم می کند آدم هم نخواسته و ندانسته با حوا می کند. ولی در این واقعه اتفاقی تازه می افتد و آن پیدایش شجره ممنوعه یعنی خانواده و تولید مثل و نژاد است. که این دو کوزه شکسته را مجبور به همزیستی با یکدیگر می کند که البته عمر این همزیستی شکسته مستمراً کوتاه و کوتاهتر می شود. تا وقتی یکجا به همه امر به رجعت می کند که: ای شکسته ها و خس و خاک شده ها، بسوی من بازگردید تا دوباره به نوعی دگر و آفرینش دگری شما را بیافرینم آفرینش آخر!

۶۸۲- «و از هر چیزی یک زوج آفریدیم تا به یاد آورید. پس به سوی خدا فرار کنید براستی که من آشکارا به شما هشدار می دهم. و با خدا شریکی قرار ندهید که من شما را از او بر حذر می دارم. و هر کسی را هم که به سوی مردمان فرستادیم گفتند که ساحری دیوانه است گوئی که نسل اندر نسل این قول را به یکدیگر وصیت کرده بودند. پس رهایشان ساز. که این سخن فقط مؤمنان را سود می دهد. و نیافریدیم هیچ پنهان و عیانی را الا اینکه مرا بپرستند» ذاریات۵۶-۴۹
یعنی ای زوج ها، ای عشاق در یکدیگر خدای را به یاد آورید و از شرّ یکدیگر بسوی خدا بگریزید. چرا که «خدا هفت زمین و آسمان و همه چیزها را آفرید ولی امرش را بین چیزها فرود آورد.»
یعنی هیچکس امر خدا را بخودی خود در خود نمی یابد بلکه در رابطه با زوجش می یابد و امر خدا بر این رابطه فرود می آید تا هر دو خدای را به یاد آورند و بسویش بروند! این زوجها یا زن و مردند یا دوستان هستند و یا مراد و مرید و امثالهم.

۶۸۳- معنائی جز خدا و از خدا نیست و لذا هیچکس بخودی خود در خود معنائی نمی یابد زیرا خداوند امرش را بین انسان و جهان فرود می آورد بین انسان و طبیعت و بین انسان و انسان. و لذا آنگاه که چند نفر به صدق راز دل کنند خداوند آنجاست و با آنها همواره خواهد بود تا صدق و دوستی هست. پس خدا فقط خدای انس و محبت و اعتماد و عشق است.

۶۸۴- این بدان که عشق تنها واقعه زندگی هر کسی است که هرگز از یاد نمی رود حتی عشق بی بنیاد جنسی. و عجبا که عشق های نژادی حتی در اکثر موارد در حین حیات هم از یاد می روند و گاه آدمها در زیر یک سقف همدیگر را نمی بینند و با سایه یکدیگر زندگی می کنند. ولی عشق عرفانی جاودانه است حتی برای خیانتکاران به آن.

۶۸۵- و بدان که راز ماندگاری هر عشقی برخاسته از عرصه فراق آن است. چه بسا عشق های تباه شده در دوره فراق از نو احیاء می شوند و به زندگی خود در اهلش ادامه می دهند و اهلش را نیز بطرز دردناکی احیاء و جاودانه می کنند.

۶۸۶- خداپرستی پرستش کس یا موجودی بنام خدا نیست پرستش عشق است زیرا خدا، عشق است که دو روی دارد: عاشق و معشوق. خدا رابطه است. و همه روابط عاشقانه اند در درجات! و امر الهی هم جز در روابط شناخته نمی شود زیرا بین چیزها نازل می شود. قرآن-

۶۸۷- عاشق اگر عاشق باشد یعنی برحق عشق که ایثارست استوار باشد و نه تملک و تسلط بر معشوق، جلوه ای از نعمت خدا و نعیم است و معشوق در او مقیم است به درجات. حتی اگر عشق جنسی و نژادی باشد که البته بس اندک است. و لذا همه معشوقها در مستی بسر می برند و حیات بهشتی دارند و بهشت بر ایشان بسیار نزدیک است «و بهشت بسیار نزدیک شد». قرآن-

۶۸۸- ولی خود عاشق ایثاری مقیم در نعیمی دگر و برتر است از اولیای الهی. نعیمی در نعیمی برتر! و چه بسا عاشق، نعیم خود و ولی نعمت خود را نمی شناسد و در جستجوی اوست که عاشق می شود بر این و آن تا بالاخره نعیمش رخ می نماید یعنی امامش!

۶۸۹- این بدان که عاشق حقیقی و ایثاری دل در گرو یکی از اولیای الهی یا ارواح طیبه از انبیاء و ائمه معصومین دارد و اگر مسلمان و خاصه شیعه باشد گوهره جمالی عشقش از امّ الائمه، و جمال فطرت الله یعنی فاطمه زهراست. و لذا عشق چنین کسی در جهان واقع برون به جستجوی هویت و جمالهای علوی و فاطمی است. و عدم خودآگاهی عرفانی این عاشق علت العلل همه ناکامی ها و فجایع عاشقانه زندگیست که البته اگر در مسیر ایمان و تقوا و جهاد و صبر بماند بالاخره امام زنده اش را می یابد و جمال آسمانی فطرت الله را هم دیدار می کند. پس دریاب که عشق از چه تأویل و ذاتی قدسی

برخوردار است و جهل و فسق آدمی موجب می گردد که این عالیترین واقعه عالم وجود تبدیل به تباه کننده ترین تجربه کل زندگی شود که مکافاتِ غفلت از این گوهره الهی جان است.

۶۹۰- حتی شقی ترین آدمها که به انکار و اتهام عشق عرفانی می پردازند بالاخره چه بسا در همین حیات دنیا آنرا تصدیق می کنند و ایمان می آورند و اگر توبه کنند و بازگردند از هدایت و رحمت آن برخوردار می شوند. تجربه اینجانب در عشق عرفانی و رسالت عرفانی ام در درک اسفل السافلین که قلمرو اشقیاء آخرالزمان است این حقیقت را برایم بدیهی ساخته است. که شقی ترین این جماعت منافقان دینی و عاطفی هستند یعنی کسانی که به تجارت دل و دین مشغولند. «کسی است که مرده بود و زنده اش کردیم...» انعام۱۲۲-

۶۹۱- درست است که اکثر اشقیاء پس از زنده شدن به نور عشق تازه کافرانی حرفه ای می شوند و منشأ عشق را متهم و عداوت می کنند و می روند ولی به انواع عذابها دچار شده و در این عذابها بالاخره استکبارشان منهدم شده و حق عشق را تصدیق می کنند و هدایت می شوند.

۶۹۲- آری کل داستان عشق، داستان عشق وجود به عدم است و بازتابش از عدم بسوی وجود که خداوند است. و وصال با حق که عین وجود یافتن و الهی شدن است هر چه که شدیدتر و عالیتر رخ نماید باز هم هنوز الله اکبر! خدا و انسان، در عشق به یکدیگر دمادم افزون و افزونتر (تبارک) می شوند و اینست راز یاری بین انسان و خدا در کتابش. و این معنای جهاد فی الله است یعنی جهاد آدم در خالقش که جهاد عشق است و آفرینش!

۶۹۳- این بدان کسی که عاشق نشده هنوز بوجود نیامده است و موجود نیست بلکه مفروض است که موجود باشد. و آنکه عشق را نفهمیده هنوز اصولاً قوه فهمیه او بکار نیفتاده و فکور نگشته است. و اما آنکه عشق را عمداً و آگاهانه انکار نمود و یا با آن مکر و بازی و تجارت کرد دل و ذهنش تعطیل می شود الا اینکه توبه ای نصوح کند و در نزد اهل عشق خاشع و تابع گردد.

۶۹۴- بدان که صدق و کذب که هسته مرکزی اخلاق انسانی و فضیلت بشری در سراسر جهان است حاصل نوع برخورد و معامله آدمی با عشق است. چرا که منشأ دروغ و ریای بشر همانا اراده به پرستیده شدن است که ذات کفر انسان است که در زن در اوجش فعال است و لذا این جماعت را دروغگوترین و ریاکارترین نوع بشری می یابیم که اکثریت اهل دوزخ را تشکیل می دهند بقول رسول اکرم ص. و صدق و صفا هم ریشه در عاشق بودن دارد یعنی عشق ایثاری. از ناحق بودن اراده به پرستیده شدن همین بس که فرد را در دروغ و ریائی فزاینده نابود می سازد. ولی اگر معشوق مرید عشقِ عاشق و تابع گردد وجود می یابد.

۶۹۵- این را نیز بدان آنکه طعم عشق را چشید و بدلیل ناز و مکر و بازی از دستش داد دیگر قادر به زندگی و رابطه برقرار نمودن با هیچ کس دیگری نیست. آنکه بهشت را چشید در دوزخ امکان قرار ندارد پس بهتر است که هر چه زودتر توبه کند و به منشأ عشق خود رجعت نماید.

۶۹۶- و بدان که عشق را نیز علمی است که همان علم وجودیابی و جاودانگی است و همانست که قرآن کریم آنرا علم هدایت و رحمت می نامد و آن برترین و بنیادی ترین علوم است که در نزد اولیاء هدایت می باشد. که همان عارفانند. اعراف۵۳-۵۲- یعنی هدایت از عدم بسوی وجود در بستر و جریان عشق است که آدمی را در کمال راه با جمال حضرت عشق و وجود روبرو می سازد و این دیدار همان وقوع وجود است. یعنی دیدن، همان شدن و بودن است و اینست که در کتاب خدا اینقدر بر حق چشم و نگاه و نور اصرار شده است و بهشت که همان «به هست» است عرصه سلطنت نگاه (عیون) می باشد.

۶۹۷- قهارترین نقطه ضعف آدمی در قبال دین حق و عشق عرفانی، عشق نژادی است که قوی ترینش بچه ننه و زن ذلیل بودن است که از تباه کننده ترین امراض قلبی- عاطفی بشر است که مغز نژادپرستی می باشد زیرا مهد تولید نژاد، زن است: مادر و همسر! همانطور که در همه تجربیات تاریخی هم معلوم شده که اشد شقاوت و عداوت بر علیه عشق عرفانی و دین خالص از جانب مادران و زنان بروز کرده است مثل ماجرای هند جگرخوار، عایشه، قطامه و جعده که نمونه هائی مشهورند. ولی مسئله اصلی خود افرادی هستند که بین عشق عرفانی- الهی و عشق تصرفی و ظالمانه نژادی و زنانه، عاقبت بسوی عشق پائین تنه ای می روند یعنی به رَحِم و عورت زنانه پناه می برند و این انتخاب بین دل و عورت است بین بالاتنه و پائین تنه! بنده مواردی عینی از این نژادپرستی را شاهد بوده ام که برخی افراد پس از دیدن سالها حجت ها و آیات الهی در زندگی عاقبت به دین حق و عشق عرفانی پشت کردند و به نژادپرستی بازگشتند و عجبا که بزودی دچار امراض و ناتوانی و افسردگی جنسی شده اند و به طریقی از پائین تنه ساقط گردیدند و برخی به همجنس گرائی مبتلا شدند.

که این خود حجتی دگر است که از مصادیق خسران دنیا و آخرت است که در قرآن نیز منقول است. این موارد نیز از آیات الهی محسوب می شوند که نقل و ابلاغشان به مردم مصداق امر بمعروف است. و نهی از منکر! زیرا در دین اسلام و قرآن، امری معروفتر از قیامت و امامت نیست. امر بمعروف و نهی از منکر، بیان عیان شده هاست و نه عیان کردن حریم خصوصی دیگران که عین معصیت است.

۶۹۸- «حجت های روشن الهی و نشانه های هدایت بر کسانی چون نازل گشت پس از آنکه آیاتش نیز نازل شده بود اگر آنرا از مردمان پنهان دارند مورد لعنت خدایند و لعنت همه لعنت کنندگان بر آنهاست» بقره ۱۵۹-
این آیه نیز یکی دیگر از دلایل نگارش این کتاب است و برخی دگر از آثارم که از مکاشفات غیبی و ماورای طبیعی سخن گفته ام. پاسخ به برخی از کسانی که کاسه داغتر از آش و مقدس تر از خدا شده و بیان این حقایق الهی را گناهی نابخشودنی و بدعت و ارتداد می خوانند. و عجبا که نظرشان درباره خود قرآن و احادیثی از این نوع چیست. و بیهوده نیست که بسیاری از این آیات را آشکارا در ترجمه تحریف و تبدیل کرده و احادیث این چنینی را هم که طبعاً جعلی و کذب می دانند چرا که در ظرفیت عقل و دین آنها نمی گنجد پس باید حذف شود تا آنها تا ابد عقل کل باقی بمانند. «هر که را خداوند خود بخواهد هدایت نماید حجت های غیبی اش را بر او آشکار می کند و اینست صراط المستقیم» نور۴۶-

۶۹۹- «خداوند شب و روز را قلبی و منقلب می کند. و براستی که در این امر عبرتی از برای صاحبان دیده هاست... همچنین حجتهای آشکاری را نازل کردیم و بدینگونه خدا هر که را بخواهد به صراط المستقیم هدایت می فرماید» نور۴۶و۴۴
درباره شب و روز به عنوان یکی از مهمترین مجاری ذکر و عبرت و هدایت انسان در قرآن کریم آنقدر تأکید است که براستی جای حیرت و تأمل است که آیا در شب و روز مگر چیست که موجب هدایت است و بلکه موجب نزول حجتهای غیبی می باشد. زیرا باز خود قرآن می فرماید که «خداوند هر که را بخواهد خود هدایت کند حجت های آشکار غیبی بر او نازل می فرماید». البته درباره تبدیل و تحول شب و روز به یکدیگر آیات دیگری وجود دارد ولی در این آیه سخن از انقلاب شب و روز است و قلب. «یقلب الله اللیل و النهار...» یعنی خداوند شب و روز را برای انسان قلبی می کند یعنی باطنی و روحانی می کند و به بیان دیگر انسان در شب و روز رخنه و رسوخ می کند و لذا حجتها و نشانه های غیبی را درمی یابد و لذا عبرتی برای صاحبان دیده هاست یعنی کسانی که خداوند از نزد خودش به آنها دیدگانی عطا فرموده است. و این مختص شب زنده داران اهل ذکر و فکر است. البته که منظور از ذکر همان ورد نیست وگرنه امروزه صدها میلیون عارف و امام هادی بر روی زمین می بودند. ذکر یعنی به یاد آوردن! چه کسی؟ خدا! معنای دیگر «یقلب الله اللیل و النهار» منقلب و زیر و رو کردن شب و روز است که منافاتی با قلبی کردن آن ندارد . زیرا هرچه در قلب وارد شود منقلب و زیر و رو می شود و حقایق نهانش رخ می نماید. این است که علی می فرماید که در نزد اهل معرفت (عارفان) واژه ها زیر و رو می شوند زیرا قلبی می شوند و سفارش مکرر خداوند به رسول و مؤمنانش در شب زنده داری به اندازه توان و همت است که «در شبها کلام خدا در دل بسیار شدید است» یعنی آدمی با گوش دل صدای خدا را می شنود و این همان وحی قلبی است. بنابراین کل راه و رسم بنده در زندگانی عین پیروی از امر خدا و سنت رسول بوده و لذا به حقایق و حجتهائی رسیده ام که عین کلام خدا در کتابش و یافته های رسولش بوده است و بدعت و من درآوردی نیست. زیرا طبق کلام خدا مؤمنان بر سنت رسولند و رسول بهترین اسوه و الگوی آنهاست و این همان سنت خداست «بدان که در سنت خدای هیچ تبدیلی نیست» ولی مسئله اینست که بقول خود رسول اکرم ص، حتی امام زمان هم چون ظهور نماید متهم به بدعت می شود از جانب علمای بیگانه از دین و قرآن. و لذا می فرماید که «مهدی حامل امری جدید است همانطور که پیامبر خدا در آغاز کار چنین بود» و این دال بر مهجوریت اسلام و قرآن است که چون حقایقش رخ نماید امری جدید و بدعت محسوب می شود در نزد علمای پیرو سنت پدران و مردمان پیرو اینان. و لذا می فرماید: در آخرالزمان دین و مؤمنان حقیقی همواره غریب هستند و خوشا به حال این غریبان!

۷۰۰- این بدان که داستان شاهد بودن رسولان الهی از هر نوع مرسل و غیر مرسل، عین شهید بودن آنهاست و نه حتی یکبار کشته شدن که آخرین بارش آسانترین آن و نجاتشان است: «بخدای کعبه که نجات یافتم» علی ع-
و بدان و ببین که در هر بند از این دفتر چگونه در درون و برون کشته شده ام و خواهم شد. و شهادت بهمراه جاری شدن خون بر خاک عین عیش مردان خداست وای از خونی که دمادم در دل می ریزد و دریای خونی که در آن شنا می کنند مردان شاهد! این حرفها و امثال اینها پرواضح است که ربطی به تعریف و تمجید ندارد بلکه شهادتی دگر و برتر است از فرط غربت و غریبی. که فردا بی شناسنامه بخاک نرود نه خودم که این دفاتر که امانت الهی است. حال اگر خداوند کارم را پسند کند بقایای خون کثیفم را نیز بر پای این دفاتر خواهد ریخت تا امضایم باشد. پروردگارا شاهد باش که با خون دل نوشتم و با خون جان امضایش کردم. بپذیر اگر دوست می داری! وکفی بالله شهیداً.

۱۳۹۰/۱۰/۲۱
علی اکبر خانجانی